

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی تاریخی

فصل نامه علمی-تحقیقی پژوهش های تاریخی شرق میانه
شماره استنادار دین المللی ۸۰۰۲-۰۰۶۹
دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱



ناصرالدین شاه در سفر فرنگستان

مدیر داخلی: سهیلانعمی

ویراستار انگلیسی: زهراضرغامی

طراحی و چاپ: نشر مورخان

طراح جلد: سید حمید جوکار

صفحه آرا: امیر نیکبخت

بهای تک شماره: ۸۰۰۰۰۰ ریال

بهای اشتراک سالانه: ۲۰۰۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۹۱۱۳۹۱۳۷۰۷ و ۰۹۱۲۲۷۷۸۸۰۷

پست الکترونیکی: newhstudies@gmail.com

مدیر مسئول:

علی محمد طرفداری

سر دبیر:

قربانعلی کنار رودی

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا:

محمدتقی ایمان پور

(استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

حسین آبادیان

(دانشیار دانشگاه بین المللی امام خمینی)

بهرام آجرو

(دانشیار دانشگاه هنر اسلامی تبریز)

یعقوب آژند

(استاد دانشگاه تهران)

علی بحرانی پور

(دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز)

عبدالرسول خیر اندیش

(استاد دانشگاه شیراز)

داریوش رحمانیان

(دانشیار دانشگاه تهران)

امام علی شعبانی

(دانشیار دانشگاه مازندران)

ناصر صدقی

(دانشیار دانشگاه تبریز)

عباس پناهی

(دانشیار دانشگاه گیلان)

غلامرضا عزیز یزی

(استاد یار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)

عباس قدیمی قیداری

(دانشیار دانشگاه تبریز)

حسین مفتخری

(استاد دانشگاه خوارزمی)

محمدباقر وثوقی

(استاد دانشگاه تهران)

شهرام یوسفی فر

(استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش و انتشار مقاله در فصل نامه شرایط پذیرش و انتشار مقاله:

فصل نامه تنها مقاله‌هایی را می‌پذیرد که حاصل تحقیقات علمی و پژوهشی نویسنده/نویسندگان بوده و در جای دیگری منتشر نشده باشد.

هیئت تحریریه فصل نامه با لحاظ کردن ضوابط علمی و سیاست‌های نشریه به رد، قبول یا اصلاح و ویرایش مقالات می‌پردازد. صدور گواهی پذیرش نهایی مقاله منوط به تأیید مقاله توسط دو داور، اعمال نقطه نظرات داوران توسط نویسنده و سرانجام تأیید نهایی مقاله در هیئت تحریریه نشریه است. دریافت و بررسی مقاله، تنها از طریق پست الکترونیکی مجله به نشانی: newhstudies@gmail.com انجام می‌شود.

نویسنده/نویسندگان، باید اطلاعات ضروری مانند نام و نام خانوادگی، رتبه علمی، دانشگاه/مؤسسه محل خدمت، نشانی پست الکترونیکی، تلفن و آدرس خود را در صفحه اول فایل مقاله درج نمایند. ساختار مقاله باید مشتمل بر عنوان کامل به زبان‌های فارسی و انگلیسی، چکیده فارسی و انگلیسی با اشاره به طرح مسئله، روش پژوهش، برجسته‌ترین نتایج تحقیق و شرح مختصر و جامع محتوای مقاله در یک پاراگراف و حداکثر در ۲۵۰ کلمه، کلید واژگان تحقیق به زبان‌های فارسی و انگلیسی در حداکثر ۷ واژه و با دقت در تطابق کامل کلید واژگان انگلیسی و فارسی، مقدمه با اشاره به طرح مسئله پژوهش، پیشینه تحقیق، شیوه تحقیق، بیان هدف تحقیق، بدنه اصلی، نتیجه‌گیری، و فهرست منابع تحقیق باشد. حجم مقاله ارسالی، ترجیحاً بیست صفحه تایپ شده و یا در حدود ۷۰۰۰ کلمه در محیط «ورد»، متن فارسی مقاله با قلم Zar ۱۴ و عنوان مقاله فارسی با قلم Zar ۱۶ باشد.

مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده/نویسندگان آن است. چنانچه مقاله به وسیله دو یا سه نفر نگاشته شده باشد، باید یکی از آن‌ها به عنوان نویسنده مسئول، عهده‌دار مندرجات مقاله گردد.

انتشار مقاله در فصل نامه الزاماً به معنای موافقت هیئت تحریریه با تمامی مطالب مقاله و نظرات نویسنده نیست.

نویسنده متعهد می‌شود که پس از ارسال مقاله به فصل نامه، از ارسال آن به دیگر مجلات، همایش‌ها و سمینارها خودداری نماید. چنانچه نویسنده بخواهد مقاله ارسالی خود را در نشریه دیگری به چاپ برساند، باید موافقت کتبی لازم راز مسئولان فصل نامه کسب نماید. حق چاپ مقاله پس از صدور گواهی پذیرش صرفاً برای این فصل نامه محفوظ است و نویسنده مجاز به چاپ مقاله در نشریه دیگری نیست.

نشریه از برگشت دادن مقالات تأیید نشده معذور است.

شیوه ارجاع و استناد:

این نشریه از شیوه‌نامه ایران و آیین نگارش فارسی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی جمهوری اسلامی ایران پیروی می‌کند.

ارجاعات در متن مقاله، بدین شکل و در پیرانتز آورده شود: به ترتیب نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار اثر: در صورت چند جلدی بودن شماره جلد اثر و صفحه منبع مورد نظر؛ مثال (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۳۵۲/۱) و ارجاعات درون متنی مربوط به منابع غیر فارسی، به همان شیوه ارجاع درون متنی منابع فارسی، ولی به زبان اصلی؛ مانند (Fray، ۲۰۰۱: ۲۴۳) آورده شود. در صورت استفاده از چند اثر مختلف یک نویسنده، در درج اطلاعات ارجاعات درون متنی، آوردن اطلاعات به ترتیب سال انتشار آن‌ها از قدیم به جدید مورد توجه قرار گیرد.

فهرست منابع تحقیق، به تفکیک زبان منابع و به ترتیب حروف الفبا در پایان مقاله و به این صورت تنظیم شود: نام خانوادگی نویسنده/نویسندگان، نام نویسنده/نویسندگان، سال انتشار اثر، عنوان کتاب، مصحح یا مترجم، شماره جلد، محل انتشار، نام ناشر. مثال: زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵، روزگاران (از صفویه تا عصر حاضر)، ج ۳، تهران: انتشارات سخن. چنانچه منبع تحقیق، مقاله باشد، به این صورت عمل شود: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار مقاله، عنوان مقاله داخل گیومه، نام و نام خانوادگی مترجم (درخصوص مقالات ترجمه‌ای)، نام نشریه، شماره نشریه.

فقط منابع استفاده شده در متن تحقیق در فهرست منابع ارائه شوند. در پایان مقاله، ابتدا منابع فارسی و عربی و سپس منابع لاتین ذکر شود. معادل لاتین، اسامی خاص و اصطلاحات و مفاهیم تخصصی، در پاورقی هر صفحه آورده شود. در واج نویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از نشانه‌های فونتیکی استفاده شود.

جداول، تصاویر و نمودارها در پایان مقاله و با ذکر مشخصات و توضیحات و منبع در زیر هر یک از آن‌ها آورده شود.

فهرست مطالب

سخن سردبیر	۷
مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش ها / قربانعلی کناررودی ، تقی لطیفی شیردار	۹
سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / محمد حسن نیا	۳۰
نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / علی محمد طرفداری	۴۹
شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد: بررسی عملکرد کمیسیون اجتهاد و افتا شورا جهت تایید اجتهاد مجتهدین / رحیم روح بخش	۷۵
ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله (۱) / محمود محمدی	۱۱۲
ژورنال آزیتیک / ناصرالدین پروین	۲۲۳
نقش محمدتقی عسکری کامران در بنیان نشریه «ندای یزد» و رشد و بالندگی فرهنگ یزد / حسین مسرت	۲۳۱

سخن سردبیر

در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ برابر با ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق فرمان تشکیل مجلس شورای ملی (فرمان مشروطیت) از سوی مظفرالدین شاه قاجار امضا شد. با امضای این فرمان درخواست مشروطه خواهان ایران مبنی بر استقرار حکومت مشروطه و ایجاد مجلس و مشارکت مردم در امر حکومت پذیرفته شد و تحول جدیدی در تاریخ معاصر ایران آغاز گردید. ارتباط ایران و اروپا، اعزام محصل به خارج از کشور که از زمان عباس میرزای ولیعهد، سفر مأموران سیاسی چون مستشارالدوله، نگارش آثاری نظیر سیاحت نامه ابراهیم بیگ، نقش روحانیت و آموزه های ضد استبدادی، حوادث و تحولات جهانی مانند پیروزی ژاپن در جنگ با روسیه در ۱۹۰۵ میلادی و شورش مردم روسیه علیه دولت تزاری و ... در تغییر و تحول در افکار ایرانیان و مطالبات آنان نقش فراوانی داشت.

ثبت رویدادهای منجر به صدور این فرمان و تحلیل و بررسی آن از سوی مورخین و روزنامه نگاران داخلی و خارجی از روزهای نخست شکل گیری نهضت مشروطه خواهی مردم ایران در تهران و بعضی از شهرستان ها شروع شد. در میان این آثار کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، اثر ناظم الاسلام کرمانی به عنوان اولین کتاب چاپ شده در مشروطه مورد توجه و استفاده و استناد نویسندگان بعدی قرار گرفت. مؤلف کتاب به شیوه روز شمار، به شرح وقایع سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸ ه.ق پرداخته است.

حضور نویسنده در بسیاری از رویدادهای مربوط به این زمان و استفاده از اسناد دولتی، نامه ها، تلگراف ها، روزنامه ها، امتیازنامه ها، عریضه ها، فتوی ها، این اثر را در ردیف آثار معتبر در شناخت مشروطیت ایران قرار داده است. با این وجود هنوز سنت تاریخ نگاری پیشین از نظر قالب بندی کتاب به شکل سالنامه نگاری در آن مشاهده می شود. شاید به لحاظی بتوان گفت که این کتاب اولین تجربه و تلاش مورخین ایرانی در تاریخ نویسی نوین است. شیوه ای که با فاصله گرفتن از روش سنتی راه جدیدی در تاریخ نویسی نوین یافته است.

۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

از شاخصه‌های کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، تلفیق خاطره‌نگاری و تاریخ‌نگاری است. در این میان رویکرد مردم‌گرایانه ناظم‌الاسلام نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. تعلق خاطر او به طبقات پایین در زمانه‌ای که تاریخ‌نویسی و خاطره‌نویسی معمولاً به طبقات بالا اختصاص داشت، قابل تأمل است.

نگاه نویسنده تنها به مسائل سیاسی معطوف نبوده، بلکه در نوشته‌های وی می‌توان با طرز معیشت مردم، باورها و فرهنگ رایج زمان نیز آشنا شد. بدون تردید اندیشه تاریخ‌نگاری ناظم‌الاسلام متأثر از اعتقادات دینی و گسترش آگاهی و علوم و دانش و اوضاع و احوال زمانه او بوده است.

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها

قربانعلی کناررودی^۱
تقی لطیفی شیردار^۲

چکیده

قزلباش‌ها نیرویی تأثیرگذار در تشکیل و تثبیت حکومت صفویه بودند. واگذاری تدریجی ایالات به سران طوایف قزلباش که در ابتدا در قبال خدمات نظامی آنان صورت می‌گرفت، حکومت صفویه را متوجه خطر سرکشی آنان کرد. قزلباش‌ها به تدریج با حفظ کارکرد نظامی به افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی خود پرداختند و این امر زمینه مداخله در مسائل سیاسی را فراهم نموده و در نتیجه مشکلاتی را برای حکومت صفوی ایجاد کردند. هر چند حکومت صفوی از ابتدا متوجه تهدید افزایش نفوذ قزلباش‌ها شده بود، اما تا زمان شاه عباس (۱۰۳۸-۱۰۹۹۶ ق.) سیاست‌های اعمال شده جهت کاهش نفوذ و قدرت آنان نتیجه‌ای در بر نداشت. شاه عباس ضمن درک نیاز حکومت به خدمات نظامی قزلباش‌ها، در صدد کاهش و تضعیف قدرت سیاسی و اقتصادی آنان برآمد. نوشتار حاضر بر آن است تا با رویکرد تاریخی و روش کتابخانه‌ای که متکی بر متون تاریخی و تجزیه و تحلیل اطلاعات منابع است، به این سؤال پاسخ دهد که «شاه عباس با چه تدابیری قدرت فزاینده قزلباش‌ها را کاهش داد»؟

واژگان کلیدی:

صفویه، قزلباش، حکومت‌های محلی، نیروهای نظامی، بی‌ثباتی سیاسی

۱. استادیار و عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران gh.k.edu@gmail.com

۲. استادیار و عضو هیئت علمی گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائمشهر

t.latifi2016@gmail.com

مقدمه

با وجودی که تثبیت و تداوم حکومت صفوی، تنها مدیون قزلباش ها نبود، اما نمی توان نقش مهم و اساسی آنان را در دوره مذکور انکار کرد. پرداختن به موضوع قزلباش ها در دوره صفویه از دو جنبه اهمیت دارد: اول این که این گروه یکی از عناصر اصلی تشکیل حکومت صفوی بودند و دیگر این که تا زمان شاه عباس اول، تمامی فرماندهان و لشکریان از میان ترکمانان و قبایل قزلباش انتخاب می شدند. با این وجود این بدان معنا نبود که عالی ترین مقامات اداری و حتی نظامی نیز در دست آنان باشد.

طوایف قزلباش به عنوان عناصر اصلی و شکل دهنده دولت صفوی، وابسته به ترکان آناتولی بودند که مناسباتی با ترکمانان آق قویونلو نداشتند، بلکه جمعیتی از ترکان مرکز و جنوب آناتولی بودند که به نام قزلباش و با اعتقادات شیعی در عرصه قدرت یابی حکومت صفویه ظاهر شدند (سومر، ۱۳۷۱: ۷). این قبایل هم در سپاه عثمانی هم در سپاه صفوی می جنگیدند و در اصل تأمین کننده نیروی نظامی هر دو طرف بودند (ثلاثی، ۱۳۸۷: ۱۰۳). علاقه افراطی قزلباش ها به شاهان صفوی و ایران، همواره بدقت از طرف عثمانی ها مورد توجه قرار می گرفت و برای سرکوب شورش هایی که گاه از طرف قزلباش ها صورت می گرفت، اتخاذ تدابیری علیه آنان را از طرف عثمانی، ضروری می کرد (گلپنارلی، بی تا: ۱۷۲).

پس از تشکیل حکومت صفویه، قزلباش ها آرام آرام مأموریت های سیاسی یافتند و در مقام رسالت و سفارت خدمات قابل توجهی از خود نشان دادند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۲۴۷). طوایف مختلف قزلباش رفته رفته غیر از مناصب بالای نظامی، با افزایش قدرت اقتصادی، به نفوذ در مسائل سیاسی پرداختند و برخی از طوایف آنان، گاه به عنوان کانونی بزرگ برای تصمیم گیری های سیاسی تبدیل شدند.

حضور و نقش تأثیرگذار قزلباش ها در ایران را می توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره نخست از تاجگذاری شاه اسماعیل (۹۳۰-۹۰۷ ق) تا آغاز حکومت شاه عباس (۱۰۳۸-۹۹۶ ق) را در بر می گیرد. در این زمان آنان از نیروی نظامی و وفادار به شاه، به موقعیتی برتر دست یافتند که گاه در حین عملیات جنگی، به کشتارهای وسیعی در شهرهای ایران دست می زدند و

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها ۱۱/

پیامدهای اجتماعی زیادی در مناطق فتح شده برجای می‌گذاشتند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۳۲). آنان همچنین با خلاء قدرت مرکزی و با اختلافات ایلی خود، زمینه‌های بی‌ثباتی سیاسی را فراهم می‌آوردند. افزایش قدرت قزلباش‌ها در دوره صفویه، متناسب با ضعف یا قدرت شاه متغیر بود. اوج دخالت‌های سیاسی آنان در مسائل داخلی حکومت زمانی خود را بیشتر نشان می‌داد که پادشاهی ضعیف به لحاظ عملکرد و ویژگی‌های شخصیتی بر مسند حکمرانی قرار می‌گرفت. در چنین شرایطی بود که غیر از حفاظت از مرزهای «ممالک محروسه» و خدمات نظامی، حیطة نفوذ قزلباش‌ها، با دخالت در مسائل سیاسی نیز گسترش می‌یافت. در برخی از موارد نیز، عملکرد نادرست شاه در منازعات میان قبایل قزلباش، مزید بر علت بود. دوره دوم با حکومت شاه عباس یکم شروع و تا سقوط اصفهان به دست افغان‌ها (۱۱۳۵ ه.ق) را شامل می‌شود. در این زمان، حکومت صفویه بویژه شاه عباس اول بدون حذف کامل آنان، با بکارگیری شیوه‌های مختلف، اقداماتی در جهت کاهش قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی آنان انجام می‌دهد.

نظر به تأثیر و اهمیت نقش قزلباش‌ها در دوره صفویه، تاکنون چندین مقاله مستقل درباره آنان صورت گرفته است. برخی از آنان به ریشه پیدایش قزلباش‌ها و اعتقادات آنان پرداخته‌اند. از جمله آن‌ها می‌توان به مقاله «قزلباش» از عبدالباقی گلپنارلی اشاره کرد. بهره‌گیری مؤلف از اسناد و آرشیو نخست وزیری ترکیه، به غنای این اثر افزوده است. «نقش طایفه تکلو در تثبیت و تضعیف دولت صفوی تا پایان دوره شاه عباس» عنوان مقاله‌ای از عباس سرافرازی است که با معطوف شدن به طایفه تکلو، به عملکرد آنان پرداخته است. رامین یلفانی در مقاله «بر آمدن و افول قزلباش‌ها در عصر صفویه» به اوج و حضيض طبقه قزلباش‌ها از منظر اقتصادی توجه کرده است. سید احمد عقیلی نیز در نوشتار خود تحت عنوان «تحلیل عملکرد قزلباش‌ها قبل و بعد از تشکیل دولت صفوی» معتقد است که قزلباش‌ها تا آخر حکومت صفوی به عنوان نخبگان فعال حضور داشتند، اما نقش درجه اولی خود را از دست دادند. نوشتار حاضر در تلاش است به این سؤال پاسخ دهد که «شاه عباس با چه تدابیری قدرت فزاینده قزلباش‌ها را کاهش داد»؟ پرسش مذکور بر این فرضیه استوار است که شاه عباس به

۱۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

خوبی واقف بود که قدرت نظامی و سیاسی آنان، پیوندی کامل با توانمندی‌های اقتصادی آنان دارد، لذا با اجتناب از حذف کامل آنان، تلاش کرد با روندی آرام و بهره‌گیری از تدابیر سیاسی و اقتصادی و نظامی، به کاهش قدرت قزلباش‌ها بپردازد.

قزلباش‌ها پیش از شاه عباس اول

حکومت صفوی از ابتدای شکل‌گیری خود از قدرت نظامی و نیروی انسانی طوایف قزلباش در جهت تثبیت و تحکیم قدرت خود استفاده نمود. اما به فاصله کوتاهی نقش و اهمیت نیروی قزلباش از سوی شاهان صفوی مورد تردید قرار گرفت و به تدریج از قدرت آنان کاسته شد. در ابتدای شکل‌گیری صفویه، تلاش برای به قدرت رساندن اسماعیل میرزا که از نگاه قزلباش‌ها شخصیتی متفاوت و برتر نسبت به یک پادشاه معمولی داشت، بعنوان هدفی مشترک، قبایل مختلف قزلباش را به یکدیگر نزدیک کرده بود، اما رفته رفته با تثبیت و تحکیم حکومت و تلاش قزلباش‌ها برای نزدیک شدن به کانون قدرت، موجب اختلاف بین طوایف مختلف قزلباش شد. البته برخی بر این اعتقاد هستند که قزلباش‌ها از ابتدا گروهی همگن نبودند و به صورت چادرنشینی در بخش‌های وسیعی از آناتولی، شمال سوریه و شمال غرب ایران زندگی می‌کردند. آنان در دوره شاه اسماعیل از مناطق مختلف به ایران مهاجرت کردند (مورتون، ۱۳۸۵: ۱۳۷). یکی از این طوایف قدرتمند و با نفوذ و مورد اعتماد در ابتدای حکومت صفوی، طایفه استاجلو بود. شاه اسماعیل، برادران و رقبای سیاسی خود را با بهره‌گیری از همین طایفه از میان برداشته بود. پس از تشکیل حکومت صفوی این طایفه به دو دلیل اعتبار خود را از دست داد. یکی سیاست شاه اسماعیل و دیگری رقابت سیاسی آنان با دیگر طوایف قزلباش بود. رقابت بین قزلباش‌ها منجر به دسته بندی سیاسیانان گردید. در همین زمان بود که ترکمان‌ها با تکلوها و استاجلوها با شاملوها متحد شدند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۴۳). به نظر می‌رسد شاه اسماعیل با اعتبار دادن دوباره به استاجلوها مصمم بود که میان چهار طایفه متنفذ قزلباش موازنه‌ای برقرار سازد.

یکی از علل بروز منازعات و درگیری‌های خونین میان طوایف قزلباش، از بین رفتن انگیزه‌های مشترک سیاسی و کسب منافع و به دست گرفتن قدرت بود. جنگ‌های طولانی برای به

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها / ۱۳

سلطنت رساندن فرد مورد نظر برای پادشاهی، گاه پس از مرگ پادشاه نیز خود را نشان می‌داد. اختلافات میان طوایف قزلباش در زمان شاه اسماعیل موجب شد که هفت سال پس از شروع حکومت صفویه، منصب مهم وکیل از قزلباش‌ها گرفته و به یک ایرانی تعلق گیرد (متی، ۱۳۹۳: ۴۸).

اولین اختلاف جدی و افزایش نفوذ قزلباش‌ها در امور سیاسی و فراتر رفتن آنان از وظایف نظامی خود، در آغاز حکومت شاه تهماسب آشکار شد. در این زمان هر یک از قبایل قزلباش در نقاطی از ایران املاک وسیعی داشتند و استاجلوه‌ها به دلیل امرای بیشتر و پست‌های مهم کشوری در رأس سایر قبایل قرار داشتند. تهماسب که در سال‌های اولیه حکومتش تحت قیمومیت برخی از امرای قزلباش قرار داشت، فاقد اقتدار سیاسی لازم بود و قدرت طلبی قزلباش‌ها و نظام قبیلگی لجام گسیخته آنان، در رأس مشکلات حکومت قرار داشت. مصادف شدن درگیری‌های قزلباش‌ها با تهاجمات خارجی، مشکلات را پیچیده‌تر می‌کرد. اختلاف میان طوایف قزلباش، به منازعات بین قبایل محدود نشد و خودسری برخی طوایف گاه به شورش علیه حکومت و حتی شاه انجامید.

بی‌ثباتی ناشی از عملکرد قزلباش‌ها از هنگام جلوس تهماسب به تخت سلطنت و پس از مرگ وی ادامه داشت. اختلاف بین روملوه‌ها و تکلوه‌ها بر سر امر وکالت، زمینه را برای منازعات داخلی فراهم کرد. در نتیجه این درگیری‌ها بسیاری از مردم به قتل رسیدند و برخی از امرای استاجلو در حالی که همچنان در صدد انتقام از روملوه‌ها بودند، به مظفر سلطان، والی رشت پناه بردند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۷). پناهنده شدن سران استاجلو موجب بدبینی شاه نسبت به حکومت‌های محلی گیلان شد. نمونه دیگر از اختلافات شورش طایفه شاملو در سال ۹۳۲ هـ ق است. این شورش که ناشی از مسائل اقتصادی بود، منجر به قتل خواجه حبیب الله ساوجی شد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۴۱).

از نتایج روی کار آمدن کوتاه مدت اسماعیل میرزا، افزایش اختلاف بین امرای قزلباش بود، چرا که ترکمانان و تکلوه‌ها به علت حمایت از اسماعیل میرزا، بسیاری از امرای استاجلو و شاملو را به قتل رساندند. آنان با درک شرایط بحرانی کشور در صدد برآمدند که با فاصله گرفتن از

۱۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

اختلافات سابق، سلطان محمد را به پادشاهی انتخاب کنند. اقدام قزلباش‌ها در این زمان، اولین دخالت سیاسی آنان پس از مرگ اسماعیل میرزا بود (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۸۳). هر چند سلطان محمد در ابتدا تمایلی به این موضوع نداشت (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۶۲). برخورد شاه سلطان محمد خدابنده در جانبداری و حمایت از امرای تکلو و ترکمان، زمینه فتنه و آشوب بیش‌تری را فراهم کرد تا جایی که ربه‌شده شدن تهماسب میرزا را به او نسبت دادند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۳۳۱). ضعف سلطان محمد خدابنده در امور سیاسی، موجب نفوذ ملکه و در نتیجه شورش طوایف قزلباش شد. شکاف و درگیری بین استاجلوها، شاملوها و طوایف تکلو و ترکمانان بیش از پیش شدت گرفت، تا جایی که نزاع و دسیسه‌های امرای قزلباش و شکل‌گیری مجدد اختلافات گذشته را مشخصه اصلی حکومت سلطان محمد، دانسته‌اند (سرافرازی، ۱۳۸۰: ۱۲۶). فرمان شاه مبنی بر محافظت خزانه بدست استاجلوها و مخالفت طایفه ترکمان با آنان در سال ۹۸۵ ه.ق، اختلافات و منازعات درونی را بیش‌تر کرد (قمی، ۱۳۶۳: ۷۲). به لحاظ اجتماعی نیز تهاجمات عثمانی به ایران به ویژه تکاپوهای نظامی آنان در شیروان و تعدیات قزلباش‌ها در آن نواحی، مردم را آزرده و تنها پناه را در توسل به قدرت عثمانی یافتند و آن‌ها را به تصرف نواحی مختلف ایران تحریک کردند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۳۱). ضمن آن که ازبکان نیز با تصرف شهرهای اسفراین، سبزوار و نیشابور، عازم فتح مشهد شدند و در نامه‌ای به عثمانی، آنان را نیز به حمله به ایران تشویق می‌کردند (قمی، ۱۳۶۳: ۶۷۹-۶۷۸-۶۷۳).

ملکه تلاش داشت برای جلوگیری از قدرت قزلباش‌ها، عباس میرزا را از هرات به پایتخت منتقل کند، این در حالی بود که امرای قزلباش در دربار، نگران تجمع امرای شاملو و قدرت‌یابی آنان در خراسان به بهانه حمایت از عباس میرزا بودند. همزمان با گرفتاری‌های حکومت صفویه در مازندران، دو دستگی طوایف قزلباش در خراسان و نگرانی امرای قزلباش از نفوذ روزافزون ملکه، اوضاع سیاسی در دیگر نواحی ایران نیز بی‌ثبات بود و این آشفتگی‌ها مصادف با اعتراض برخی از اهالی کاشان از شیوه حکومت محمدخان ترکمان، حاکم کاشان شد (قمی، ۱۳۶۳: ۶۹۷-۲/۶۹۶). اقدام ملکه در تغییر تیول او بی‌جواب نماند. قزلباش‌ها

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش ها / ۱۵

با فاصله گرفتن از اختلافات پیشین و برای حفظ منافع خود، در صدد راهی برای کاهش قدرت ملکه برآمدند. عزل محمدخان ترکمان از حکومت کاشان به فرمان ملکه، فرصتی مغتنم برای مخالفت قزلباش ها با او را فراهم کرد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۷۳-۵۷۲). امرای قزلباش که ملکه را سدی در راه نفوذ سیاسی و اقتدار نظامی خود می دیدند، تنها راه چاره را قتل او دانستند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۱۰). دستاویز آنان در این اقدام، بذل و بخشش های ملکه نسبت به اهالی مازندران بود، آنان شایع کردند که ثروت دربار از طریق او به مازندران منتقل شده است (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۸۷).

با قتل ملکه، اموال او و اطرافیانش به دست قزلباش ها مصادره شد. در اثر اقدامات آن ها، امنیت اجتماعی در شهرها از بین رفت (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۹۲، ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۵۱؛ قمی، ۱۳۶۳: ۶۹۹-۶۹۸). قتل ملکه بدنبال توطئه امرای قزلباش، حکایت از بی قدرتی شاه سلطان محمد و افزایش قدرت قزلباش ها داشت. این ضعف، با تصمیم شاه مبنی بر سپردن حکومت کاشان به حاکم سابق این شهر، محمدخان ترکمان، بیش تر خود را آشکار کرد. در عین حال، بهره گیری شاه از قدرت قزلباش ها در سرکوب شورش اسماعیل های دروغین، بیانگر ضرورت وجود قزلباش ها برای حکومت صفویه بود و قزلباش ها اثبات کردند که نه در گفتار، بلکه در عمل نیز، نیرویی وفادار به شاه هستند.

شاه سلطان محمد با سپردن کاشان به محمدخان ترکمان (قمی، همان: ۲/۶۹۹) عملاً در برابر قزلباش ها عقب نشینی کرد و نفوذ سیاسی آنان را افزایش داد. مرگ ملکه، فرصت جدیدی برای ادامه منازعات قزلباش ها ایجاد کرد (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۷۰۴). طوایف شاملو و استاجلو، در صدد نافرمانی از ارکان حکومت که بیشتر آنان را امرای تکللو و ترکمان تشکیل می داد، برآمدند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۴۷). اساسی ترین مشکل حکومت شاه سلطان محمد خدابنده در این زمان، اقدام کردها در سال ۹۸۷ ه. ق علیه حکومت صفوی با حمایت دولت عثمانی بود، ضمن این که ازبک ها نیز مناطقی از شمال شرقی ایران را به تسخیر خود درآورده بودند، لذا حکومت صفوی به منظور ایجاد ثبات سیاسی، برخی از امرای شاملو و استاجلو را به حکومت برخی از مناطق خراسان انتخاب کرد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۲۵۲). هجوم عثمانی به

۱۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

شیروان و قراباغ خسارات زیادی وارد کرد. بسیاری از زنان و کودکان به اسارت گرفته شدند. همچنین بسیاری از مردم به دلیل کمبود نان هلاک شدند و در آذربایجان، قراباغ، عراق و حتی گیلان مردم به سختی افتادند (ترکمان، همان: ۱/۲۵۴). بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های نظامی امیرخان ترکمان، دستاویزی جدید برای طایفه شاملو و استاجلو برای طرح اختلافات جدید فراهم کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۸۹).

امیرخان که سلسله مراتب قدرت را قبل از قدرت‌یابی شاه سلطان محمد خدابنده طی کرده بود، در زمان پادشاهی وی، با قرار گرفتن بر حکومت آذربایجان، به اوج قدرت خود رسید. نزدیکی او به دربار و اعتماد بیش از اندازه دربار به او و همچنین برخی از اقدامات وی که با روحیات سرکش قزلباش‌ها سازگار نبود، سرانجام وی را مورد رشک و حسادت سران قبایل استاجلو و شاملو قرار داد و در نتیجه در پی جلب نظر حمزه میرزا و به دنبال برخی از اقدامات مبهم و پرسش برانگیز امیرخان، قزلباش‌ها او را به قهقهه بردند و بعد از ضبط دارایی و اموالش در همانجا وی را به قتل رساندند. مرگ او آذربایجان را در برابر تهاجم عثمانی‌ها آسیب‌پذیرتر کرد و سرآغاز تحریکات داخلی از سوی سران طوایف تکلو و ترکمان علیه شاملوها و استاجلوها شد. سرو سامان دادن به اوضاع شیروان بهانه‌ای برای کاهش اعتبار طایفه استاجلو و شاملو شد و در این میان کار به تسویه حساب‌های شخصی نیز رسید (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۲۵۸). در جنگ شیروان امرای قزلباش به دلیل بروز اختلافات، قادر به دفع تهاجم عثمانی‌ها و تصرف شیروان نشدند. مرگ پیره محمد استاجلو نیز موجب پراکندگی طایفه استاجلو شد و امرای قزلباش ترکمان نیز در بی‌اعتبار کردن این طایفه می‌کوشیدند. این مسأله درگیری و اختلاف امرای تکلو را با آنان بیش‌تر کرد (ترکمان: ۱۳۸۲: ۱/۲۶۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۹۲).

قوای ایران در برابر سپاه عثمانی شکست خورد و این شکست مقدمه‌ای برای از دست رفتن سراسر قفقاز و قسمت بزرگی از آذربایجان شد. شاه سلطان محمد در عمل از اداره کشور ناتوان و حمزه میرزا به دلیل برخوردار نبودن از تجربه‌ای ناکارآمد، از امور اداری و کنترل سیاسی کشور غافل بود. با این حال وی با درک صحیحی از خطر قدرت‌گیری قزلباش‌ها تلاش‌های نافرجامی برای ممانعت از افزایش نفوذ آنان داشت، اما سرانجام خود نیز قربانی

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش ها / ۱۷

توطئه و خود سری «مردان شمشیر» شد.

قزلباش ها در زمان شاه عباس

پس از مرگ حمزه میرزا بیش تر قبایل قزلباش، صلاح را در اطاعت از عباس میرزا دیدند و در سال ۹۸۹ ه. ق او را رسماً به عنوان پادشاه برگزیدند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۹۶). در سال ۹۹۲ ه. ق، اختلاف امرای قزلباش شاملو، استاجلو و ترکمان بر سر جانشینی بیشتر شد و تا شش سال ادامه یافت. این دو گروه به ترتیب طرفداران قدرت یابی عباس میرزا در خراسان و سلطان حمزه میرزا در پایتخت بودند. در جریان این ستیزه جویی ها، بسیاری از افراد طایفه شاملو و استاجلو هلاک و یا مجبور به ترک محل زندگی خود شدند و اختلاف قزلباش ها به مردم و سایر طوایف نیز سرایت کرد (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۷۶۳).

شورش کردها دل نگرانی های جدیدی برای حکومت صفوی و موقعیت آنان محسوب می شد. شورش و خراب کاری آنان موجب خسارت اقتصادی فراوانی به مردم شد و به قتل و کشتار تعداد زیادی از شورشگران انجامید (همان: ۷۷۵-۷۷۴). خبر حمله عثمان پاشا به آذربایجان نیز خطر تحرکات نظامی آنان را جدی تر کرد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۸۲-۶۸۱). در این میان قزلباش ها در بحرانی ترین شرایط، همچنان اختلافات خود را از یاد نبردند، تا جایی که در برخورد با تهاجم عثمانی ها نیز اختلاف نظر جدی با یکدیگر داشتند و در این جریان، طوایف تلکو و ترکمان، کارشکنی های زیادی از خود نشان دادند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۰۹-۱/۳۰۷).

با بروز اختلاف بین قزلباش ها، مردم با ناامید شدن از کمک آنان و به دلیل ترس از آسیب های این حملات، تصمیم گرفتند با ارسال نماینده ای به عثمان پاشا، اظهار اطاعت کنند (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۷۸۵). در نتیجه اهالی تبریز به بهانه تباری با عثمانی، قتل عام شدند (قمی، همان: ۷۸۴). اختلاف دو طایفه شاملو و استاجلو در سال ۹۹۴ ه. ق به جنگ ختم شد (قمی، همان: ۷۹۶-۲/۷۹۵). ضمن این که پناهنده شدن برخی از امرای افشار به عثمانی، شرایط را بدتر کرد (افوشته ای، ۱۳۷۳: ۱۷۷). واکنش دیگر امرای قزلباش به این رویداد، مصادره اموال پناهندگان و غارت خانه های آنان بود. در این میان، امرای تکلو و ترکمان نیز دست به

۱۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

شورش زدند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۳۲۲). آنان به خیال به قدرت رساندن تهماسب میرزا، عازم جنگ با حمزه میرزا شدند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

کشته شدن حمزه میرزا بدنبال توطئه امرای تکلو، بیانگر اوج اختلاف تکلوها با خاندان صفوی بود. امرای قبایل ارشلو و افشار نیز که در حدود اصفهان مسکن داشتند با اتحاد با بکتاش خان، با جانشینی ابوطالب میرزا مخالفت می‌کردند (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۲۳۰). اما عباس میرزا نه تنها از حمایت طوایف متنفذ قزلباش برخوردار بود، بلکه حکام ایالات پهناوری چون یزد و کرمان که از طایفه افشار بودند، به اطاعت از او گردن نهادند و مابقی طایفه افشار که در حدود مناطقی چون اصفهان و کوه گیلویه حکومت داشتند نیز به پیروی از آنان به حمایت از عباس میرزا پرداختند.

عباس میرزا در زمان حکومت پدرش شاه سلطان محمد خدابنده، با حمایت قزلباش‌ها به مدت هفت سال و نیم، رسماً در خراسان تاجگذاری کرده بود. پس از مرگ حمزه میرزا، عزم پایتخت کرد و در سال ۵۹۹۶ ق، در قزوین رسماً حکومت را به دست گرفت. برکناری مسالمت‌آمیز شاه سلطان محمد از سلطنت، تثبیت پایه‌های قدرت شاه عباس را هموارتر کرد. وی قبل از به قدرت رسیدن از نزدیک شاهد خودسری امرای قزلباش در عرصه سیاسی بود. او که دست‌یابی به قدرت و سلطنت خویش را مدیون سرداران مقتدر و صاحب نفوذ قزلباش می‌دید، از همان آغاز وجود آنان را مانع استقلال سلطنت و حکومت مطلق می‌دانست. لذا بعد از تثبیت قدرت خود، تلاش کرد با کاهش قدرت قزلباش‌ها از طریق جایگزین کردن مردانی قدرتمند در امور نظامی، اما کم نفوذ در مسائل سیاسی، دست قزلباش‌ها را از مسائل سیاسی کوتاه کند. لازمه این کار کوتاه کردن دست آنان از منافع اقتصادی بود. او به تدریج توانست مانع خودسری‌های آنان شود، چرا که به خوبی واقف بود که برای ایجاد ثبات سیاسی و اجتماعی و رفع بحران‌های داخلی و خارجی بی‌نیاز از خدمات نظامی آنان نیست. وی به حذف کامل آنان مبادرت نکرد و اشتباهی که سلجوقیان در زمان ملک‌شاه در مورد امرای نظامی خود و حذف آنان (بنداری، ۱۳۵۶: ۸۰) مرتکب شده بودند را تکرار نکرد. در زمان شاه عباس مهم‌ترین قبایل قزلباش را روملوها، استاجلوها، تکلوها، طوایف شاملو،

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها / ۱۹

ذوالقدرها، ترکمانان، قاجارها و افشارها تشکیل می‌دادند. این قبایل از جمله قبایل بزرگ و شناخته شده‌ای بودند که برخی از آنان در دوره‌های قبل از شاه عباس در مسائل سیاسی و ایجاد بحران‌های داخلی نقش برجسته‌ای داشتند، اما قرامانلوها طایفه کوچکی بودند که برخی از افراد آن در این زمان، به جایگاه بالایی دست یافتند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۵۷۴). فرهادخان قرامانلو، سرداری معتبر از این طایفه نزد شاه بود که بعدها با دستور شاه به قتل رسید. چینی‌ها نیز در کنار قرامانلوها در ماجرای فتح گیلان، خدمات قابل توجهی به شاه داشتند و در ماجرای فتح قلعه دم دم به شاه کمک کرده بودند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۷۹۷-۲/۵۱۴).

دلواله در گزارش خود از قزلباش‌ها بعنوان طبقه‌ای نظامی و نجیب یاد می‌کند و آنان را بر دو نوع می‌داند. یکی کسانی که عنوان قزلباشی را به ارث برده بودند و نیاکان آنان در خدمت شاه اسماعیل خدمت می‌کردند. این دسته از قزلباش‌ها، عنوان قزلباشی را تا پایان عمر خود همراه داشتند و در بین قوای نظامی از جایگاه خاصی برخوردار بودند. گروه دیگر از قزلباش‌ها را کسانی می‌داند که از طرف شاه عباس به دریافت این عنوان مفتخر شده بودند و تمام غلامانی که از ملیت‌های مختلف به خدمت شاه درآمده بودند و با دست برداشتن از آئین خود، به مذهب شیعه درآمدند در زمره این ردیف از قزلباش‌ها معرفی می‌کند. او همچنین خاطر نشان می‌کند که مقام قزلباشی، به خارجیانی که در خدمت شاه بودند، داده می‌شد و تاج قزلباشی به نشانه افتخار به آن‌ها هدیه می‌شد، اگرچه این مورد از موارد بسیار نادر بود. «دون روبرتو شرلی» از جمله افراد انگلیسی بود که به درخواست خود، به این مقام رسید (دلواله، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۲). اصطلاح «سرزمین قزلباش» برای ایران، از وفور قزلباش‌ها در این زمان خبر می‌داد (همان: ۵۰-۴۵).

سیاست شاه عباس در کاهش قدرت قزلباش‌ها

شاه عباس اول در روندی تدریجی، اقدام به کاهش قدرت قزلباش‌ها کرد. در سال‌های اولیه قدرت یابی خود، ترکمانان را خلع قدرت کرد. او برای کاهش قدرت نظامی و سیاسی قزلباش‌ها، ابتدا سپاهی به نام شاهسون را ایجاد کرد. اولین بهره‌برداری شاه از این نیروی

۲۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

جدید، در ماجرای قتل برخی از امرا در پایتخت رخ داد، زمانی که اولین اعتراضات به تصمیم شاه مبنی بر قتل برخی از امرای قزلباش، به مدد نیروی شاهسون در هم شکسته شد (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۲۷۳). شاه پس از حذف برخی از مخالفان خود، به محدود کردن اختیارات نظامی و سیاسی قزلباش‌ها پرداخت. نفوذی که از ابتدای تشکیل حکومت شروع شده بود و در زمان شاه عباس دامنهٔ بیش‌تری پیدا کرده بود. او به خوبی می‌دانست که اقتدار آنان، پیوندی غیرقابل انکار با توانمندی اقتصادی آنان دارد. پس از جریان قتل حمزه میرزا و درگیری مستقیم دو گروه از طوایف بزرگ و معتبر قزلباش‌ها یعنی شاملوها و استاجلوها، ابتدا با جریانی که برخی قزلباش‌ها آن را هدایت می‌کردند و مدعی جانشینی ابوطالب میرزا، برادر کوچک شاه بودند، برخورد کرد و ادعای آنان را در هم شکست (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۲۷۸-۲۷۷).

در مرحلهٔ بعدی از اختلاف موجود بین امرای قزلباش و مرشد قلی خان شاملو بهره برد (قمی، ۱۳۶۳: ۸۷۴-۸۷۳-۸۷۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۶). طایفه شاملو در زمره بزرگ‌ترین طایفه قزلباش در میان طوایف قزلباش و مطیع‌ترین آنان به شمار می‌رفتند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۳۸). با توجه به تعداد شاملوها در اواخر حکومت شاه تهماسب، می‌توان نتیجه گرفت که این طایفه همچون تکلوها نفوذ چندانی در آن دوره نداشتند. به نظر می‌رسد که شاملوها فقط در اوایل حکومت صفوی نسبت به دیگر طوایف قزلباش، میانه‌روتر بودند (James Reid, 2000: 23). قبایل قزلباش با آگاهی از تنفر شاه نسبت به مرشد قلی خان، حرکت خود علیه او را نوعی عصیان تلقی نمی‌کردند و انتظار داشتند در این ماجرا از حمایت کامل شاه برخوردار شوند. تصویری که با سیاست شاه ناکام ماند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۸۲-۳۸۱). شاه عباس با عدم حمایت خودسرانهٔ امرا در این جریان، تلاش کرد تا کانون‌های قدرت قزلباش‌ها را از درون ضعیف و از میان بردارد، چرا که هنوز در آغاز راه بود و به خدمات نظامی آنان نیاز اساسی داشت.

شورش امرا به شدت سرکوب و حکومت به ضبط اموال و املاک کسانی پرداخت که به گیلان پناهنده شده بودند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۸۵-۳۸۴). در این ماجرا بسیاری از امرای قزلباش کشته شدند و در سال ۹۹۷ ه.ق، زمانی که شاه عباس، اقتدار سیاسی خود را بدون حضور

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها / ۲۱

مرشد قلی خان امکان‌پذیر دید، او را نیز از میان برداشت. در این ماجرا نقش استاجلوه‌ها علیه طوایف شاملو مشهود بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲/۴۰۰؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۳۸-۳۰۸-۳۰۷). مرگ مرشد قلی خان شروع تازه‌ای در اختلافات قزلباش‌ها بود. درگیری بین سران قزلباش، مصادف با تجدید حملات عثمانی‌ها به قراباغ شد و شورش امرای طایفه قاجار زنگ خطری برای شاه بود (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۷). به نظر می‌رسد شاه عباس با درک این خطر، در سال ۹۹۸ ه.ق، شرایط صلح با عثمانی را پذیرفت تا از طرفی امکان مهار امرای قزلباش را یافته باشد و هم به حملات ازبکان به مشهد پاسخ دهد.

پس از قتل مرشد قلی خان، برادر او، ابراهیم خان نیز از حکومت مشهد عزل شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۰۲-۲/۴۰۱). با عزل ابراهیم خان از حکومت مشهد، شاه عباس بوداق چگنی را جانشین وی کرد و با این اقدام در صدد زنده کردن اختلافات قبیله‌ای برآمد تا روند کاهش قزلباش‌ها را سرعت بخشد، چرا که استاجلوه‌ها مدعی تعلق مشهد به طایفه خود بودند. این در حالی بود که شاه در به دست گرفتن سلطنت، از نفوذ و قدرت دو طایفه شاملو و استاجلو بهره برده بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۸۱). افوشته‌ای بر خلاف اسکندر بیگ ترکمان، معتقد است که شاه پس از مرشد قلی خان، اهانتی به هیچ یک از برادران او نکرد و تنها به برکناری برخی از منسوبان وی بسنده کرده بود (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۱۰-۳۰۹).

شاه عباس در سال ۹۹۸ ه.ق به بهانه اقدامات بکتاش خان، والی کرمان، دست به تحرکات نظامی علیه او زد. باید یادآور شد که بکتاش خان نیز با ضمیمه کردن یزد به کرمان، سراز اطاعت حکومت پیچیده بود (نظنزی، ۱۳۷۳: ۳۲۶؛ ملا جلال منجم، ۱۳۶۶: ۷۳-۷۲). در این سال بروز اختلاف بین سران قزلباش یعنی یعقوب خان ذوالقدر و بکتاش خان افشار، دغدغه‌هایی برای حکومت صفوی ایجاد کرد. در همین زمان طایفه ارشلو در اصفهان به شدت سرکوب شدند (ملا جلال منجم، ۱۳۶۶: ۷۳).

در ۱۰۰۰ ه.ق، زمانی که خاطر شاه از فتح گیلان آسوده شد، نوبت به گروه دوم طایفه متنغد قزلباش یعنی افشارها رسید. در زمان شاه تهماسب نیز در سال ۹۴۱ ه.ق، الوند خان افشار به دستور شاه به قتل رسیده بود (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۶). زمانی که خاطر شاه از جانب تهاجم

۲۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

روسیه و ازبک‌ها آسوده شد، در صدد دفع جمعی از امرای کرمان، فارس و کوه گیلویه برآمد، چرا که بر این باور بود که دفع دشمنان خانگی مهمتر از دفع ازبکان و مسائل خراسان است (قمی، ۱۳۶۳: ۲/۹۰۲). در سال ۱۰۰۱ هـ.ق، شاه بر آن شد تا با سپردن ایالات کرمان و فارس به امرای جدید، طوایف سرکش افشار و ذوالقدر را تأدیب کند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). به دنبال همین سیاست تصمیم به سرکوب طایفه ارشلوی افشار گرفت. بسیاری از بزرگان این طایفه بدستور شاه بازداشت و به قتل رسیدند (همان: ۹۱۲-۹۱۱/۲). شاه با سپردن حکومت همدان به اغورلوبیک بیات، اختلافات قدیمی بین دو طایفه لر و بیات را زنده کرد. با بروز این اختلاف، شاه خرم‌آباد را مرکز لرستان قرار داد و مهدی سلطان شاملو را حاکم و امیرالامرای منطقه نمود (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۴۹۴). دو سال پس از آن و در پی درویش کشی وی، قدرت استاجلوها را در هم شکست (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۰-۴۵۷/۲). برای این اقدام، شاه عباس از اختلافات موجود بین ترکمانان و استاجلوها بهره گرفت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

تکلوها در سال ۱۰۰۵ هـ.ق، مورد بی‌مهری شاه عباس قرار گرفتند و شاه به بهانه تجاوز این طایفه به قلعه آمل بر آنان خشم گرفت (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۳۰-۵۲۹/۲). شاه تلاش داشت از اختلافات قبیله‌ای و طایفه‌ای قزلباش‌ها در جهت کاهش قدرت آنان استفاده کند و نفوذ آنان را در هم شکند، این موضوع در دفع قبایل ترکمان، خود را نشان داد. شاه با تداوم این سیاست می‌کوشید از طریق مصادره اموال و املاک آنان به نفوذ اقتصادی آنان نیز پایان بخشد. شاه در راستای این هدف و برای کاهش قدرت قزلباش‌ها، در اقدامی دیگر به کوچ اجباری آنان دست زد. قبایل افشار، قاجار، بیات که یک جا ساکن بودند، با این سیاست از مناطق خود به دیگر نواحی مهاجرت کردند. در نتیجه، مسکن افشارها در کوه کیلویه، ذوالقدرها در فارس، بیات‌ها در کزاز و قاجارها در قراباغ به فراموشی سپرده شد (سومر، ۱۳۷۱: ۱۸۰).

اقدام دیگری که شاه در جهت کاهش قدرت قزلباش‌ها انجام داد، ضمن بهره‌گیری از این اختلافات، عدم ورود به اختلافات قبیله‌ای قزلباش‌ها و حمایت از طایفه‌ای خاص بود. هر چند شاه برای ضعف آنان از این اهرم در جهت افزایش قدرت خود استفاده می‌کرد، اما وی

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها / ۲۳

به خوبی از طرفداری نسبت به گروهی از قزلباش‌ها در دربار و نتایج و خطرات ناشی از آن برای حکومت واقف بود. شاه تهماسب دست به اخراج و پراکنده کردن طوایف خودسازد، بدون این که بتواند اصلاحی اساسی در این زمینه انجام دهد، اما شاه عباس با کاهش تعداد افراد ایلیاتی و عشیره‌ای، سپاهی مجهز به سلاح‌های جدید و متکی به حکومت مرکزی ایجاد کرد (میرزا سمیعا، تعلیقات مینورسکی، ۱۳۷۸: ۵۰).

اقدام دیگر شاه عباس برای کاهش قدرت قزلباش‌ها، به کارگیری گرجی‌ها و چرکس‌ها در ساختار نظامی ایران بود. از این مرحله به بعد شاه در تلاش بود که اقدامات خود را در جهت کاهش قدرت و نفوذ آنان، با انجام اصلاحاتی کامل کند. سابقه حضور غلامان گرجی در نیروی نظامی صفویه به زمان شاه اسماعیل می‌رسید، اما نفوذ و قدرت این غلامان در زمان شاه عباس و پس از تصرف گرجستان افزایش چشمگیری یافت. گرجیان، تازه مسلمانانی بودند که به «غلامان خاصه» شهرت داشتند (دلاواله، ۱۳۸۴: ۵۲).

زمانی که شاه عباس جای والیان قزلباش را به غلامان خاصه داد، کار تبدیل اراضی دولتی به املاک شخصی نیز هموار شد. رؤیای شاه عباس در این زمان با سرکوب شدید شورش قزلباش‌ها تحقق یافت (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۰). غلامان گرجی بر خلاف قزلباش‌ها روابطی با یکدیگر نداشتند. شیوه پرداخت مواجب آنان نیز با قزلباش‌ها متفاوت بود. این شیوه نه به صورت واگذاری اراضی، بلکه بصورت پرداخت نقدی و پول بود. لذا یکی از دلایل تبدیل ایالات از ممالک به خاصه همین نکته بود (یلفانی، ۱۳۸۶: ۱۲۹). نباید از یاد برد که روند کاهش قدرت قزلباش‌ها به استفاده از نیروهای گرجی خلاصه نشد و شاه تلاش کرد برای رسیدن به هدف خود، از طوایف دیگر هم استفاده کند. اگر چه این سیاست در سال‌های بعد، نفعی برای حکومت صفویه نداشت (سومر، ۱۳۷۱: ۷۵-۷۴).

شاه عباس در نظر داشت که اتکای حکومت صفوی را به طوایف قزلباش که با وابستگی‌های ایلی خود مشکلاتی را ایجاد کرده بودند، از میان بردارد. لذا بدون حذف کامل قزلباش‌ها، سپاهی مرکب از گرجیان و ارمنیان به وجود آورد که دارای چند ویژگی بودند: ۱. بر خلاف قزلباش‌ها وابستگی ایلی نداشتند. ۲. از آن جا که به راحتی تغییر دین می‌دادند و مسلمان

۲۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

می‌شدند، به دور از ملاحظات و تعصبات دینی عمل می‌کردند. ۳. به جای تکیه بر تعصبات قبیله‌ای، به شاه و وفاداری نسبت به او تأکید داشتند. شاه عباس در تلاش بود با ایجاد نیرویی از غلامان سلطنتی، با خودسری‌ها و استقلال طلبی‌های اعیان و بزرگان قزلباش مقابله کند (ره‌بورن، ۱۳۸۳: ۴۸).

ورود عنصر جدیدی از گرجی‌ها و ارمنی‌ها به پیکره نظامی ایران تلاشی برای جلوگیری از شورش مجدد امرای قزلباش و تقلیدی از اقدامات و اصلاحات دولت عثمانی در زمینه نظامی بود، با این تفاوت که در ایران بر خلاف عثمانی، این عنصر جدید در مناصب مهم دولتی نیز بکارگرفته می‌شدند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۸۱-۱۸۰). شاه با اتکاء بر این عنصر جدید به بازسازی نیروی نظامی و قدیمی صفوی پرداخت. فرمانده این گروه از سپاهیان، قوللر آغاسی نامیده می‌شد.

سیوری این اقدام شاه عباس را نوعی «انقلاب اجتماعی» می‌داند و عقیده دارد که ورود عناصر قفقازی بعنوان یک نیروی سوم به بدنه سپاه ایران، اختلاف بین ترکان و ایرانیان را بغرنج‌تر می‌کرد، ضمن این که گسترش سیاست ایالت خاصه، عامل مهمی در انحطاط حکومت صفوی محسوب می‌شد. او خاطر نشان می‌کند که حکام قدیمی و سنتی قزلباش بخش قابل توجهی از درآمد ایالت را در محل خرج می‌کردند و بخش کوچکی از آن را به دربار می‌فرستادند و این اقدام موجب شکوفایی اقتصادی ایالت تحت تابعیت آنان می‌شد، در حالی که ایالات خاصه مأموران شاه، مالیات را به مقاطعه می‌گرفتند، ضمن این که علاقه و گرایش نیز به ایالات مزبور نداشتند و تنها هدف آنان افزایش مبالغی بود که باید به خزانه شاهواریز می‌شد. از آن جا که آنان در صدد جلب رضایت شاه بودند، نتیجه این امر فشار مالیاتی بر مردم در اراضی خاصه بود (سیوری، ۱۳۸۴: ۱۷۶-۱۷۵-۱۷۳).

تلاش دیگر شاه عباس این بود که نیروی نظامی خود را با ایجاد دسته‌ای از تفنگچیان سرو سامان بخشد (دل‌واله، ۱۳۸۴: ۲۰۲). انگیزه اصلی شاه از این اقدام ایجاد موازنه قدرت در میان قزلباش‌ها بود (سومر، ۱۳۷۱: ۱۸۱). تفنگچیان پایین‌ترین دسته از قشون ایران محسوب می‌شدند که شاه با همت آنتوان شرلی، مبادرت به تشکیل آنان کرد. این دسته نظامی از نظر

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها / ۲۵

نژادی ایرانی بودند و در شهرها و روستاها مسکن داشتند. در عوض حقوقی که تمام سال از حکومت صفوی دریافت می‌کردند، مجبور بودند که در موقع لزوم خدمات نظامی خود را به دولت ارائه دهند. قزلباش‌ها از آن جهت که این مقام را در شأن خود نمی‌دیدند، وارد این دسته نمی‌شدند (دلواله، ۱۳۸۴: ۲۷۵).

در رده‌ای بالاتر از تفنگچیان، غلامان شاه قرار داشتند. این گروه دارای دو ویژگی اصلی بودند، اول این که به لحاظ نژادی با قزلباش‌ها تفاوتی اساسی داشتند و افراد آن را چرکس‌ها، ارمنی‌ها و گرجی‌ها تشکیل می‌دادند. دیگر این که به لحاظ دینی نیز، بعدها مسلمان شده بودند. قزلباش‌ها به لحاظ مقام و اصالت بالاتر از غلامان به شمار می‌رفتند (دلواله، ۱۳۸۴: ۲۷۶-۲۷۷). در هنگام قدرت‌یابی شاه عباس، این گروه در سراسر کشور پراکنده بودند و اراضی و املاک فراوانی داشتند و از آن جا که از خانواده‌های مختلفی تشکیل شده بودند، تنها نام مشترکی که آنان را به یکدیگر پیوند می‌زد، طایفه بود. دلواله تعداد این افراد را هفتاد هزار نفر قید می‌کند و اضافه می‌کند که نزدیک پنجاه هزار تن از این افراد، به سربازی و امور لشگری مشغول هستند و معیشت آنان از طریق خزانه شاه یا از طرف امرا و حکام و سرداران بزرگ قزلباش تأمین می‌شد و حدود دویست هزار نفر از آنان بدون دریافت حقوق و مزایا از فردی خاص، به تجارت و کشاورزی اشتغال داشتند. وی این گروه را تحت عنوان «نجبای قزلباش» به شمار می‌آورد. افراد قزلباش کاملاً مستقل بودند و هر زمان که اراده می‌کردند، می‌توانستند از خدمت شاه به خدمت یک خان یا سلطان و یا از خدمت یک خان به خدمت خان دیگری درآیند و تنها از کسانی که پولی از آنان دریافت می‌کردند، اطاعت داشتند (همان: ۲۷۹-۲۷۸). این نکته از نظر شاه بسیار با اهمیت بود.

قورچیان چهارمین دسته از گروه‌های نظامی و جزو معتبرترین آنان به شمار می‌آمدند. نگاهی به از قصر شاهی و چادرهای سلطنتی با آنان بود. برتری آنان نسبت به گروه قبلی این بود که برخلاف برخی از قزلباش‌ها، تنها در خدمت شاه بودند و هیچکس را غیر از شاه از خدمات خود بهره‌مند نمی‌کردند. آنان مستقیم از شاه حقوق دریافت می‌کردند و بسیار مورد توجه بودند.

نتیجه‌گیری

طوایف مختلف قزلباش، از همان ابتدای شکل‌گیری حکومت صفویه با حمایت و اطاعت از حکومت، تبدیل به قدرتی نظامی، وفادار و قابل اعتماد شدند. گسترش فتوحات و سرکوبی مخالفان در داخل و خارج به مدد نیروی نظامی قزلباش صورت می‌گرفت، هر چند گاه اختلافات و خودسری‌های آنان مشکلاتی را برای حکومت صفوی ایجاد می‌کرد. پس از تثبیت حکومت صفوی، واگذاری تدریجی ایالات به سران قزلباش که در قبال خدمات نظامی آنان صورت می‌گرفت، کم‌کم حکومت صفویه را متوجه خطر قدرت‌یابی آنان کرد، اما تا زمان شاه عباس، اقدام مؤثری در جهت کاهش قدرت آنان صورت نگرفت.

سپرده شدن نواحی مختلف کشور به قزلباش‌ها به پاس خدمات نظامی آنان، موجب تشدید اختلافات بین قبایل مختلف قزلباش شد و رفته رفته با افزایش نفوذ در مسائل سیاسی و عدم اطاعت از حاکمان محلی، مشکلاتی را برای حکومت مرکزی ایجاد کردند. با قدرت‌گیری شاه عباس، با توجه به مشکلات داخلی و خارجی، به توان نظامی آنان بیش از پیش نیاز بود. او با درک این موضوع در صدد بود تا ضمن استفاده از توان نظامی آنان، تدابیری جهت کاهش قدرت آنان در پیش گیرد. رسیدن به این هدف بیش از هر اقدامی با کاهش توان اقتصادی آنان در ارتباط بود.

روند کاهش قدرت قزلباش‌ها به آرامی و تدریجی صورت گرفت. شاه عباس ابتدا به حفظ جایگاه قزلباش‌ها، بخصوص مهم‌ترین آنان یعنی طوایف استاجلو، شاملو، ترکمان و افشار مبادرت کرد. او که شاهد اختلافات قزلباش‌ها قبل از سلطنت خود بود، در ابتدا و با توجه به نیاز حکومت به توان رزمی آنان، مناصب جدیدی را در ایالات به قزلباش‌ها سپرد. در مراحل بعدی با سپردن برخی ایالات به افرادی از طوایف دیگر قزلباش، به اختلافات ریشه‌دار آنان دامن زد. سپس با بهانه‌های مختلف از جمله، اختلافات آنان، سرپیچی و عدم اطاعت از حکومت، پناهنده شدن آنان به ایالات دیگر از جمله گیلان و تجاوز برخی طوایف به نواحی دیگر، آنان را مورد شتمات و تنبیه شدید قرار داد. بدنبال این سیاست، ابتدا اداره مناطق وسیعی که در دست داشتند از تسلط آنان خارج ساخته و سپس اموال و دارایی‌های آنان را

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش‌ها / ۲۷

ضبط کرد. کاهش قدرت قزلباش‌ها از طریق مصادره اموال و املاک به بهانه‌های مختلف و تغییر در شیوه دستمزد و مواجب آنان، همچنین اضافه کردن نیرویی نظامی به موازات قزلباش‌ها، شاه را در رسیدن به هدف خود، یاری می‌داد، ضمن اینکه اتکای حکومت صفوی به خدمات نظامی قزلباش‌ها را کاهش می‌داد. کوچ قبایل قزلباش نیز شیوه‌ای دیگر برای تضعیف موقعیت و نفوذ سیاسی و اقتصادی آنان بود. شاه عباس برای کاهش قدرت قزلباش‌ها، برخی از قبایل افشار، قاجار، بیات و ذوالقدر که در مناطق خاصی ساکن بودند، از مناطق خود به دیگر نواحی کوچ داد. در نتیجه، مسکن افشارها در کوه کیلویه، ذوالقدرها در فارس، بیات‌ها در کزاز و قاجارها در قراباغ به فراموشی سپرده شد.

اقدام دیگر شاه عباس وارد کردن عنصر جدیدی از گرجی‌ها و ارمنی‌ها به پیکره نظامی ایران برای جلوگیری از شورش مجدد امرای قزلباش و به تقلید از اقدامات و اصلاحات دولت عثمانی در زمینه نظامی بود. شاه با اتکاء بر این عنصر جدید به بازسازی نیروی نظامی و قدیمی صفوی پرداخت. فرمانده این گروه از سپاهیان صفوی، قوللر آغاسی نامیده می‌شد. همچنین شاه عباس جای والیان قزلباش را به غلامان خاصه داد، تا کار تبدیل اراضی دولتی به املاک شخصی هموار شود. رؤیای شاه عباس در این زمان با سرکوب شدید شورش قزلباش‌ها تحقق یافت. غلامان گرجی بر خلاف قزلباش‌ها روابطی با یکدیگر نداشتند. شیوه پرداخت مواجب آنان نیز با قزلباش‌ها متفاوت بود. مواجب آنان نه بصورت واگذاری اراضی، بلکه بصورت پرداخت نقدی و پول بود. لذا یکی از دلایل تبدیل ایالات از ممالک به خاصه همین نکته بود.

کتاب‌نامه

- استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، ۱۳۶۶، تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، ۱۳۷۳، نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بابایی، سوسن، کاترین بابایان، اینا باغدیانتس، مک کیب، معصومه فرهاد، ۱۳۹۰، غلامان خاصه، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- بنداری اصفهانی، قوام الدین، ۱۳۵۶، زبده النصره و نخبه العصر، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ترکمان، اسکندریگ، ۱۳۸۲، تاریخ عالم آرای عباسی، دو جلد، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ثلاثی، محسن، ۱۳۸۷، جهان ایرانی و ایران جهانی، تهران: مرکز.
- دلاواله، پیتر، ۱۳۸۴، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شجاع‌الدین شفا، جلد اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- رهربورن، کلاوس میثائیل، ۱۳۸۳، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: علمی و فرهنگی.
- سرافرازی، عباس، ۱۳۸۰، «نقش طایفه تکلو در تثبیت و تضعیف دولت صفوی تا پایان دوره شاه عباس اول»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴۰.
- سیوری، راجر، ۱۳۸۴، نظام تشکیلاتی صفویان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- سومر، فاروق، ۱۳۷۱، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، تهران: گستره.
- قمی، قاضی احمد، ۱۳۶۳، خلاصه التواریخ، دو جلد، به کوشش احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- گلینارلی، عبدالباقی، ۱۳۶۶، «قزلباش»، ترجمه وهاب ولی، مجله فرهنگ، شماره ۱.
- منجم یزدی، ملا جلال الدین، ۱۳۶۶، تاریخ عباسی (روزنامه ملا جلال)، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید.
- متی، رودی، ۱۳۹۳، ایران در بحران، زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- مورتون، الکساندر، ۱۳۸۵، «چوب طریق و مراسم قزلباش در ایران دوره صفوی» مطالعات صفوی،

مواجهه شاه عباس اول صفوی با قدرت فزاینده قزلباش ها / ۲۹

گزیده مقالات همایش پاریس، زیر نظر ژان کالمار، ترجمه سید داود طبایی، تهران: فرهنگستان هنر.
- میرزا سمعیان، ۱۳۷۸، تذکره الملوک، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، همراه با تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

- واله اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۷۲، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر، ۱۳۸۳، تاریخ جهان آرای عباسی، به کوشش سید سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- یلفانی، رامین، ۱۳۸۶، «برآمدن و افول قزلباش‌ها در عصر صفویه»، فصل نامه تاریخ، شماره ۷.

- James. J. Reid, 2000, Studies in Safavid mind, society and culture, California: Mazda publishers.

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد

محمد حسن نیا^۱

چکیده

سفرهای دریایی دریانوردان ایرانی دارای اقتصاد پیدا و پنهان زیادی بوده است. اقتصاد دریامحور بنادر جنوبی ایران بر پایه تجارت دریایی، لنج‌داری و لنج‌سازی استوار بوده است. بنابراین سفرهای دریایی دریانوردان بنادر جنوبی ایران که با سفرهای طولانی مدت (گپ) به هند، آفریقا و یمن و سفرهای کوچک به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس در طول سال صورت می‌گرفت، علاوه بر این که نقش اقتصادی داشته است، بر هنر، معماری، صنایع دستی، زبان، آداب و رسوم و غیره جوامع مبدا و مقصد نیز تاثیرگذار بوده است. بنادر بزرگی نظیر بمبئی، کالیکوت، عدن، بربره، لامو، دارالسلام، ممباسا، مکلا و غیره که مقصد سفر دریانوردان ایرانی خلیج فارس در سفرهای دریایی بوده است، از سیستم شهرسازی و جامعه شهرنشینی پیشرفته‌ای برخوردار بوده‌اند. از سوی دیگر بنادر ایرانی خلیج فارس و دریای عمان نیز سابقه تمدنی زیادی در زمینه مسایل فرهنگی و دریانوردی داشتند و از گذشته دارای فنون دریانوردی بسیار پیشرفته‌ای بوده، و حتی با کمک قطب‌نما و اجرام سماوی و تجربه دریانوردی، با لنج‌های چوبی که توسط لنج‌سازان ایرانی ساخته می‌شد، به هند، آفریقا و یمن سفر می‌کردند. با وجود این سفرهای دریایی در زمینه معماری، اعم از سبک معماری، مصالح معماری و شهرسازی تاثیر زیادی داشته است. استفاده از برخی مصالح معماری نظیر چندل در سقف منازل جنوب ایران که از بنادر آفریقایی آورده می‌شد، تحول عظیمی را در معماری بنادر جنوبی ایران ایجاد نمود. تخته‌های مرغوبی که از هند به بنادر ایرانی برای لنج‌سازی آورده می‌شد نیز در لنج‌سازی بسیار تاثیرگذار بوده است. از سوی مردم بنادر جنوب ایران، صنایع دستی نظیر تولک، سید و غیره به بنادر کشورهای مقصد می‌برده که خریداران خوبی داشت. از سوی دیگر تاثیر دریانوردی ایرانی بر جوامع مقصد باعث شکل‌گیری نغمه‌های دریانوردی نظیر رزیف گردید که در آن از آواهای فارسی، عربی و سواحیلی استفاده می‌گردید. این نوشتار که با روش تحقیق کتابخانه‌ای، تاریخ شفاهی و مشاهدات میدانی نگارنده تدوین شده است، در نظر دارد تا یک نگاه

۱. دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه تهران m.hassannia1354@gmail.com

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تأثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد ۳۱/

کلی به تاریخ حوزه تمدنی جنوب ایران و ارتباط آن با کشورهای همجوار در بستر تاریخ داشته و تأثیر و تأثر اقتصاد دریامحور را بر شکل‌گیری شهرها و سکونتگاه‌های متعدد در مناطق جنوبی ایران را مورد واکاوی قرار دهد.

واژگان کلیدی:

سفرهای دریایی، خلیج فارس، هند، آفریقا، یمن، لنج، شهرسازی، تجارت دریایی، معماری

مقدمه

دریانوردی ایرانی‌ها در خلیج فارس دارای پیشینه زیادی می‌باشد و سفرهای دریایی و دریانوردی همواره در بنادر متعدد ایران وجود داشته و قدمت این سفرها در مناطق خلیج فارس به دوران باستان برمی‌گردد. دریانوردان ایرانی سفرای فرهنگی و اقتصادی ایران به مناطق متعدد جهان هم محسوب می‌گردیدند. کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج فارس مهد تمدن و فرهنگ بوده و همواره لنج‌داری، لنج‌سازی و تجارت دریایی در این بنادر وجود داشته است. جوامع دریانورد و بنادر ایرانی خلیج فارس و دریای عمان هم بر جوامع مقصد تأثیرگذار بوده و هم تأثیر پذیرفتند. این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در زمینه هنر، موسیقی، معماری، صنایع دستی، آداب و سنن و بسیاری از موارد دیگر بوده است. در یک برهه تاریخی کودکان آفریقایی در سفرهای دریایی به همراه ناخدایان و لنج‌داران به بنادر ایرانی می‌آمدند و به ویژه در بندر کنگ در منازل به کارهای خدماتی مشغول می‌شدند و ممکن بود حقوقی هم دریافت ندارند. آن‌ها در زمانی که در خانه‌های ناخدایان بندر کنگی بودند، با آداب و رسوم ایرانی و بندر کنگ آشنا شده و وقتی به موطن اصلی خود می‌رفتند، این آداب و رسوم را به اطرافیان بازگو می‌کردند (احمد خصومی، مصاحبه، ۱۳۹۹).

زمانی که دریانوردان بنادر ایرانی به صورت گروهی و با حدود شصت لنج و هر لنج به طور متوسط با سی ملوان به سفر هند، آفریقا و یمن می‌رفتند، ممکن بود چندین ماه در این بنادر اقامت نموده تا در زمان موسم و وزیدن باد موافق سفر بازگشت خود را آغاز نمایند. همین چند ماه اقامت و رفت و آمد در داخل شهرها و بنادر مقصد بر فرهنگ آن‌ها تأثیرگذار بود. گاهی اگر یک جهاز و لنج در موسم سفرهای دریایی کارش تمام نمی‌شد، ممکن بود یک سال

دیگر صبر کرده و سال بعد به بندر مبدا خود برگردد. وقتی دریانوردان ایرانی در بنادر مقصد با زبان مردم آن بنادر آشنا می‌شدند، تأثیر و تأثر آن‌ها در تمام زمینه‌ها بیش‌تر می‌شد. آن‌ها در مراسم‌های متعدد جوامع مقصد شرکت می‌کردند و آئین‌های سنتی و آداب و رسوم آن‌ها را به دقت مشاهده می‌نمودند. هنگامی که لنج‌داران بنادر جنوبی ایران در سیمبارنگه برای بریدن و جمع‌آوری چندل از کارگران محلی آفریقایی استفاده می‌کردند، این کارگران شب پس از اتمام کار در لنج‌های دریانوردان بندرکنگ می‌خوابیدند و این معاشرت‌های دایمی باعث نوعی تبادل فرهنگی می‌گردید که از درون آن مراسم موسیقی و رقص رزیف که یک مراسم تلفیقی از فرهنگ‌های متعدد است، شکل گرفت. وقتی جمعیتی در حدود هزار نفر از دریانوردان ایرانی وارد اسکله‌های بنادر هند و بنادر کشورهای آفریقایی می‌شدند، کاملاً در این اسکله‌ها به زبان فارسی مکالمه صورت گرفته و دست‌اندرکاران گمرکات این بنادر نیز با بسیاری از کلمات زبان فارسی آشنایی پیدا کرده بودند.

معماری و فرهنگ معماری نیز تحت تأثیر دریانوردی بوده است. مصالح معماری از طریق سفرهای دریایی به بنادر خلیج فارس آورده می‌شد. اگر در منازل دریانوردان در بنادر ایران و سبک دکوراسیون داخلی و غیره دقت گردد، برخی از این تأثیرپذیری‌ها به خوبی مشهود است. از سوی دیگر نیز سبک معماری مردم بنادر ایرانی خلیج فارس در سفرهای دریایی بر جوامع مقصد تأثیرگذار بوده است. امارت بستکیه در دبی نمونه‌ی مشخص این مهم است که تجار بستکی که با هند و دبی تجارت دریایی داشتند، این معماری ماندگار را در دبی از خود بر جای گذاشتند (حسن‌نیا، مشاهدات میدانی، ۱۳۹۷). وجود مصالحی نظیر چندل، پلیوت (تخته سه‌لایه) و غیره در معماری جنوب ایران و ایمن شدن سقف منازل تأثیر وافر داشته است. در ادامه تلاش می‌گردد، نخست به سفرهای دریایی که تأثیر زیادی بر تحولات تاریخ هنر، معماری، اقتصاد و مسائل اجتماعی داشته، پرداخته شود و سپس تأثیرگذاری و تأثیرپذیری معماری از سفرهای دریایی مورد مذاقه قرار گیرد.

سفرهای دریایی دریانوردان خلیج فارس به بنادر سومالی، یمن، کنیا و تانزانیا

سفرهای دریایی دریانوردان ایرانی از گذشته از بنادر متعدد جنوب ایران صورت می‌گرفت. حتی دریانوردان ایرانی از بندر سیراف به هند و چین در سده‌های ابتدایی اسلامی با کشتی‌های بادبانی که می‌ساختند، سفر می‌کردند. در مجموع سفرهای دریایی را به سفرهای طولانی مدت و کوتاه مدت می‌توان تقسیم نمود. یکی از سفرهای مهم و طولانی مدت دریانوردان بنادر ایرانی که بر معماری مناطق جنوبی ایران تأثیرگذار بوده است، سفر به آفریقا بود. برای آشنایی بیشتر با شیوه رفتن دریانوردان بنادر ایرانی به سفرهای دریایی طولانی مدت لازم است این سفرها ابتدا به صورت اجمالی تشریح گردد تا نشان داده شود که به چه صورت به سفر رفته و چندان یا سایر اقلامی که بر معماری جنوب ایران تأثیرگذار بوده است، در کدام یک از سفرها به بنادر ایرانی آورده می‌شد. برای سفر به آفریقا نیز مانند سفر هند، ابتدا به شط العرب می‌رفتند تا خرما یا سایر را که در بندر مکه، بندر عدن و بندر بربره سومالی خواهان داشت، خریده و حمل نمایند. سپس به سمت تنگه هرمز می‌رانند و به سمت مسقط می‌رفتند. پس از رسیدن به مسقط از رأس الحد می‌گذشتند. از این جا به بعد باد موسمی شمال شرقی که در آن نواحی بین دریانوردان به باد ازیب معروف است، کشتی را به سمت جنوب می‌راند. اغلب توقفی در مسقط داشتند.

در برخی سفرها به خلیج عدن و بندر عدن می‌رفتند. عدن در سال‌های پیش از استقلال یمن در دست انگلستان بود و در بازارهای آن کالاهایی از نقاط مختلف پیدا می‌شد که برای تجارت در بندرهای آفریقا به کار می‌آمد. در بنادر کشورهای عمان، یمن و سومالی گاه مرو کندر می‌خریدند. بعضی کشتی‌ها از مکه و یمن مسافرانی برای رفتن به بندرهای کنیا و زنگبار هم می‌گرفتند و درآمدی اضافی به دست می‌آوردند. از آن جا در حالی که جزیره سقطره را در سمت چپ و ساحل آفریقا را در سمت راست داشتند، از نوک شاخ آفریقا یا رأس عصر می‌گذشتند. رأس عصر در کتاب سلیمان مهری جرادافون نامیده شده است، و در زبان‌های اروپایی آن را گواردافویی می‌نامند. سپس به منطقه بنادر یا ساحل سومالی می‌رسیدند. روشن است که واژه بنادر جمع عربی واژه بندر فارسی است، و این نام از

روزگار کهن به ساحل اقیانوس هند در سوماتالی گفته می‌شد. در طول ساحل آفریقا که به بنادر معروف است، آب نیست و بندر مناسبی ندارد و توقف در شهرها و دهات ساحلی آن چندان دلپذیر و حتی امن نمی‌باشد. بندرهای ساحلی سوماتالی مانند موگادیشو و کیسمایو نیز گاه ایستگاهی برای کشتی‌های ایرانی و عرب بود. اگر توقفی می‌کردند، از این سواحل به ویژه در رأس حافون اغلب نمک بار می‌کردند که در مومباسا برای تقویت خاک کشاورزی خریدار داشت. منطقه بنادر یا ساحل سوماتالی سراسر از پهنه‌های شن پوشیده شده است و در گذشته نیز همچون اکنون کم جمعیت و فقیر بوده و از نظر اقتصادی و تجاری هم مد نظر دریانوردان ایرانی قرار نمی‌گرفت (پارسا، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶ و ۱۵۷). اما همواره سفر به آن به دلایلی که در ذیل به آن پرداخته می‌شود، صورت می‌گرفت.

نقطه پایانی فروش خرما برای دریانوردان بنادر جنوبی ایران، بندر بربره بود. بندر بربره یا بندر بربر از بنادر شمالی سوماتالی همواره مد نظر دریانوردان بود و دریانوردان به سمت آن بادبان می‌افراشتند. بربره شهری است کوچک که در آن جا دامپروری انجام می‌شود. از این شهر گاو، گوسفند و شتر مورد نیاز کشورهای خلیج فارس تأمین می‌شد. شکر و نمک زرانی را در بربره می‌فروختند. مصرف خرما در بربره بسیار زیاد بود و همه خرماهای دریانوردان را در آن جا می‌خریدند. نمک بلور هم از حمیران بندر لنگه می‌آوردند و مصرف طبی داشت. در بربره خرما را با شیر می‌خوردند و بهترین غذای آن‌ها نیز همین شیر و خرما بوده است. قبل از این که در بربره اسکله بسازند، کارگران گله‌های خرما را به دوش می‌کشیدند، ولی بعداً این کار رواج خود را از دست داد. در بربره دکل کشتی را پایین می‌آوردند و به اصطلاح «جزر» می‌کردند و کشتی را به خشکی برده و «جذف» می‌کردند و دوباره به کشتی مخلوط ذوب شده پیه و آهک می‌مالیدند.

در این شهر به علت وجود دام بسیار، پیه فراوان و ارزان بود. بعد از خرید و فروش در بربره کشتی را از نو به دریا کشانیده و عازم بنادر سوماتالی، کنیا و تانزانیا می‌شدند. در راه به وسیله قلاب‌هایی که همراه داشتند، ماهی می‌گرفتند. بیش تر ماهی‌ها از نوع «ماهی شیر» بود. تعداد ماهی‌هایی که در طی یک مسافرت صید می‌شد، ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ ماهی شیر بزرگ بود. وقتی به

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۳۵

مومباسا، از بندر کنیا، در زیر خط استوا می‌رسیدند، دکتر محل می‌بایست از سلامتی فرد فرد کارکنان مطمئن می‌شد و اگر کسی نظافت را رعایت نمی‌کرد، اجازه ورود به مومباسا را به او نمی‌دادند و تمام بدن او را پودر می‌زدند، و احیاناً لباس هایش را می‌جوشاندند. بعد مأمور گمرک و اداره گذرنامه می‌آمد و نام جاشوها را می‌نوشت. وقتی از این کارها فراغت حاصل می‌کردند، نمک‌های خریداری شده را در گونی کرده و از کشتی به خارج می‌بردند و روی اسکله می‌گذاشتند و از آن جا به داخل بندر حمل می‌کردند و می‌فروختند. وقتی فروش نمک‌ها تمام می‌شد، دکل کشتی‌ها را «جزر» می‌کردند، یعنی پایین می‌آوردند و کشتی را به خشکی آورده، جدف می‌نمودند. به اندازه ده قایق شن می‌زدند و دوباره کشتی را آماده ساخته و از مومباسا خارج می‌شدند و به «زنگبار» و «تانزانی» می‌رفتند. در زنگبار خانه‌ای اجاره می‌کردند و هر چه بادبان اضافی داشتند پیاده می‌کردند و در آن خانه می‌گذارند. فقط یک بادبان برای کشتی باقی می‌گذارند و از آن جا عازم «سیمبارنگه» می‌شدند (نوربخش، ۱۳۵۹، ص ۱۲۱). سیمبارنگه را بیش‌تر مردم مناطق خلیج فارس به خاطر چندل‌های معروفش می‌شناسند که چندل‌هایی راست و باریک هستند.

رسیدن به شهرهای ساحلی کنیا و زنگبار هدف اصلی سفر گپ آفریقا بود. این ناحیه را اهالی خلیج فارس سواحل می‌نامند، و واژه سواحل را که در زبان‌های اروپایی به اهالی و زبان این منطقه گفته می‌شود، از همین نام آمده است. با نزدیک شدن به بندرهای کنیا مانند لامو و مومباسا، اوضاع جغرافیایی و پوشش گیاهی دگرگون می‌شود و درخت و سرسبزی به چشم می‌خورد. در این بندرهای ساحلی آفریقای سبز پس از فروختن خرما و نمک به تهیه و خرید چوب چوب چندل می‌پرداختند (پارسا، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ عبدالرحمن بابو، مصاحبه، ۱۳۹۸). باران‌های زیاد، اعتدال هوا، مبلمان شهری و بازارهای پر جنب و جوش در این بنادر باعث جذابیت این مناطق برای دریانوردان ایرانی می‌گردید.

در نزدیکی سیمبارنگه محلی است به نام «سکرتی» که خیلی برای کشتی‌ها خطرناک است، زیرا در زیر آب همه‌اش سنگ است. جزیره‌ای در آن جا است به نام «کواله» که «گل» و مانیفست کشتی را در آن جا می‌گذارند و برای خرید چندل، کاغذ یا اجازه‌ای

برای «سیمبارنگه» گرفته و عازم خورهای سلال، بانیان، دیمیه، متوانه و «سرکار» می‌شدند. به خور «سیمبارنگه» که می‌رسیدند ده‌ها نفر مردم بومی برای نام‌نویسی به کشتی می‌آمدند و داوطلب بریدن چوب چندل می‌شدند. چون چوب چندل بریده و آماده نبود تا خریداری و به بنادر خلیج فارس حمل شود، در حدود صد تا صد و پنجاه نفر از مردم بومی را استخدام می‌کردند و کارگران بلافاصله برای بریدن چندل عازم جنگل می‌شدند و کار بریدن چندل را آغاز می‌کردند. خارج کردن چندل‌های بریده شده فقط در روزهای ۱۴ تا ۱۸ و ۲۶ تا ۳۰ هر ما امکان داشت. در این ایام چندل‌های بریده شده را با هوری از جنگل تا سر خور بیرون می‌آوردند. به اصطلاح آن‌ها را پنکه یا دسته می‌کردند. هنگامی که کارگران بومی مشغول بریدن چوب جنگل بودند، کارکنان کشتی‌ها هیزم برای آتش جمع می‌کردند و دیگ برنج را بر روی آن می‌گذارند. عده‌ای هم به دهات سیمبارنگه و چکالی که شهر کوچکی است می‌رفتند و نارگیل و لیموی تازه می‌خریدند و آب آن‌ها را گرفته و در شیشه می‌کردند. چندل‌ها وقتی آماده می‌شدند، از طرف خور سرکار می‌آمدند و آن‌ها را یونیدو یعنی چکش و علامت می‌زدند. در روی چکش نام گمرک محل نوشته شده بود و همین نام را به چندل‌ها منتقل می‌کردند. بعد از تمام شدن این کار چندل‌ها را به کشتی می‌بردند و عازم کواله می‌شدند. مانیفست و گل کشتی را می‌گرفتند و به طرف زنگبار می‌رفتند. هیچ وقت شب سفر را آغاز نمی‌کردند و آن را خطرناک می‌دانستند. در زنگبار از توابع جمهوری تانزانیا، لیمو شیرین و روغن نارگیل را به صورت قوطی و صابون شاخی که هر یک از آن به طول نیم متر بود، لومبور، موجینگو و نارگیل می‌خریدند و بار کشتی می‌کردند (یوسف دریابیشه، مصاحبه، ۱۳۹۸؛ نوربخش، ۱۳۵۹، ص ۱۲۳).

جزیره زنگبار و بندر دارالسلام در تانزانیای کنونی مقصد بعدی و اغلب نهایی دریانوردان ایرانی و عرب بود. آنان پیش از رسیدن به زنگبار به جزیره پمبا می‌رسیدند. جزیره پمبا نزد این دریانوردان به جزیره الخضراء معروف بود. محصول اصلی پمبا، میخک است که در بندر کنگ و برخی از بنادر جنوب ایران به آن کارنفیل (قرنفل) می‌گویند. اما جزیره زنگبار گل سرسبد بندرهای شرق آفریقا بود. تاجران و دریانوردان از بندرهای هند، خلیج فارس و اروپا به

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۳۷

آن جا می آمدند و کالاهای خود را داد و ستد می کردند. علاوه بر میوه های محلی مانند لیمو و انبه و دیگر میوه های استوایی، کالاهایی از هند، ژاپن و اروپا هم در آن بندر یافت می شد. صندوق های چوبی ساخت هند، خنجرهای عمانی با دسته ای از شاخ کرگدن، پارچه های ژاپنی و قالی ایرانی در کنار هم عرضه می شد. جاشوها که در طول سفر زنبیل، قفس مرغ و دیگر اشیای حصیری درست کرده بودند. آن ها را در زنگبار می فروختند. همچنین کالاهایی که از عدن یا هند خریده بودند، عرضه می کردند و سود اندکی می بردند. سودی که از معاملات کوچک می بردند به خود ملوانان یا جاشوها تعلق داشت و در جزء محاسبه درآمد کشتی نبود. برخی تاجران و ناخدایان بنادر شمالی خلیج فارس به گفته خودشان تا موزامبیک نیز پیش می رفتند. اما گویا کسی از آن جا فراتر نمی رفت. موزامبیک را در گذشته و در منابع فارسی و عربی سفاله می نامیدند. با آن که در بندر کنگ سفاله نام آشنایی نیست. بعضی ها در چند ماهی که در زنگبار و دیگر نقاط آفریقا می ماندند، به فرا گرفتن زبان سواحلی می پرداختند. با این کار دریانوردانی که هر سال به آن جا می رفتند، معلوماتی در این زبان کسب می کردند و می توانستند با اهالی با زبان آن ها سخن بگویند. (علی زبردست، مصاحبه، ۱۳۹۸؛ پارسا، ۱۳۹۱، ص ۱۶۱-۱۶۳). بسیاری از دریانوردان بنادر خلیج فارس که به بنادر آفریقا سفر داشتند، آشنایی نسبی با زبان سواحلی یا سواحیلی دارند.

ناخدایان و دریانوردان آگاهی کامل از سفرهای دریایی داشتند. در زنگبار تا دهم آوریل و یا تا اول ماه مه فرنگی که مسیر بادها عوض می شود و باد سهیلی می وزد و هوا برای برگشتن به طرف ایران و و بنادر ایرانی مناسب است، می ماندند و اگر از دهم ماه مه می گذشت، دیگر نمی توانستند مسافرت کنند، زیرا باد از مقابل به کشتی آن ها می وزید و مسافرت خیلی مشکل می شد. به قول دریانوردان شش ماه از سال باد ازیب می وزد و می شود به طرف آفریقا مسافرت کرد و با شروع باد سهیلی باید به بنادر جنوبی بازگشت. در ادامه سفر که مسیر برگشت بود، دو روز بعد از ترک زنگبار به رأس مومباسا و روز سوم به رأس لامو، روز ششم به رأس حافون و روز هفتم به رأس عصر می رسیدند و از این جا به بعد تا سه روز خشکی را نمی دیدند و بعد از آن به جزایر خلفان می رسیدند که از هفت جزیره تشکیل شده بود. وقتی از جزیره

خلفان می‌گذشتند، از شدت باد کاسته می‌شد. جزایر خلفان نزدیک ظفار واقع شده و تحت نظر حکومت ظفار است. بعد از جزیره خلفان به رأس مدرکه و جزیره مسیره و رأس الخیمه می‌رسیدند و پس از گذشتن از رأس الخیمه باد سهیلی قطع می‌شود و هوا عادی است. از رأس حد تا مسقط را دو روزه طی می‌کردند و دو روز هم در مسقط می‌ماندند، نارگیل و روغن می‌فروختند و آن گاه به طرف بنادر ایرانی بادبان می‌افراشتند. اگر هوا مساعد بود چهار روزه می‌رسیدند و اگر باد مساعد نبود، بیش‌تر طول می‌کشید (نوربخش، ۱۳۵۹، ص ۱۲۵؛ علی بحری، مصاحبه، ۱۳۹۸) و تابستان یا دوره گفال را در بنادر خود به استراحت می‌گذراندند و خود را برای سفر بزرگ سال بعد آماده می‌کردند. در این مدت برخی از دریانوردان در باغات نخل خود مشغول می‌شدند.

بیش‌تر اهمیت سفر دریانوردان به آفریقا خرید چنندل و فروش آن به نقاط مختلف بود. چنندل یک نوع چوب سیاه‌رنگ باریک و بلند و فوق‌العاده محکمی است که در اغلب خانه‌های بنادر ایران و شهرهای جنوبی کشور و حتی جزایر ایرانی تا بحرین، برای ساختن سقف خانه از آن استفاده می‌کردند. این چوب دارای استقامت زیادی است. می‌گویند اگر چنندل در فصل مناسب قطع شود هیچ وقت سوراخ نخواهد شد، ولی اگر آن را نارس ببرند موریانه آن را سوراخ خواهد کرد. همچنین معتقدند اگر سقف گلی باشد و بر اثر ریزش باران، قطرات گل‌آلود باران از سقف به روی چنندل‌ها نفوذ کند، چنندل از بین خواهد رفت. در غیر این صورت سالیان درازی استقامت خواهد داشت. چوب چنندل در آن زمان‌ها خیلی خریدار داشت و آن را از مومباسا و لامو، از بنادر کنیا و نیز از سیمبارنگه، که یکی از بنادر تانزانیاست، به بنادر ایرانی و غیرایرانی خلیج فارس می‌آوردند. چوب چنندل بریده شده و آماده نبوده، بلکه در محل با هزینه دادن به مردم بومی، طی مدت یک ماه از دل جنگل‌های آفریقا بریده می‌شد و با قایق از میان جنگل به کشتی حمل می‌گردید. در بندر لامو دو نوع چنندل وجود دارد، یک نوع خیلی مرغوب است و به چنندل «مبوره» شهرت دارد و نوع دیگر چنندل «شاکی» است که چون باریک‌تر از چنندل مبوره است، ارزش کم‌تری دارد.

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۳۹

در سیمباره یک نوع چندل می‌روید که البته خیلی هم مرغوب است. بازرگانان می‌گویند، چندل سیمبارنگه بهتر از چندل لاموست، زیرا چندل سیمبارنگه راست و قوی است ولی «چندل لامو» کلفت و کج است، به همین جهت استقامت آن زیاد نیست. چندل لامورا با اره می‌برند، ولی چندل سیمبارنگه را با دو ضربه تبر می‌اندازند (نوربخش، ۱۳۵۹، ص ۱۳۱-۱۳۳). اما در مورد چندل یا صندل باید عنوان کرد که این چوب از درختی شبیه به گیاه مانگرو یا حرا است که در برخی نقاط سواحل و جزایر ایران نیز دیده می‌شود. ولی از آن محکم‌تر و کلفت‌تر است. نام علمی خانواده این چوب *Rhizophora* است. اما برخلاف نامش نباید آن را با درخت صندل با نام علمی *Santalum album* که چوبی معطر است، اشتباه کرد. درخت چندل در مرداب‌ها و حاشیه جنگل‌های ساحلی آفریقا به ویژه در کشور کنیا و تانزانیا و دلتای رود فیچی می‌روید. در آفریقای شرقی و به زبان سواحلی این شاخه‌ها را بوریتی می‌نامند که شاید در بریدن فارسی ریشه داشته باشد. چوب چندل در اعماق مرداب‌ها و جنگل‌های انبوه آفریقایی می‌روید و بریدن بوریتی و آوردن آن به بندر یا کنار کشتی کار ساده‌ای نبود. ناخدایان افراد بومی اهل محل را برای تهیه چوب به خدمت می‌گرفتند تا از جنگل‌ها چوب‌ها را ببرند و به کشتی بیاورند. کارگران محلی با آشنایی به محل با پای برهنه در گل و لای مرداب‌های این ناحیه می‌رفتند و در هوای گرم و بسیار مرطوب به زدن یا بریدن شاخه‌های چندل می‌پرداختند. این کارگران محلی افراد قبیله‌های شرق آفریقا بودند و بنا به سنت در طول چند روزی که برای بریدن، جمع‌آوری و بار زدن به کشتی کار می‌کردند، غذای خود را از غذای افراد کشتی می‌خوردند و حتی شب را در همان کشتی می‌خوابیدند و حتی گاهی افراد خانواده خود را هم به کشتی می‌آوردند تا غذا بخورند (پارسا، ۱۳۹۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸).

پوست درخت چندل در همان جنگل به وسیله بومیان آفریقا از تنه جدا می‌شد و هر «کروجه» از چندل پوست‌کنده که شامل بیست عدد می‌شود، در سال ۱۳۵۹ در آفریقا در حدود ۱۵۰ شیلینگ (هر شیلینگ معادل ده ریال) خریداری می‌شد و با احتساب هزینه حمل و عوارض گمرکی و دستمزد تخلیه و بارگیری، هر کروجه در حدود سه هزار ریال وارد انبارهای بنادر ایران

می‌گردید. در گذشته چندل را از آفریقا به بنادر ایران آورده و از آن جا به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و بنادر ایران، کویت، بحرین و دیگر بنادر حمل کرده و می‌فروختند، ولی بعدها دریانوردان ایرانی مستقیماً با مردم بومی برای قطع درخت وارد معامله نمی‌شدند، بلکه دولت محل این کار را می‌کردند و بازرگانان چندل را در کنار ساحل از نمایندگان دولت خریداری می‌کردند. در سیمبارنگه کارگران بومی چندل‌ها را بریده و به ساحل می‌آوردند و در آن جا دریانوردان و صاحب لنج‌های ایرانی به قیمت مناسب دسته‌های چندل را انتخاب و خریداری می‌کردند. پیش از این کشتی‌ها فاقد موتور بودند، فقط یک سفر می‌رفتند و بعدها که لنج‌ها دارای موتور شدند، این سفرها البته به استثنای مسافرت به «تانزانیا» و «کنیا»، به دو بار در سال افزایش یافت (پارسا، ۱۳۹۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ بدری، مصاحبه، ۱۳۹۹). در بستر زمان نیز برخی از لنج‌داران و از جمله لنج‌داران بندر کنگ کشتی‌های فلزی خریداری نموده و با این کشتی‌ها چندل از آفریقا به بنادر ایران می‌آوردند.

سفرهای دریایی دریانوردان خلیج فارس به بنادر هندوستان

تجارت دریایی با هند از گذشته تا کنون ادامه دارد. سفر به هندوستان از طریق اقیانوس هند یکی از مهم‌ترین سفرهای دریانوردان ایرانی مناطق خلیج فارس بود. اقیانوس هند منطقه‌ای وسیع و پرتنوع بود که ملت‌های مختلفی را با تاریخ‌ها، فرهنگ‌ها، زبان‌ها، سنت‌ها و نظام‌های سیاسی و اقتصادی گوناگون در بر می‌گیرد. اگر بخواهیم همه آن‌ها را از لحاظ اقتصادی، نظامی یا سیاسی به طور یکپارچه مورد بررسی قرار دهیم، کار بسیار دشواری است (امیری، ۲۵۳۵، ص ۱۱).

در این سفر بادهای موسمی نقش زیادی ایفا می‌کرد و ساختارهای فصلی بادهای موسمی به صورت مستقیم برنامه زمانی کشتی‌رانی را در حرکت‌های تجاری رفت و برگشت در عرض اقیانوس هند مشخص می‌کرد. این بادهای شامل بادهای جنوب غربی (به عربی موسوم به الکواز) و شمالی - شرقی (ریح الصبا) هستند که تقسیمات سالی را داخل دو نیمه مجزا تقسیم می‌کنند. زمان بادهای شمالی - غربی از آوریل تا سپتامبر (فروردین تا شهریور) است. این بادهای در یک منطقه فشرده که از موقعیت جغرافیایی منطقه هیمالیا متأثر است، تولید

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۴۱

می‌گردد؛ به همراه بادهایی که از «آنتراکتیکا» در خط مستقیم از خط استوایی با تابش عمودی خورشید وزیده می‌شوند. زمان کشتی‌رانی در خط مستقیم از سمت شرق در زمان شروع بادهای موسمی جنوبی - غربی ماه آوریل یا ژوئن (فروردین یا خرداد) بود. در سه ماه پایانی از اواسط خرداد تا شهریور زمان وزیدن قوی‌ترین بادهاست. بادهای شمالی - شرقی زمان‌شان از آبان تا فروردین است. این زمانی است که بالاترین فشار ناحیه‌ای جهت وزش باد از سمت هیمالیا با آن همراه می‌گردد که با دمیدن بادهایی در موقعیت جغرافیایی خط استوا به سمت عرض‌های پایین‌تر همراه می‌شود. بادهای سبک و آب و هوای خوب مشخصاً با فشارهای شدید همراه شده و در این زمان موقع مسافرت از شرق به غرب آغاز می‌گردد. در واقع تغییرات کلی و سرتاسری بادهای موسمی با نقطه‌اعتدالین همزمان می‌گردد، موقعی که خورشید از خط استوا عبور می‌کند. با این شاخصه‌ها هریک از دریاها شش‌گانه برای حرکت کردن و رسیدن، بدون در نظر داشتن مخاطرات آن، جدولی زمانی برای خودشان دارند. (Tampeo, 1989, P. 105)

با وجود این سفرهای دریای از بنادر متعدد ایرانی به هند، آفریقا و یمن به خوبی صورت می‌گرفت و هم باعث اشتغال‌زایی می‌گردید و هم تبادل فرهنگی و آشنایی اقوام را در زمینه هنر، موسیقی، معماری و غیره به دنبال داشت. لذا می‌بایست به این سفرها و پیامدهای آن از نگاه‌های متعدد نگریست. برخی از اثرات این سفرها ملموس بوده و نمودش در پوشش، موسیقی، معماری و غیره دیده می‌شود و برخی اثرات آن‌ها ناملموس بوده و دیده نمی‌شود. تأثیرات فرهنگی حوزه تمدنی ایران بر بنادر مقصد در این سفرهای دریایی ناملموس، اما پراهمیت بوده است.

از «ملیبار»، «کالیکوت» و «براهه» (هندوستان)، چوب ساج یا شاه، چوب فنس، چوب جنگلی، چوب فن ابراهیم، چوب فن اصل و چوب فن، برای ساختن انواع لنج و کشتی چوبی و از سنگاپور (مالزی) انواع تخته مربع، تخته سه‌لایی، پلیوت و تخته صاف وارد بنادر ایران می‌شد (پارسا، ۱۳۹۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۵). سفر به هند برای دریانوردان مناطق خلیج فارس بسیار پرمفعت بود. آن‌ها خرماي زاهدی را از بندر اعشار عراق به بنادری نظیر بمبئی حمل

نموده و از بابت حمل این محموله‌های خرما کرایه بار دریافت می‌کردند و با همان کرایه بار چوب ساخت لنج، لنج، تخته و قایق‌های کوچک وارد بنادر خلیج فارس نموده و با هم سفر خود را از بنادر هند نظیر منگلوور و کالیکوت با حمل سفال برای سقف منازل به بنادر آفریقا ادامه می‌دادند (بحری، مصاحبه، ۱۴۰۰). برخی از دریانوردان بنادر ایران و از جمله دریانوردان بندر کنگ در بندر کالیکوت ازدواج نموده و از این طریق مناسبات اجتماعی بین بنادر ایران و هند ایجاد می‌گردید.

سفرهای دریایی کوتاه مدت دریانوردان ایرانی به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس

سفرهای دریایی کوتاه مدت با لنج‌های کوچک به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس همواره از بنادر جنوبی ایران صورت می‌گرفته است. این سفرها معمولاً به امارات متحده عربی، عمان، بحرین، عراق، کویت و قطر بوده که این سفرها نیز در بستر زمان تأثیر و تأثر زیادی بر جوامع مقصد داشته است. معمولاً سنگ، گچ، علف برای حیوانات، دام زنده، خشکبار و تره بار از بنادر ایران به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس برده می‌شده است و لنج‌ها در بازگشت نیز اقلام خوراکی نظیر برنج، شکر، چای، پارچه و غیره به بنادر ایرانی می‌آوردند (ابراهیم بصری، مصاحبه، ۱۳۹۸).

از سوی دیگر لنج‌های بنادر ایرانی و به ویژه بنداری نظیر کنگ، در بازگشت از سفر آفریقا بخشی از چنل‌های خود را در آفریقا و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس نظیر قطر، بحرین و کویت می‌فروختند و چنل در معماری کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس بسیار تأثیرگذار بود. با وجود این تأثیر دریانوردان، تجار دریانورد و مهاجرانی که از طریق سفرهای دریایی به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس می‌رفتند، بر هنر و معماری کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس زیاد بود. ساخت بادگیرهای متعدد در کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس توسط معمارانی از بنادر و پسرکرانه‌های ایرانی، این تأثیر فرهنگی را به خوبی نشان می‌دهد. وجود معماری بستکی در کنار خور دبی که یک محله بزرگ با خانه‌های مجلل به سبک معماری سنتی جنوب ایران می‌باشد، نشان دهنده تأثیر اقتصاد دریامحور سواحل شمالی خلیج فارس بر سواحل جنوبی این آبراهه بین‌المللی است (محمد حسن نیا، مشاهدات میدانی، ۱۳۹۸).

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۴۳

در این بین نهمه‌های دریانوردی مشترکی بین مردم سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس وجود دارد که نشان از تأثیر و تأثر فرهنگی آن‌ها بر همدیگر دارد. بین معماری سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس نیز شباهت‌های زیادی وجود دارد. چون بنادر جنوبی خلیج فارس هم سفرهای دریایی زیادی به هند، آفریقا و یمن داشتند و همین سفرها باعث تأثیرپذیری آن‌ها در معماری، هنر و موسیقی از جوامع هند، و آفریقا بوده است. سفرهای دریایی بین بنادر ایران و بنادر کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس در حال حاضر هم صورت می‌گیرد و این سفرها هیچ وقت قطع نگردیده است. حاصل این سفرها مناسبات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بین بنادر ایران و بنادر کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس بوده است که در ادامه بیش تر به آن پرداخته می‌شود.

تأثیر و تأثر سفرهای دریایی بر فرهنگ، معماری و اقتصاد

سفرهای دریایی دور و نزدیک دریانوردان بنادر و جزایر جنوب ایران به مناطق متعدد، به ویژه به هند، آفریقا، یمن، کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، عراق و پاکستان دارای تأثیر و تأثر زیادی در تمامی زمینه‌ها بوده است. بنادری که دریانوردان ایرانی در سفرهای خود به آن‌ها رفت و آمد داشتند. بنادری بزرگ و پیشرفته از نگاه شهرنشینی، شهرسازی، ارتباطات، اسکله، گمرک، هتل، معماری، بهداشت و غیره بودند. بنادری نظیر دهلی، کالیکوت، کراچی، عدن، دارالسلام، مومباسا و جزیره زنگبار از جمله بنادر پیشرفته آن زمان بودند که جمعیت انبوهی هم داشتند. سفر دریانوردان بنادر ایرانی با کشتی‌های بادبانی و لنج‌های چوبی در فصل مشخص به هند، آفریقا و یمن و جمعیتی که با این حجم وارد بندرگاه‌ها می‌شد، باعث می‌گردید که فضای فرهنگی آن بنادر را تحت تأثیر قرار دهد (علی بحری، مصاحبه ۱۳۹۸). در بسیاری از موارد در اسکله و بندرگاه‌های هند و آفریقا در زمان سفرهای دریای مردم کاملاً به زبان فارسی صحبت می‌کردند و مسئولان اسکله و بندرگاه‌ها که هندی و آفریقایی بودند نیز تا حدودی با زبان فارسی آشنایی پیدا کرده بودند و این یکی از تأثیرات فرهنگی سفرهای دریایی بود. از سوی دیگر نیز بسیاری از دریانوردان بنادر جنوبی ایران که به کشورهای هند و آفریقا سفر می‌کردند، زبان سواحیلی، هندی، اردو و عربی را در همین سفرها آموختند و

این نیز از تأثیر سفرهای دریایی می‌باشد. دریانوردان ایرانی وقتی سیستم شهری پیشرفته را در بنادر مقصد مشاهده می‌کردند، تلاش داشتند، این سیستم در بنادر آن‌ها نیز اجرا گردد. اما جمعیت بنادر ایرانی در آن زمان نسبت به بنادر هند و آفریقا خیلی کم‌تر بود و برای مثال بندر کالیکوت و مناطق همجوار در آن زمان نزدیک به یک میلیون نفر جمعیت داشته است (عبدالرضا راشدی، مصاحبه، ۱۳۹۸) معماری خانه‌ها در بنادر هندوستان و آفریقا هم برای دریانوردان ایرانی جذابیت داشته است. اگر به خانه‌های ناخدایان و صاحبان لنج در بندر کنگ، بندر لنگه و دیگر بنادر جنوب ایران دقت گردد. در آن‌ها به خوبی سبک معماری تلفیقی وجود دارد. در مجموع اقلیم و دریا تا حدودی باعث تشابهاتی در سبک معماری بین بنادر ایران و دیگر بنادر کشورهای مقصد شده بود. بنادر ایرانی سبک معماری خاص خود داشتند که با تغییر مصالح ساختمانی در سبک معماری هم تغییر ایجاد می‌گردید. خانه‌هایی که از سنگ و کاهگل ساخته می‌شدند، معمولاً یک طبقه بودند و با ورود گچ و سیمان به ساختمان‌سازی جنوب ایران، خانه‌های چند طبقه و بیش‌تر ساخته می‌شد و بادگیرهای بیش‌تری با توجه به استحکام دیوارها و ساختمان‌ها شکل گرفت. اما مصالح ساختمانی نظیر چنندل، تخته سه‌لایه و غیره که در سفرهای دریایی به بنادر ایرانی وارد می‌شد، معماری جنوب ایران را متحول کرد. تا پیش از ورود چنندل، معمولاً در سقف منازل از کنده درخت نخل و چوب چنار، گز و غیره استفاده می‌شد که نظم و استحکام چنندل را نداشت. استفاده از چنندل، سوند و کشیدن نایلون و سپس کاهگل کردن سقف‌ها تأثیر زیادی بر استحکام منازل و عدم ریزش سقف‌ها داشت. به دنبال آن پلیوت (تخته سه‌لایه) و مربع که معمولاً از هند و سپس با واسطه از دبی آورده می‌شد نیز به زیندگی سقف منازل بنادر ایرانی کمک شایانی نمود (حسن‌نیا، مشاهدات میدانی).

اما سبک معماری بنادر ایران معمولاً معماری ایرانی اسلامی منطبق با اقلیم جنوب ایران بوده است. خانه‌ها در اطراف دیوار خانه ساخته شده و وسط حیاط نیز یک مسنی بود که در آن درختانی نظیر نخل، نارگیل، کنار، حنا، لیمو و غیره می‌کاشتند که در حال حاضر این سبک معماری دچار تحولات زیادی گردیده است. در سفرهای دریایی دریانوردان ایرانی

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۴۵

به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس و عراق که به آن سفرهای کوچک گفته می‌شد و معمولاً با لنج‌های کوچک صورت می‌گرفت، تاثیر دریانوردان و تجار ایرانی بر معماری و آداب و رسوم آن کشورها بیش‌تر بود، تا جایی که در بحرین یک محله به نام جناحی‌ها وجود دارد و در دبی امارت و محله بستکیه است که خانه‌های مجلل ساخته شده در آن جا به سبک معماری بستکی در جنوب ایران است. از سوی دیگر مهاجران زیادی که از بنادر ایرانی و پس‌کرانه‌های کشور از طریق دریا به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس رفتند، بر هنر و معماری آن مناطق تاثیرگذار بودند. همان‌گونه که عنوان گردید، بسیاری از منازل، بادگیرها و دیگر بناها به ویژه تا پیش از کشف نفت در کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس توسط معماران بنادر و پس‌کرانه‌های ایرانی ساخته شده است. به همین خاطر نیز شباهت زیادی بین خانه‌های قدیمی در کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس و حوزه شمالی آن وجود دارد. استفاده از چندل، پلیوت، مربع، سوند و غیره در خانه‌های مردم کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس بسیار زیاد بوده است (محمد کهورکی، مصاحبه، ۱۳۶۸).

اما در حال حاضر در سبک معماری بنادر و جزایر حوزه شمالی و جنوبی خلیج فارس تحولات زیادی صورت گرفته و دیگر سبک سنتی رو به فراموشی رفته است. اما با توجه به نگرش‌هایی که در حال حاضر نسبت به حفظ و پاسداشت معماری سنتی در بنادر شمالی و جنوبی خلیج فارس وجود دارد، تلاش گردیده تا خانه‌هایی به سبک قدیم و با مصالح جدید بنا گردیده و یا نام ساباط، بادگیر و غیره بر مجتمع‌های مسکونی قرار گیرد. بار دیگر چندل‌ها در برخی از منازل که به سبک معماری سنتی ساخته می‌شود، نمود پیدا کرده و بادگیرها دوباره مرمت و احیا گردیده‌اند.

نتیجه‌گیری

حوزه تمدنی جنوب ایران و بنادر شمالی خلیج فارس در هنر، موسیقی، معماری، آداب و سنن و غیره همواره بر ممالک همجوار تأثیرگذار بوده و در بستر زمان تأثیراتی نیز پذیرفته است. سفرهای دریایی که به صورت درازمدت و کوتاه‌مدت به کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، عراق پاکستان، یمن، آفریقا و هند صورت می‌گرفت، در بستر زمان علاوه بر جنبه اقتصادی و اقتصاد دریامحور، تأثیرات فرهنگی زیادی نیز داشته است. این تأثیرات در زمینه زبانی، آداب و رسوم، معماری، موسیقی و غیره نمود پیدا کرده است.

نمود این سفرهای دریایی در زمینه معماری که ملموس‌تر بوده به خوبی دیده می‌شود که معماری بستکی در دبی از جمله این تأثیرات می‌باشد. اما تأثیرگذاری و تأثیرپذیری جوامع دریایی در زمینه‌های متعدد تحت تأثیر برخی از عوامل از جمله کشف نفت هم بوده است. به عبارتی کشف نفت در کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس که به انباشت ثروت در این جوامع کمک نمود، معماری سنتی و خانه‌های ویلایی زیادی که توسط معماران سنتی ساخته می‌شد را دچار رکود و افول نمود. با وجود این آداب و سنن، سبک معماری و غیره از پدیده‌هایی نیستند که یک شبه به وجود آمده و یک شبه از بین بروند. به ویژه آداب و سنن، معماری، مسائل زبانی و غیره هنوز هم در جوامع دریانورد تأثیر و تأثرش نمود دارد. هنوز هم امارت بستکیه که نمود معماری ایرانی است در دبی، هر سال پذیرای گردشگران زیادی از مناطق متعدد جهان است. هنوز هم بنگله‌ها که سبک معماری هندی است در بسیاری از بنادر و جزایر خلیج فارس نمود دارد.

از سوی دیگر مصالح ساختمانی نظیر چنندل که عمر بسیار طولانی در سقف خانه‌های مردم مناطق خلیج فارس دارد، نمودش بر معماری مناطق متعدد خلیج فارس هویدا است. همچنین در بسیاری از سقف خانه‌ها در جنوب ایران و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس از تخته‌های محکمی استفاده شده که از هندوستان و در طی سفرهای دریایی آورده می‌شده و نشان از تأثیر و تأثر سفرهای دریایی بر معماری مناطق خلیج فارس دارد. با وجود این تأثیر و تأثر سفرهای دریایی و اقتصاد دریامحور بر مردم کشورهایایی که در سواحل و جزایر خلیج

سفرهای دریایی دریانوردان سواحل شمالی خلیج فارس و تاثیر آن بر جوامع مبدا و مقصد / ۴۷

فارس، دریای عمان، اقیانوس هند و دریای سرخ زندگی می‌کنند، به قدری زیاد است که با مطالعات دقیق‌تر می‌شود شباهت‌های زیادی بین آداب و رسوم، معماری، زبان، موسیقی این ملل دریانورد پیدا کرد و گاهی از بین از تلفیق‌ها و رفت و آمدها در سفرهای دریایی مراسم موسیقی و رقص رزیف شکل می‌گیرد که نمادی از همگرایی بیش‌تر ملل دریانورد در زمینه فرهنگی است. در معماری هم وضعیت به همین گونه است و در بسیاری از موارد تأثیر و تأثر ملل دریانورد در معماری منازل، بناهای عام‌المنفعه و شهرسازی به عینه دیده می‌شود. تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در زمینه اقتصاد نیز همواره وجود داشته و نمود آن را می‌توان رواج روپیه هندی در بسیاری از بنادر خلیج فارس به عینه مورد بررسی قرار داد.

در زمینه اجتماعی نیز دریانوردی مردم مناطق خلیج فارس به هند باعث شکل‌گیری ازدواج‌های متعدد بین آن‌ها گردید که مناسبات اجتماعی بین بنادر هند و بنادر ایران را شکل داده است. معماران مناطق کرانه‌ای و پس‌کرانه‌ای سواحل شمالی خلیج فارس اقدام به ایجاد بادگیرهای متعدد در بحرین و دیگر کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس نمودند که می‌تواند تأثیر معماری ایرانی بر مناطق همجوار را بیش‌تر نمود دهد.

کتاب‌نامه

- امیری، عباس، ۲۵۳۵، خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل، تهران: مؤسسه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین المللی.
 - ابراهیم بصری، ابراهیم، مرداد ماه ۱۳۹۸، مصاحبه در ارتباط با بنادر عراق.
 - بابو، عبدالرحمن، تیر ماه ۱۳۹۸، مصاحبه در ارتباط با بادهای محلی اقیانوس هند.
 - بایستی، محمد، مهر ماه ۱۳۹۸، مصاحبه در ارتباط با کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس.
 - بحری، علی، شهریور ماه ۱۳۹۸، مصاحبه در ارتباط با بنادر آفریقا.
 - بدری، محمد، بهمن ماه ۱۳۹۹، مصاحبه در ارتباط با سفرهای دریایی به هندوستان.
 - پارسا، علی، ۱۳۹۱، بادبان‌های جنوب، تهران: نشر نو.
 - حسن‌نیا، محمد، اسفند ماه ۱۳۹۷، مشاهدات میدانی از بندر کنگ.
 - _____، اسفند ماه ۱۳۹۷، مشاهدات میدانی از بندر چیروئی و بندر حسینه.
 - _____، اسفند ماه ۱۴۰۰، مشاهدات میدانی از بندر لنگه و بندر شناس.
 - _____، فرودین ماه ۱۴۰۰، مشاهدات میدانی از جزیره کیش و جزیره قشم.
 - _____، ۱۳۹۴، بندر کنگ شاهراه تجاری خلیج فارس در گذر زمان، کرج: جنوب.
 - _____، بحری، یعقوب، ۱۳۹۷، لنج‌سازی و دریانوردی بندر کنگ با تأکید بر بوم مسی، تهران: جنوب.
 - خصومی، مبارک، دی ماه ۱۳۹۷، مصاحبه در ارتباط با آواهای دریانوردی.
 - خصومی، ابراهیم، اسفند ماه ۱۴۰۰، مصاحبه در ارتباط با فنون دریانوردی.
 - دریابیشه، یوسف، مرداد ماه ۱۳۹۸، مصاحبه در ارتباط با بندر کالیکوت هند.
 - زبردست، علی، خرداد ماه ۱۳۹۸، مصاحبه در ارتباط با بادهای موسمی و بنادر مقصد.
 - کهورکی، محمد، بهمن ماه ۱۳۶۷، مصاحبه در ارتباط با سفرهای دریایی قدیم به کشور قطر.
 - نوربخش، حسین، ۱۳۹۵، بندر کنگ شهر دریانوردان و کشتی‌سازان، بندرعباس: چاپخانه ابن سینا.
 - _____، ۱۳۸۲، دریانوردی در ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- Tampeo, Moira, 1989, Maritime Trade between China and West, 8 to 15th centuries, A. D. BAR international Series 555.

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی^۱

علی محمد طرفداری^۲

چکیده

جایگاه سلسله‌های تاریخی ایران در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوران معاصر به طور اعم، و تصویر سلسله قاجار در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی به طور خاص، از جمله نموده‌های رویکرد ملی‌گرایانه در تاریخ‌نگاری مدرن معاصر ایرانی است. در واقع، رویکرد ملی‌گرایانه که وجه اصلی تاریخ‌نگاری دوره پهلوی در باب ادوار مختلف تاریخ ایران را شکل می‌دهد، با تأسیس سلسله پهلوی به صورت ابزاری برای کسب مشروعیت سیاسی و ملی درآمد، و شاهان پهلوی برخلاف سلاطین پیش از خود که با تکیه بر مبانی دینی صاحب مشروعیت سیاسی مورد نیاز می‌شدند، با کنار گذاشتن مبانی و ارزش‌های دینی و روی آوردن به ارزش‌ها و مبانی ملی درصدد کسب مشروعیت سیاسی لازم برآمدند و در این میان تاریخ و تاریخ‌نگاری به ابزاری بسیاری حیاتی برای کسب مشروعیت، خاستگاه و وجهه ملی برای سلسله پهلوی درآمد. نتیجه ناگزیر و عمده این امر، سیاسی و ایدئولوژیک شدن تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران معاصر بود، پدیده‌ای ناموزون که تا هم اکنون نیز گریبان‌گیر تاریخ‌نگاری آکادمیک و غیرآکادمیک ایران است. در این رویکرد، حکومت پهلوی به صورتی گسترده کوشید با تخریب وجهه حکومت قاجاریه تصویر ایده‌آل و مشروع‌تری از خود نشان داده و برچیدن حاکمیت سلسله قاجار را حرکت و ضرورتی ملی معرفی کند. در مقاله حاضر با بررسی بعضی از برجسته‌ترین آثار ملی‌گرایانه پدید آمده در آن دوران، ابعاد و چگونگی تاریخ‌نگاری مورد بحث با رویکرد بررسی تصویر حکومت قاجاریه

۱. این مقاله پیش از این و در قالب سخنرانی در همایش ملی «گذر از قاجار به پهلوی»، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۶ اسفند ۱۳۹۴ ارائه شده، و متن کامل آن برای نخستین بار در این جا منتشر می‌شود.

۲. استادیار تاریخ، عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ج.ا. ایران
tarafdary@yahoo.com

در تاریخ نگاری ملی دوره پهلوی مورد پژوهش قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها:

قاجاریه، پهلوی، ملی گرایی، تاریخ نگاری ملی گرایانه، قاجاریه نگاری

مقدمه: تاریخ و مشروعیت سیاسی

دوره گذر از قاجاریه به پهلوی از ادوار دوران ساز تاریخ معاصر ایران به شمار می رود که یکی از اصلی ترین انعکاس های آن را در منابع معاصر نویس تاریخ نگار و غیرتاریخ نگار گوناگون روزگار پهلوی اعم از آثار تاریخی، ادبی، خاطرات، مطبوعات و غیره می توان یافت. در واقع، با نگاهی به فرایند و چگونگی انتقال قدرت از سلسله قاجاریه به سلسله پهلوی در منابع گوناگون آن دوره، علاوه بر آن که وجه وقایع نگاری را به صورت وجهی غالب در این منابع می توان دید، نکات قابل تأمل دیگری نیز به چشم می خوردند که از میان آن ها کم توجهی به عوامل ریشه ای این انتقال قدرت عمدتاً غیرخونین به عنوان پدیده ای کم نظیر در تاریخ طولانی ایران، بیش از سایر مسائل شایان توجه است.

اما صرف نظر از نکات و تأملاتی از این دست، آن چه که در این جا مورد توجه است، پرداختن به روند و چگونگی فرایند گذر از دوره قاجار به پهلوی از منظر تاریخ نگاری و انعکاس آن در منابع عصر پهلوی با رویکردی ملی گرایانه است، رویکردی که وجه اصلی تاریخ نگاری دوره پهلوی در باب ادوار مختلف تاریخ ایران را شکل می دهد. در حقیقت، با تأسیس سلسله پهلوی، برای نخستین بار در تاریخ ایران، تاریخ و تاریخ نگاری به صورت ابزاری برای کسب مشروعیت سیاسی و ملی درآمد، و شاهان پهلوی برخلاف سلاطین پیش از خود که با تکیه بر مبانی دینی و قلمداد شدن به عنوان سایه خدا بر زمین، صاحب مشروعیت سیاسی مورد نیاز می شدند، با کنار گذاشتن مبانی و ارزش های دینی و روی آوردن به ارزش ها و مبانی ملی درصدد کسب مشروعیت سیاسی لازم برآمدند و در این میان تاریخ و تاریخ نگاری به ابزاری بسیاری حیاتی برای کسب مشروعیت، خاستگاه و وجهه ملی برای سلسله پهلوی درآمد. از این زمان به بعد، از یک سو برقراری پیوند میان سلسله پهلوی با سلسله هایی که در تاریخ نگاری ملی گرایانه ایران آن عهد به عنوان سلسله های ملی معرفی شده بودند، مورد

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۵۱

نظر و توجه قرار گرفت و از سوی دیگر، تمامی ادوار و حکومت‌های تاریخ ایران با نگاه و رویکردی ملی‌گرایانه در معرض نقد و نظر و قضاوت مورخان ملی‌گرای آن دوره قرار گرفتند و بازنگاری تاریخ ایران با رویکرد ملی‌گرایانه به صورت رسالتی اساسی در میان مورخان با هدف تقویت روحیه ملی و احساس هویت ملی مشترك در میان مردم درآمد. به این ترتیب، توسعه تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه برای تبیین و تثبیت مشروعیت سیاسی حکومت پهلوی و تحکیم مؤلفه‌های ملی در جامعه ایران، از جایگاه و نقشی محوری برخوردار شد، چنان که سعید نفیسی، از رجال فرهنگی بنام عصر پهلوی اول، در باب وظیفه تاریخ از منظر تقویت ملیت چنین می‌نویسد:

«امروز دیگر جای هیچ‌گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوست‌داری میهن و سرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوست‌داری فرهنگ و سنن و شئون ملی و نژادی بهترین و برترین وسیله است. به هر اندازه که تاریخ زمان‌های دور از ما این سودهای فراوان را در برداشته باشد، قطعاً و یقیناً تاریخ زمان‌های نزدیک چند برابر سود خواهد داشت، زیرا که زندگی امروز ما به زندگی این روزها نزدیک‌تر و پیوسته‌تر است و ما از تاریخ زمان نزدیک به خود برای زندگی امروز بهره‌مندتر می‌شویم و بیش‌تر عبرت می‌گیریم.» (نفیسی، ج ۱، ۱۳۷۲: ۸)

نتیجه‌ناگزیر و عمده این امر، سیاسی و ایدئولوژیک شدن تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران معاصر بود، پدیده‌ای ناموزون که تا هم‌اکنون نیز گریبان‌گیر تاریخ‌نگاری آکادمیک و غیرآکادمیک ایران است. همچنان که از آن زمان تاکنون شخصیت‌های تاریخی مشهور متعددی بودند که بنا به نگاه‌ها و آرمان‌های ایدئولوژی‌های گوناگون و گاه متضاد، و همچنین بروز علائق و نفرت‌های قوم‌گرایانه و غیرعلمی در معرض قضاوت‌های به کلی متفاوت و مغایر قرار گرفته‌اند، و نزد مورخان ملی‌گرا، داوری در باب چند و چون کارنامه زندگی این شخصیت‌ها همواره اهمیت به مراتب بیش‌تری نسبت به کشف حقایق روزگار و زندگی آن‌ها داشته است. اما یک بعد اصلی و عمده تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی، ارائه تصویری منفی از سلاطین و سلسله قاجاریه، با هدف تخریب حکومت پیشین و توجیه مشروعیت

سلسله جدید بود، موضوعی که جایگاهی محوری و بنیادین در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی و حتی دوره پس از آن پیدا کرد و در گستره وسیعی از تبلیغات دوران پهلوی خود را نمایان ساخت. در واقع، حکومت پهلوی به صورتی گسترده می‌کوشید با تخریب وجهه حکومت قاجاریه تصویر ایده‌آل و مشروع‌تری از خود نشان داده و برچیدن حاکمیت سلسله قاجار را حرکت و ضرورتی ملی معرفی کند. در ادامه مقاله حاضر با بررسی بعضی از برجسته‌ترین آثار مورخان و نویسندگان ملی‌گرای عصر پهلوی یا آثار ملی‌گرایانه پدید آمده در آن دوران، ابعاد و چگونگی تاریخ‌نگاری مورد بحث با رویکرد بررسی تصویر حکومت قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی دوره پهلوی مورد پژوهش قرار می‌گیرد.

حکومت قاجار و قاجاریه‌نویسی در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه عصر پهلوی

در گستره قاجاریه‌نویسی در دوره پهلوی، ابعاد گوناگون حاکمیت قاجارها و مسائلی همچون پیشینه، اصل و تبار، روابط خارجی، کارنامه سلاطین و وجوه مختلف زندگی و فعالیت‌های رجال این خاندان بیش از هر موضوع دیگری محمل نقد و بررسی مورخان و مکتوبات ملی‌گرای عهد پهلوی با هدف مشروعیت‌زدایی از سلطنت قاجارها و مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی قرار گرفتند. از جمله نمودهای برجسته این مشروعیت‌زدایی سلسله سخنرانی‌های رجال فرهنگی و سیاسی صاحب‌نام آن دوره در «سازمان پرورش افکار» است که هر یک به نوعی می‌کوشیدند ضمن تخریب وجهه حکومت قاجاریه و ارائه تصویری گاه بسیار منفی و غیرواقعی از آن دوره، روی کار آمدن رضا خان و سپس تأسیس سلطنت پهلوی را نقطه عطف و پایانی بر آن دوران سیاه ناکارآمدی و انحطاط نشان دهند.

از میان این سخنرانی‌ها، سلسله جلسات سخنرانی سعید نفیسی در مقام «استاد دانشگاه تهران» با موضوع «پیشرفت‌های ایران در عصر پهلوی» بود که نسبت به سایرین ارزش و شهرت بیش‌تری داشت و از همین روی در کنار بعضی آثار دیگر به صورت کتابی مستقل توسط «انتشارات دبیرخانه سازمان پرورش افکار» در سال ۱۳۱۸ به چاپ رسید. نفیسی در جلسه اولیه مجموعه سخنرانی‌های ۱۷ ساعته خود در «آموزشگاه پرورش افکار» قسمت ویژه «دبیران» در بیان اوضاع و احوال نابسامان ایران در عهد قاجار و توجیه روی کار آمدن

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۵۳

سلطنت خودکامه و آمرانه پهلوی اول، ذیل موضوع «اوضاع [ایران] پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹» این‌گونه سخن می‌گوید:

«هفده سال پیش کشور ما چه بود و حالا چیست [...] آقایان همه هیجده سال پیش هم در ایران بوده‌اند. چنان‌که چند روز پیش هم یکی از بزرگان شهر ما در جلسه‌ای که داشتیم، یادآوری کرد وقتی یکی از مورخین اروپا سطر اول کتابی را که درباره مشروطیت ایران و وقایع آن دوره گذشته نوشته بود، با این جمله شروع کرده بود «ایران نه ملت است نه دولت» و کاملاً راست گفته بود، زیرا که ملت یعنی آن جماعتی از مردم که در زبان و اخلاق و عادات و لباس و دین و عقیده و امید و آرزو و حتی خشم و غضب و کینه و نفرت با هم شریک باشند و در آن زمان ایرانیان در هیچ یک از این مظاهر انسانی با هم شریک نبودند [...] در آن زمان ایران دولت هم نبود، زیرا دولت یعنی آن قوه حاکمه‌ای که مسئول مقدرات مردمی باشد و شب و روز برای آن مردم دلسوزی کند و آسایش و نیک‌بختی آن مردم را از هر حیث فراهم آورد و در هر روزی آن مردم را به سوی مرحله دیگری از ترقی و سعادت ببرد و زندگی امروز و فردای آن مردم را از هر حیث تأمین کند و حتی نقش‌های عاقلانه برای آینده آن مردم بکشد و عرض و ناموس و جان و مال تمام افراد آن مردم را در کمال خوبی حفظ کند و همه خطرهای جانی و مالی را دفع کند و از هیچ وسیله ارشاد و هدایت خودداری نکند، یعنی مهربان‌ترین سرپرست و دوست و خدمت‌گزار و معاون آن مردم باشد و این صفاتیست که به هیچ وجه تا هفده سال پیش در دولت ایران نبود. مدت صد سال بود که دولت ایران یکی از ضعیف‌ترین دول جهان بود. در نقشه جغرافیا استقلال داشت و صورت ظاهر این بود که دولت مستقلی است و جزو مستعمرات نیست، ولی انصافاً اگر در عمق قضایا فرورویم، می‌بینیم که از بعضی مستعمرات هم حال آن زارتر بود.» (نفیسی، ۱۳۱۸: ۶)

نفیسی در ادامه مطالب خود به صورتی اغراق‌آمیز به موضوع استقلال ایران و نشانه‌های آن همچون برافتادن حق کاپیتولاسیون و حاکمیت مستشاران بیگانه بر سرنوشت کشور می‌پردازد،

در حالی که موضوع فقدان استقلال ایران در مقابل دول استعماری و حضور مستشاران خودمختار بیگانه به صورت یکی از نقاط ضعف اساسی سلسله پهلوی از همان دوره سلطنت رضا شاه درآمد و تداوم آن در دهه‌های نخستین سلطنت محمدرضا شاه از جمله دلایل وقوع نهضت‌هایی چون نهضت ملی شدن صنعت نفت بود:

«روی هم رفته پیش از سوم اسفند ۱۲۹۹ استقلال ایران بسیار متزلزل و لرزان بود و همه کسانی که به کشور خود پای بست بودند، به یاد دارند که در آن زمان همیشه از آینده مأیوس بودند و حتی تصور نمی‌کردند که روزی ایران کاملاً مستقل باشد. به همین جهت یکی از نخستین کارهایی که شاهنشاه بزرگ [رضا شاه] ما کرد، اعاده و تحکیم مبانی استقلال کشور بود و در این مدت از هیچ‌گونه اقدام برای رسیدن به این نتیجه مهم فروگذار نفرموده‌اند [...] در عهدنامه ترکمان‌چای که پس از شکست ایران در سال ۱۲۴۳ قمری یعنی ۱۱۴ سال پیش بسته شده بود، حقوق و مزایایی به دولت غالب داده بودند و پس از آن با هر دولت قوی و ضعیف دیگر که عهدنامه می‌بستند، همان حقوق را می‌دادند و آن را حقوق «دول کامله‌الوداد» اسم گذاشته بودند و یکی از مظاهر آن همان کاپیتولاسیون‌ها بود [...] در نتیجه این اوضاع ایرانیان خود در داخله کشور خویش بیگانگان را موجود فوق‌العاده‌ای تصور می‌کردند و چنان در برابر آن‌ها مرعوب بودند که حتی حاضر بودند معجزه و کرامت برای آن‌ها قائل شوند و آن‌ها هم ازین رعب و هراسی که در دل ایرانیان افکنده بودند، هر چه می‌خواستند استفاده می‌کردند [...] در آن زمان‌ها هر وقت چاره‌ای برای ایران می‌اندیشیدند این بود که مستشار از خارج بیاورند، ولی حق نداشتند از هر مملکتی که می‌خواستید مستشار استخدام کنند و پس از آن که اجازه می‌گرفتند و مستشاری می‌آمد، تازه او در کار خود آزاد نبود و در هر قدمی که برمی‌داشت یا مانعی از خارج کشور می‌دید یا می‌بایست پیش از وقت اجازه گرفته باشد.» (پیشین، ۹-۱۱)

نظیر همین مضمون را علی اصغر شمیم نیز سال‌ها بعد و به هنگام نگارش تاریخ رسمی مورد

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۵۵

نظر حاکمیت پهلوی دوم با عنوان ایران در دوره سلطنت اعلی حضرت محمدرضا شاه پهلوی به کار می‌برد:

«اعلی حضرت فقید رضا شاه کبیر پس از استقرار امنیت سیاسی و قضایی در کشور، تلاش خود را در راه گسستن بندها و زنجیرهایی که دول زورمند بر دست و پای ایران بسته و استقلال این کشور را در سیاست خارجی از میان برده بودند، آغاز نمودند و با الغای کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) گام مثبت و مؤثری در راه تقویت بنیان سیاست خارجی برداشتند و از آن پس به بسط و توسعه روابط و مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با کشورهای گوناگون جهان پرداختند و درین راه موفقیت‌های پرارزش نصیب آن پادشاه وطن‌پرست گردید.» (شمیم، ۱۳۴۶: ۱۶۲)

و خاتمه نخستین سخنرانی نفیسی با تأکید بر وجه نژادی شاه‌دوستی ایرانیان همراه است، مفهومی که مبتنی بر تاریخ‌نگاری نژادی آکادمیک نوظهور ایران در آن عهد است و در امتداد تاریخ‌نگاری نژادمحور مطالعات ایران‌شناسی و شرق‌شناسی اروپاییان در قرن نوزدهم قرار دارد:

«عجالتاً درین جلسه امروز به ذکر همین کلیات قناعت کردم تا ذهن ما کاملاً آماده باشد که در جلسات آینده هر یک از مباحث را با دقت و انصاف و تعمقی که لازمه راهنمایان و مریدان هر قومست [=دبیران] و افراد این ملت از آقایان بیش از دیگران انتظار آن را دارند مطالعه کنیم و به کارهای بزرگی که در مدت بسیار کمی شده است، با کمال ایمان و عقیده پی بریم و فرزندان این آب و خاک را بدان متوجه سازیم و قدرشناسی و شاه‌پرستی را که یکی از خصایص طبیعی و نژادی ملت ایرانست، بدین وسیله آشکار سازیم و هر مجلس خود را به آرزوی بقای ذات همایون این شاهنشاه بزرگ به پایان رسانیم.» (نفیسی، ۱۳۱۸: ۱۶)

نفیسی در سال‌های بعد نیز در کتابی با عنوان تاریخ شهریارى شاهنشاه رضا شاه پهلوی که در دهه ۱۳۴۰ از سوی «شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران» چاپ و منتشر شده است، با همین رویکرد به تاریخ دوره قاجاریه می‌پردازد. او در این اثر به هنگام صحبت

در باب اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، آن دوران را با عنوان «تیره‌روزی‌های ایران در دوره فرمانروایی قاجارها» توصیف می‌کند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۶) و سپس رضا خان را به صورت قهرمانی به تصویر می‌کشد که به دوران بدبختی ایرانیان پایان داده و برای ایران استقلال و پیشرفت به ارمغان می‌آورد:

«نکته‌ای که هیچ مورخ منصفی رد نخواهد کرد اینست که ایران در سراسر تاریخ خود زبانی را که از دوره قاجارها برده از دوره دیگر نبرده است، زیرا که حتی مدت استیلای بیگانگان به اندازه صد و سی چهار ساله فرمانروایی قاجارها نبوده است. درین دوره بزرگ‌ترین زبانی که ایران در تاریخ خود برد، این بود که پیش از آن همیشه از هیچ کشوری در تمدن و علم و معرفت عقب نبود و در ردیف متمدن‌ترین ملل جهان به شمار می‌رفت و بسیاری از ملل دیگر از تمدن ایران برخوردار می‌شدند. اگر به تاریخ تمدن جدید بنگرید، می‌بینید که همه این بساط عظیم و این دستگاه مهم تمدن جدید در صد سال از آغاز قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم میلادی فراهم شده است و این درست همان موقعیست که ایران در نتیجه حکمرانی قاجارها در منتهای ناتوانی و پریشانی بوده است و نه تنها نتوانسته است در تمدن جدید انباز باشد، بلکه از قافله تمدن یکسره عقب افتاد و هنگامی که ازین خواب صد ساله برخاست، فرصت از دست رفته بود و می‌بایست برای پذیرفتن تمدن جدید دو برابر دیگران رنج ببرد [...] مردان بزرگ در تاریخ فراوانند و در هر دوره‌ای کسانی بوده‌اند که در رشته‌های مختلف کارهای مهمی کرده‌اند [...] در میان این مردان بزرگ کسانی که پایه‌گذار تمدنی بوده‌اند و روزگار نابهنگانی را به پایان رسانیده‌اند و بنیادی گذاشته‌اند که پس از ایشان نیز مانده است و به نام ایشان در تاریخ خوانده شده است، چندان فراوان نیستند. رضا شاه پهلوی از کسانی بوده است که سرنوشت ایران را دگرگون کرده و مسیر تاریخ را تغییر داده است. دوره‌ای که وی شهریار ایران بود، همیشه در تاریخ عنوان خاصی خواهد داشت. در مباحث آینده این کتاب خوانندگان درخواهند یافت که پس از تأمین استقلال ایران چه کارهای بزرگی در

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۵۷

امنیت کشور و تشکیل ارتش نوین و اصلاحات اداری و قضایی و اجتماعی و اقتصادی و پیشرفت کشاورزی و هنر و دانش و فرهنگ و وسایل ارتباط و بهداشتی عمومی یعنی در نهادن پایه‌های اساس تمدن جدید در دوره شهریاری این شاهنشاه به پایان رسیده است.» (همان، ۱۵)

همچنین نفیسی در جای دیگری قضاوت خود در باب فتحعلی شاه قاجار را این گونه آورده است:

«وی به چند تن از ادیبان دربار خود دستور داده است شرح حالی از و بنویسند و از آن جمله میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام از مطلبی که وی بیان کرده رساله‌ای به نام شمایل خاقان نوشته و میرزا تقی صاحب دیوان علی‌آبادی که شاعر و نویسنده بوده و صاحب تخلص می‌کرده است نیز شرحی درین زمینه به عنوان ملوک الکلام نوشته و همان مطالب را بر تخته سنگی کنده و بر دیوار مقبره او در قم نصب کرده‌اند. این مطالب بهترین سند در عقده‌ایست که وی نسبت به خود داشته و خویشان را موجودی برتر از همه کس می‌دانسته و حتی شکست‌ها و نابسامانی‌های خود را در آن جا پیروزی و کامیابی جلوه داده.» (نفیسی، ج ۲، ۱۳۷۲: ۳۹۱)

اما از دیگر حوزه‌های مهم و اساسی که حکومت پهلوی و به خصوص حکومت پهلوی اول برای تبلیغ مشروعیت ملی سلطنت پهلوی و تخریب وجهه حکومت قاجاریه از آن بهره برد، حوزه آموزش و پرورش بود. دامنه این تبلیغات طیف وسیعی از آموزش‌های گوناگون را در برمی‌گرفت و طبعاً در این میان تعالیم تاریخی جایگاه ویژه و درخوری برای تأمین اهداف سیاسی حکومت وقت داشت.

از نمونه‌های قابل ذکر در این حوزه کتابی است به نام مقالات دانش‌آموزان مرکز و ولایات شامل مجموعه‌ای از مقالات دانش‌آموزان سراسر کشور در باب تاریخ و جغرافیای شهرهای مختلف که در سال ۱۳۱۴ از سوی وزارت معارف وقت در تهران منتشر شده است. این دانش‌آموزان از سوی وزارت معارف و «به همراهی رؤسای معارف و تحت سرپرستی دبیران ورزش» برای شرکت در سان سوم اسفند، به مناسبت جشن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در

قالب دسته‌های ورزشی مدارس از چهارم تا یازدهم اسفند ماه ۱۳۱۴ در تهران گرد هم جمع شدند و مقرر شده بود تا علاوه بر برگزاری مسابقات فوتبال، «کنفرانس‌هایی راجع به اوضاع تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی شهر و ولایت خود ایراد کنند [و] این کنفرانس‌ها در طی چند روز [...] در عمارت دانش‌سرای تهران با حضور مقام وزارت و رؤسای ادارات مرکزی وزارت معارف و کلیهٔ محصلین اعزامی ولایات و عده‌ای از محصلین مرکز ایراد شد.» (مقالات دانش‌آموزان مرکز و ولایات، ۱۳۱۴: ۱) وزارت معارف دربارهٔ ضرورت برگزاری این جشنواره و ارائهٔ مقالات مورد اشاره از سوی دانش‌آموزان که مجموعهٔ آن‌ها طبق دستور علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف وقت، به صورت کتابی مستقل به چاپ رسید، در مقدمهٔ کتاب مذکور چنین آورده است:

«منظور از این دستور ورزش و تمرین فکری محصلین بود که نتایج آن در ضمن کنفرانس‌ها به خوبی مشهود گردید. به علاوه برای آشنا ساختن محصلین به اوضاع جغرافیایی و تاریخی و اقتصادی نقاط مختلف کشور وسیله‌ای بهتر از این در دست نبود. از همه مهم‌تر این که شرکت در مجالس کنفرانس موجب وحدت نظر و ایجاد علاقه و ارتباط معنوی مابین دانش‌آموزان می‌شود و تأثیر این امر در وحدت ملی و بسط نفوذ معارفی در سراسر کشور محتاج به توضیح نیست.» (همان جا)

وزیر معارف وقت، علی‌اصغر حکمت نیز در «نطق افتتاحیه» خود در «تالار خطابه محصلین ولایات» در خصوص اهمیت برگزاری سخنرانی‌های مذکور چنین می‌گوید:

«موقعی که در ولایات از طرف رؤسای معارف به محصلین ابلاغ شد که برای شرکت در سان و دفیله سوم اسفند و مسابقه‌های ورزشی عده‌ای عازم طهران می‌گردند [...] همه آرزو می‌کردند قرعه به نام آن‌ها اصابت کند، تا آن که این سعادت نصیب بازی‌کنندگان فوتبال و قهرمانان ورزش گردید. ولی مقصود ازین مسافرت گرچه شرکت در مسابقه‌های ورزشی است، شما محصلین وظیفهٔ دیگری نیز دارید. یعنی علاوه بر ورزش بدنی و جسمی باید ورزش روحی نیز بنمایید. البته اهمیت ورزش فکری بیش‌تر از ورزش بدنی است و به همان اندازه که روح بر جسم فضیلت دارد،

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۵۹

ورزش فکری هم بر ورزش بدنی رجحان دارد، بلکه می‌توان گفت ورزش بدنی خود مقدمه ورزش روحی است [...] به همین علت در نظر گرفته شد که علاوه بر شرکت در مسابقه‌ها، اکنون که شما محصلین دبیرستان‌های کشور مانند برادرانی مهربان چند روزی با هم می‌گذرانید، هر یک به نوبت خود از شهری که در آن نشو نما کرده‌اید، اندکی گفت‌وگو کنید و مزایای موطن خود را بیان نمایید [...] به این وسیله می‌توانید همان طور که زور و قوه بدنی خود را در میدان‌های ورزش به مورد آزمایش می‌گذارید، کمالات خود را نیز بروز دهید تا ما هم معتقد شویم محصلین ولایات هم ورزشکاران خوب دارند و هم در کسب علم و ادب و کمالات انسانی ترقیاتی که شایسته است، کرده‌اند [...] از همه گذشته، بهترین سعادت‌ی که نصیب شما محصلین ولایات است این که به شرف حضور خاک پای پدر تاج‌دار خود اعلی حضرت همایون شاهنشاهی نیز می‌رسید که خود برای هر ایرانی بزرگ‌ترین سعادت است.» (پیشین، ۳-۴)

فراز پایانی این سخنرانی افتتاحیه بیش از هر چیز هدف حکومت پهلوی اول از برگزاری جشنواره مذکور به مناسبت پیروزی کودتای سوم اسفند رضا خان را به نمایش می‌گذارد، زیرا به رغم دلایلی که در باب ضرورت گردهمایی دانش‌آموزان سراسر کشور و تحکیم پیوندهای ملی میان آن‌ها در مقدمه وزارت معارف بر کتاب مورد بحث و نیز در سخنرانی افتتاحیه شخص وزیر معارف بدان‌ها اشاره شده، اما در عمل وظیفه ثابت تمامی دانش‌آموزان در سخنرانی‌های خود تأکید بر ظهور رضا خان به عنوان ستاره‌ای در پایان شب تاریک قاجاریه بوده است، و این اشتراك سخن در مقالات همه دانش‌آموزان در حالی است که به طور طبیعی مطالب دانش‌آموزان مذکور درباره اوضاع جغرافیایی و اقتصادی شهرها و مناطق مختلف ایران با یکدیگر متفاوتند:

«وقایع دوره فتحعلی شاه دولت قاجاریه را تا حدی به اهمیت موقع آذربایجان متوجه ساخت و از آن پس تبریز را پایتخت دوم ایران و در قلمرو نفوذ ولیعهد خویش قرار دادند. در آن موقع پنجه قهار سیاست استعماری دولت تزاری گلوی آذربایجان

شرقی را به سختی می فشرد و مردم غیور این ایالت با تمام قوا از حقوق ملی ایران دفاع می کردند و دربار ناتوان قاجار در موقعیت خطرناکی که از اصطکاک دیپلوماسی روس و انگلیس و فرانسه و عثمانی در ایران ایجاد شده بود، دست و پای خود را گم کرده، چون شتر مست به هر طرف متمایل می شد [...] کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ با دست توانای پدر تاج دار اعلی حضرت همایون شاهنشاهی انجام گرفت، باب سعادت و نیک بختی را بر روی این کشور گشود. آذربایجان کانون ملیت ایرانی و مرکز فروغ عظمت و قدرت دولت توانای پهلوی گردید. توجه خاص ملوکانه نسبت به آذربایجان چنان روح خرمی و نشاطی در این قطعه از کشور ایجاد کرد که تمامی بلایا و مصیبت های گذشته فراموش شد و آثار شوم آن حوادث نیز طبیعتاً رو به زوال گذاشت و عن قریب همان میهمان ناخوانده هشت صد ساله ای که از زمان استیلای ترکان در این ایالت رحل اقامت انداخته است، از پرتو معارف در میان شعله های فروزان شاه دوستی و میهن پرستی آذربایجانی محو و نابود خواهد شد [...] اگر چه موقعیت تجارتی آذربایجان فوق العاده خوب می باشد، ولی تا چند سال پیش به واسطه آزادی تجارت و عدم مداخله دولت به امور تجارت و کارهای مربوط به آن مختل بوده و واردات بر صادرات فزونی داشت، ولی امروزه با مداخله دولت در امور تجارت تعادلی در واردات و صادرات به عمل آمده است. خلاصه این که با وجود وفور منابع طبیعی و استعداد تجارتی اهالی آذربایجان تا چند سال پیش در نتیجه ناامنی مملکت و سرکشی و عصیان اکراد و اشرار و شاهسون و ایلات هیچ تاجری جرأت به حمل و نقل مال التجاره از نقطه ای به نقطه دیگر نداشت، هیچ دهاتی از ترس تجاوزات و تعدی دیگران به کارهای زراعتی و فلاحتی توجه و علاقه نداشت [...] ولی از آن موقعی که ستاره درخشان پهلوی طلوع نموده و با تابش خود صفحه مظلم و دهشتگاه آذربایجان را منور کرد و رییس معظم و اصلاح کننده بزرگ اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی ایران با قلع و قمع اشرار و برقراری امنیت برای رفاه حال مردم این سرزمین امر به احداث طرق و ترمیم راه ها فرمود و با ایجاد

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۶۱

راه‌های اتوموبیل‌رو که بهترین و سریع‌ترین وسیله حمل و نقل در صفحه آذربایجان می‌باشد، معمول گردید، تجارت و صنعت و فلاح آذربایجان رونق فوق‌العاده‌ای به خود گرفت. اولیای محترم دولت از نخستین روز طلوع خورشید پهلوی به اهمیت تجارت و صنعت و امور فلاحی و زراعتی پی برده و حتی المقدور در ترقی و توسعه منابع اقتصادی آذربایجان بذل توجه فرموده‌اند.» (پیشین، ۱۰، ۱۴-۱۳)

و در مقاله‌ای دیگر به قلم دانش‌آموزی از استان آذربایجان غربی، همین مضمون‌ها با بیانی دیگر تکرار می‌شود:

«انقلابات حوادث و ناامنی‌های بعد از ج ج اول: بیچاره اهالی این جا هنوز از زیر بار ستم و فشار این انقلابات خارج نشده بودند که مورد حمله کردها قرار گرفته و این‌ها در تحت فرماندهی اسمعیل آقا سمیتقو بر ایالت غربی استیلا یافته، رضاییه و یک قسمت از آذربایجان را غارت کرده و نمک بر روی زخم‌های تازه پاشیدند. در این بدبختی و بیچارگی که دامن‌گیر اهالی این ایالت شده بود ناگهان ستاره سعادت ایران ظاهر شد و آفتاب اقبال ایرانیان بدرخشید. یعنی از افق مشرق این ایالت ناجی ملت و مملکت طلوع کرد، اعلی حضرت شاهنشاه پهلوی ما را نجات بخشید، انقلاب از سرزمینی که در تمام ادوار تاریخی مرکز انقلاب بود، رخت برپست، امنیت و عمران و سعادت شروع شد و در اثر تقاضای اهالی اسم شهر ارومیه به رضاییه مبدل گردید و رو به آبادی سیر کرد.» (پیشین، ۳۰)

و در امتداد این مضامین تلاش برای ملی‌معرفی کردن کودتای سوم اسفند و به قدرت رسیدن رضا خان نیز به صورتی وجهی ناگزیر از تبلیغات دوره سلطنت پهلوی اول آشکار به چشم می‌خورد و در این میان بر تخت نشستن رضا خان هم همچون قدرت‌یابی دیگر چهره‌های ملی‌معرفی شده تاریخ ایران ترسیم شده است:

«آری در همان موقع فترت [حمله افغان‌های به ایران] بود که تیغ انتقام نادر سینه دشمنان را سرخ‌فام کرد و به دنیا فهمانید که ایرانی نمرده است. روح ایرانی زنده بود، اما باز ملک به دست اغیار افتاد و باز روحيات ایرانی پست و زبون گردید.

ولی باز ظهور مجاهدین و ریختن خون هزاران جوان در راه استقلال وطن و گرفتن مشروطیت و دادن آزادی به ملت به عالمیان ثابت می‌کرد که هنوز روح ایرانی نمرده است. با وجود این‌ها چون رشته امور اساساً خراب بود و ایرانی تنبل بار آمده بود و نفوذ و تأثیر سیاست ممالک اجنبی و سایر علت‌های دیگر وسایل تنزل ایران را فراهم آورده بود و کمی مانده بود که ایران به کلی مضمحل شود، این دفعه نیز همان روح زنده ایرانی شاهکاری عجیب نمود و خورشید درخشان پهلوی از افق سعادت ایران طالع گشت. پیشرفت‌های چند ساله اخیر مملکت و ترقیات شایانی که در این مدت کم در تحت توجهات این نابغه شرق نصیب ما شده است، به اندازه‌ای نیست که نطق بنده قادر به ادای آن باشد. پس فردا که یکی از بزرگ‌ترین اعیاد ملی ما محسوب می‌شود، نمونه‌ای ازین پیشرفت و ترقی را خواهیم دید. هر ایرانی به این پیشرفت خود می‌بالد و افتخار می‌کند و هر اجنبی از دیدن آن به زنده بودن روح ایرانیت اعتراف و اذعان می‌کند. در این روز تاریخی دفیله ارتش برای ما ترقیات ارتشی عصر پهلوی را نشان می‌دهد و دفیله محصلین روح سلحشوری نونهالان ایران را ثابت می‌کند. علاوه بر این‌ها یک عده محصلین ولایات که فرسنگ‌ها راه طی کرده و در این روز تاریخی به افتخار ملاقات پدر تاج‌دارشان نایل می‌گردند، روح محبت و وحدت ملی را در قلب ایرانی‌ها زنده می‌کند. مشاهده این روز تاریخی روح زنده ایرانی را در دنیا باز جلوه‌گر می‌کند. این روز ثابت می‌کند که روح ایرانی باز زنده است و باز زنده خواهد ماند. ایران اگر چندین سال قبل از کاروان تمدن مغرب خیلی دور بود، دلیل بر این نیست که روح ایرانی مرده بود، بلکه این روح شریف چون آتشی فروزان بود که طبقه خاکستر روی آن را گرفته بود یا اقیانوسی بود که سطحش را خس و خاشاک پوشانیده بود. همان طبقه خاکستر و همان خس و خاشاک با دست توانا و نیرومند پهلوی از بین رفت و به دنیا ثابت کرد که روح لایموت ایرانی جاودانی است و مرگ ندارد.» (پیشین، ۵۲-۵۱)

در نهایت تأکید بر وجه آریایی و نژادی روی کار آمدن رضا خان به عنوان بعد ملی کودتای

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۶۳

سوم اسفند در قیاس با دوره غیرآریایی و غیرملی قاجاریه از دیگر ابعاد مورد توجه نگارش‌های تبلیغی کتاب مذکور است:

«فشار و استیلای روزافزون اجانب از یک طرف و فساد و دروغ و خیانت و ملوک‌الطوایفی و خان‌خانی از طرف دیگر و بالاخره فقر و بی‌سوادی و تعصب و جهل، یعنی کلیه عوامل انحطاط و انقراض دست به هم داده می‌خواست این ملت کهنسال و با عظمت را که در محضر انسانیت نام و نشان بلندی کسب کرده بود، از پا درآورد. در چنین ایام اسفناک و الم‌انگیزی که امید وطن پرستان به کلی در همه جا قطع شده بود، ناگهان روز فرخنده و همایون سوم اسفند ۱۲۹۹ در رسید و بار دیگر آن فره پاک ایزدی و نور پاک آریایی تجلی کرد. در این روز فیروز بود که باز به عالمیان ثابت شد ایران مرگ ندارد و تا ابد جاوید است. در این روز تاریخی و بزرگ بود که باز آن شراره جان بخش عشق ایرانیت و فروغ ایزدی ملیت مجدداً از دل یکی از فرزندان پاک و غیور وطن شراره کشید و خس و خاشاک ادبار بدبختی و بیچارگی را بسوزانید. در مدت خیلی کمی یعنی ۱۵ سال همان طور که شیوه این سیراب شدگان جام لبریز عشق ایرانیت و صاحبان روح قوی ملی است، به سرعتی که در خواب و خیال هم تصور نمی‌شد، کشور را به سوی ترقی و تمدن سوق داد و با مترقی‌ترین ملل دنیا هم‌شان و هم‌رتبه ساخت [...] امروز دنیا با چشم باز نگران است که از آن کان ذکاوت آریایی که سالیان دراز به واسطه فراهم نبودن مقتضیات و عوامل گوناگون ضعیف و انحطاط مهمل مانده بود، جواهر فضل و عرفان بیرون ریزد.» (پیشین، ۶۱-۵۹)

به این ترتیب، آن چه که محور اصلی مقالات دانش‌آموزان حاضر در مراسم جشن به قدرت رسیدن رضا خان را شکل می‌دهد، ارائه تصویری سیاه و نابسامان از روزگار قاجاریه متناسب با تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی اول و پایان یافتن این دوران هرج و مرج و اضمحلال کشور در اثر ظهور رضا خان به عنوان شخصیتی ملی و وطن پرست در عرصه قدرت و سرانجام بر تخت نشستن وی است که به آغاز دوره جدید از رفاه و سعادت در کشور انجامید و ایران را از سلطه سلاطین بی‌کفایت قاجاری و انهدام قطعی رهایی بخشید.

۶۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

نمود دیگر این نوع قاجاریه‌نگاری را در آثار مسئولان و رجال فعال در حوزه آموزش و پرورش آن دوران می‌توان یافت که از میان آن‌ها دیدگاه همایون فره‌وشی در مقدمه‌اش بر ترجمه سفرنامه مادام دیولافوا در سال ۱۳۳۲ و پس از «پنجاه و دو سال متوالی صرف عمر در آموزش و پرورش ابنا میهن» به گفته وی، قابل ذکر است:

«ثانیاً [کتاب سفرنامه مادام دیولافوا] طرز سلطنت استبدادی و اوضاع اداری و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و زراعتی و تجارتنی و راه‌ها و وسایل نقلیه و به طور کلی وضع زندگی ایرانیان را در دوره شاهان سلسله قاجار به طور کامل و دقیق روشن می‌سازد و به طور وضوح مدلل می‌نماید که زمام‌داران قاجار ابداً در فکر آبادی و ترقی این کشور باستانی نبوده‌اند و مالیاتی که به طور دلخواه با انواع شکنجه و ستم از مردم می‌گرفته‌اند، همه صرف تعیشت شاهان و شاه‌زادگان و درباریان و حکام خودسر می‌شده است و علاوه بر این که در فکر تأسیس هیچ گونه بنای عام المنفعه‌ای نبوده‌اند، ابنیه و آثاری هم که از مفاخر ملی ما محسوب می‌شده‌اند، در اثر بی‌قیدی آن‌ها همه رو به ویرانی و انهدام گذارده و اغلب به دست خود آنان خراب شده است و خلاصه آن که به واسطه‌ی عدم توجه آن‌ها به امور این سامان، کشور عزیز ما ایران در تمام شئون رو به انحطاط و تنزل رفته است.» (دیالافوا، ۱۳۹۰: سه)

ادامه این نوع قاجاریه‌نویسی و تاریخ‌نویسی‌های رسمی و تبلیغاتی از نوع کتاب مقالات دانش‌آموزان مرکز و ولایات را در آثار برخی از مورخان صاحب‌نام دوره سلطنت پهلوی دوم هم می‌توان مشاهده کرد.

چنان که علی اصغر شمیم در کتاب ذکر شده ایران در دوره سلطنت اعلی حضرت محمدرضا شاه پهلوی با همین ادبیات و رویکرد از دوره سلطنت دو پادشاه پهلوی یاد می‌کند و تا حدی برخلاف سایر آثار محققان خود همچون کتاب معروف ایران در دوره سلطنت قاجار، در این کتاب با ادبیاتی به ناگزیر تبلیغاتی به تشریح اقدامات سلطنت پهلوی دوم پرداخته، و در عین حال به اقدامات رضاه شاه در مقابل دوره قاجار این گونه مشروعیت می‌بخشد: «اعلی حضرت فقید رضا شاه کبیر مبارزه با قدرت فئودال‌ها و مرتجعین را با مردانگی و شهامت

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۶۵

بی‌نظیری آغاز نمودند و قدرت حکومت مرکزی را استحکام بخشیدند، جامعه روحانی را از عوامل و عناصر ناباب و مرتجعین متعصب پاک و زنان ایرانی را از حالتی که شباهت به يك نوع بردگی داشت، آزاد کردند، برنامه‌هایی برای رفورم اقتصادی و توسعه فرهنگ و بهداشت به مرحله اجرا درآوردند [...]» (شمیم، ۱۳۴۶: ۱۴۷-۱۴۶)

البته این وجه ناگزیر از نگارش‌های ستایش‌آمیز و توجیه‌گر در باب به قدرت رسیدن رضا خان در جریان حوادث کودتای ۱۲۹۹ را حتی در اثر محققانه و غیرتبلیغاتی شمیم یعنی کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار نیز می‌توان یافت، کتابی که نخستین بار در سال ۱۳۲۹ و بنا «به دستور وزارت فرهنگ» با هدف تدوین «يك دوره کتاب تاریخ ایران برای مطالعه خارج از برنامه دانش‌آموزان دبیرستان‌ها» (شمیم، ۱۳۴۲: الف) تألیف و منتشر شد:

«این حقیقت تلخ را نمی‌توان پوشیده داشت که هیئت حاکمه دوره مشروطه نیز از همان جنس و قماش هیئت‌های حاکمه دوران استبداد و مردمی خودخواه و سودجو و یا لاقلا افرادی نظیر مستوفی الممالک بودند که در مواقع بحران، پند سعدی را به کار بسته، سلامت را در کنار و گریز از مسئولیت می‌دانستند و لازم بود که مردی از عمق اجتماع برخیزد و همت مردانه و تصمیم و اراده خلل‌ناپذیر داشته و به دردهای مردم و اجتماع آشنا باشد. این مرد با اراده و مصمم رضا خان میر پنجه سوادکوهی، افسر قزاق و فرمانده هنگ قزاق پادگان همدان بود که به دستور دولت در محور قزوین انزلی با بالشویک‌ها می‌جنگید و در چنان شرایط دشواری خدمت می‌کرد که در تاریخ نظامی ایران نظیر آن را کم‌تر می‌توان یافت.» (پیشین، ۵۰۱)

حوزه نظامی و ارتش که در این گفتار شمیم نیز جایگاه برجسته‌ای بدان بخشیده شده، در حقیقت یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مورد توجه در تاریخ‌نگاری ملی دوره پهلوی است و از آن جا که خاستگاه به قدرت رسیدن رضا خان از همین مجرا بوده و به همین ترتیب ایجاد، تقویت و توسعه ارتش واحد و ملی از جمله مهم‌ترین اقدامات پهلوی اول برای ایجاد حکومتی مقتدر و متمرکز به شمار می‌رفت، از این رو مورخان تاریخ نظامی ایران در دوران پهلوی توجه ویژه‌ای به مسئله ایجاد ارتش واحد و نقد حکومت قاجاریه به دلیل ساختار

غیرمتمرکز ارتش قاجارها نشان داده‌اند. یک نمونه از این نوع تاریخ‌نگاری نظامی ملی به قلم ذبیح‌الله قدیمی درنقد دوران قاجاریه و ستایش از دوره پهلوی اول به دلیل ایجاد ارتش به ظاهر ملی و قدرتمند، و توجیه اولویت بخشیدن به ارتش از سوی رضا خان چنین آورده است:

«زمام‌داران ایران در دوره قاجار و در دوره شش سال اخیر متوجه این نکته مهم نبوده‌اند که علت این که برای ایران موقعیت و شخصیت برجسته بین‌المللی پدید نیامده، چه بوده است. درک این نکته را فقط اعلی حضرت فقید سعید [پهلوی اول] کرده بودند که افسوس زمانه بی‌مهر چندان وفا نکرد که اجرای تمام آن افکار پاک به مرحله انجام درآید. دول کوچک در جهان بسیارند، ولی هیچ یک از آن‌ها تا این حد دچار بدبختی‌های داخلی و خارجی نیستند [...] پادشاهان قاجار چون سپاه و لشکر نداشتند، چاره‌ای جز این ندیدند که عمری را به عیاشی بگذرانند و فقط از همان عنوان شاهی استفاده کنند. چه می‌دانستند در اطراف آن‌ها نیروهای گوناگون عظیمی حفته است که با اندک انحرافی بساط سلطنت‌شان از هم پاشیده و شیرازه حکومت‌شان گسسته می‌شد. اعلی حضرت فقید سعید با ایجاد ارتش شاهنشاهی می‌رفت که موقعیت بین‌المللی شایسته‌ای برای ایران تهیه کند، به طوری که اگر خلاف شئون میهن از کشورهای دوست حرکتی مغایر موازین سیاسی می‌دید با آن‌ها قطع رابطه می‌نمود. چنان که با فرانسه قطع رابطه نمود و با وساطت شخصی و مستقیم آلبرت لبرون رئیس جمهوری آن کشور اختلاف مرتفع گردید و همچنین با آمریکا نیز چنین وضعی پیش آمد که از آن پس کشورهای جهان دانستند قوه و قدرتی در ایران وجود دارد که به سخنانش استحکام می‌بخشد. البته قبل از هر چیز، همان طور که بارها تذکر داده و نگاشته‌ام، برای ایران فرهنگ لازم است و پس از آن ارتش و بعداً توسعه کشاورزی و بهداشت و صنعت. ولی در ایران امروز ارتش مانند نیرو و روان است که قبل از فرهنگ فعلاً باید آن را توسعه داد تا دیگر تزلزلی برای پیشرفت‌های ما به سوی تمدن و تعالی و ترقی پدید نیاید.» (قدیمی،

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۶۷

قدیمی در ادامه همین دیدگاه عنوان و هنگام پرداختن به تاریخ نیروهای نظامی ایران در یکی از فصول کتاب خود با عنوان «نیروهای نظامی ایران قبل از تأسیس ارتش شاهنشاهی»، بحث خود را به جای پرداختن به سلسله‌های ماقبل قاجاریه، به طور مستقیم از دوره قاجار آغاز کرده و درباره آن دوران می‌نویسد:

«دوره قاجاریه را می‌توان دوره انحطاط ارتش و قوای تأمینیه ایران دانست. پادشاهان ضعیف‌النفس و عیاش و بی‌حال قاجار هیچ‌گاه در صدد برنیامدند با توسعه تشکیلات ارتش و نظام جدیدی که حتی با چشم خویش در کشورهای راقیه و ملل متمدن اروپا دیده بودند، میهن عزیز ما ایران را به اوج ترقی و تعالی برسانند و در پناه امنیت داخلی اصلاحات اساسی و پیشرفت در راه تمدن را آغاز نمایند. محیط فکر و عمل ایشان هیچ‌گاه از حدود حرم‌سرای پریوشان و ماه‌پیکران زندانی تجاوز نمی‌نمود. با این که در دوران سلطنت قاجاریه رجال بزرگی که دارای حسب و نسب ایرانی و پاکی خون و اصالت نژادی بودند ظهور کردند و خدمات بزرگی هم به کشور نمودند، متأسفانه چون محکوم به زندگانی در دوره سلطنت سلاطین قاجار بودند، نابود و معدوم گردیدند.» (پیشین، ۴۱)

این نوع تصویرسازی از قاجاریه در دوره پهلوی که به کلیشه‌ای رایج در سراسر دوران معاصر ایران تبدیل شده و حتی تا روزگار کنونی نیز دوام یافته است، ضمن تخریب چهره قاجارها از بعد ضعف نظامی و مزمت آنان به دلیل بی‌توجهی به مصالح ملی و وطن‌پرستی، می‌کوشید دستاوردهای دوره پهلوی در ایجاد ارتش ملی و کشوری را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مزیت‌های تأسیس سلطنت پهلوی نسبت به دوران قاجاریه معرفی کند. اما گذشته از آن که این ارتش به گونه‌ای تناقض‌آمیز به جای ارتش ملی یا کشوری، ارتش «شاهنشاهی» خوانده شده است، در تاریخ‌نگاری‌های رسمی مورد بحث هیچ‌گاه به نقاط ضعف بنیادین این ارتش که ناتوانی گسترده و تقریباً مطلق آن در جریان اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ آشکار شد، اشاره‌ای نشده است، نقاط ضعفی که از یک سو حاصل خودکامگی سلطنت پهلوی اول به عنوان پایه‌گذار این ارتش بوده و از سوی دیگر به واسطه سربازگیری‌های آمرانه و

غیرنظام‌مند از سراسر کشور آسیب‌های جبران‌ناپذیری را بر پیکره نظام اجتماعی ایران بر جای گذاشت. نمونه‌هایی از این آسیب‌های مخرب را در برخی تاریخ‌نگاری‌های غیررسمی که تصاویر دردناکی را از اوضاع اسفناک سربازان دوره سلطنت پهلوی اول و دوم روایت می‌کنند، می‌توان دید، (برای نمونه‌ای از این نوع تاریخ‌نگاری‌های غیررسمی در باب ارتش شاهنشاهی ن.ک حکیم‌الهی، ۱۳۲۷) آسیب‌هایی که بیش از هر چیز حاصل و برآیند تأکید بر وفاداری ارتش و بدنه آن به نظام سلطنت و شاهنشاه بودند تا کشور، و آن چه هم که تحت عنوان وطن‌پرستی بر آن تأکید می‌شد، بیش از هر چیز شاه‌دوستی و شاه‌پرستی را مد نظر داشت و دنبال می‌کرد و از همین روی ساختار و بدنه این ارتش هیچ‌گاه نتوانست به طور کامل به صورت ارتشی ملی درآید و در نهایت نیز وفاداری ظاهری آن به نظام سلطنت و شخص شاهنشاه با گریز لایه گسترده‌ای از سران ارتش و سربازان پادگان‌ها در جریان انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به سهولت شکسته شد.

در هر حال، قدیمی با ارائه تصویری به کلی منفی و ناامیدکننده از دوره قاجار و از طریق برقراری پیوند نژادی اغراق‌آمیز میان رضا خان با ادوار باستانی ایران، ظهور پهلوی اول و ایجاد ارتش واحد شاهنشاهی را رمز تجدید حیات و بقای ایران در معرفی کرده و بدین شکل مشروعیت ملی سلطنت پهلوی را در تاریخ‌نگاری رسمی آن دوران رسمیت می‌بخشد:

«میهن عزیز باستانی ما ایران در ورطه مخوف و هائلی يك باره به پرتگاهی سوق داده می‌شد که نام و نشانی از وی باقی نماند. استقلال ایران وطن عزیز ما در معرض خطر و نابودی قرار گرفته بود. چنگال‌های دژخیمان اجنبی در رگ و ریشه این سرزمین چون خلد برین به طوری فرو رفته بود که هیچ روزنه امیدی را نوبید نمی‌داد. میهن پرستان دانشمند و رجال کهن سال ایران دوست که کشورهای اروپا را دیده و سرنوشت و شور میهن‌پرستی آنان را شنیده و مشاهده کرده بود، این احوال را می‌دیدند و دست بر روی دست سائیده، آه اسف و حرمان از نهاد برمی‌آوردند، هیچ چاره‌ای برای نجات ما در وطن نمی‌دیدند، خون دل می‌خوردند از این که میهن عزیزشان دیری نخواهد پایید از هم متلاشی و تجزیه گردیده، هر قسمتی از آن به کام نهنگی خون‌خوار فرو خواهد

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۶۹

رفت. کار از کار به کلی گذشته بود. در چنین احوالی خون پاک ساسانی در عروق يك فرد ایرانی پاک نژاد و اصیل که در ماوراء البرز با گونه‌های گلگون به سلامت زیسته، در گردش بوده و داستان‌های شاهنامه فردوسی و میهن پرستی آنتی‌ها و دوره عظمت روم و کشور گول در دوره سلطنت ورسن ژتوریکس را خوانده، در آفتاب زرین و کوهسار و دامنه‌های دریایی جبال بلند البرز پرورش یافته بود، بر این اوضاع اسف بار و بی حالی هم میهنان می‌نگریست. دشت و دمن [و] کوه و دریا و سبزه و چمن هر بهار به بهار عزم راسخ او را در نجات میهن تأیید می‌کرد تا بالاخره دست از آستین ساسانی برآورده، خشمگین و دمان مشکلات را به قدری ناچیز شمرد که يك باره برای نجات میهن عزیز خود قیام کرد. روح بزرگ او از کنج قزاقخانه برای تسلط بر بیگانگان و محو و نابودی میهن فروشان و نجات بیچارگان به احتجاج برخاست.» (تأکید از اصل کتاب است.) (قدیمی، ۱۳۲۶: ۴۶-۴۵)

این دیدگاه و رویکرد در دیگر آثار و کتاب‌هایی که با موضوع تاریخ تحولات ارتش ایران در دوره پهلوی به نگارش درآمده‌اند نیز به صورت رویه‌ای غالب و ثابت به چشم می‌خورد، (به عنوان نمونه ن. ک. کاظمی و البرز، ۲۵۳۵) و حتی به عنوان دیدگاه شخص پهلوی دوم هم در آثاری که به قلم شجاع الدین شفا و به نام محمدرضا شاه پهلوی تألیف شده‌اند، مطرح شده است:

«انقلاب ایران [انقلاب سفید] يك ضرورت تاریخی بود، برای این که جامعه ایرانی را از صورتی قرون وسطایی به صورت يك جامعه پیشرو و کوشای جهان امروز درآورد، همچنان که کودتای سوم اسفند ۲۴۷۹ ضرورتی تاریخی بود، برای این که اصولاً کشور مستقلی به نام ایران در روی نقشه دنیا باقی بماند. بدون چنین کودتایی اساساً وجود جامعه‌ای حاکم بر سرنوشت خود در این سرزمین اثری نمی‌ماند، ولی بدون انقلاب اجتماعی ایران نیز این جامعه امکانی برای جبران عقب ماندگی همه جانبه خویش از جهان مرفقی نمی‌یافت. بنیان‌گذاری کشوری نو به نام ایران عصر جدید و پی‌ریزی جامعه‌ای نو به نام جامعه پیشرو و انقلابی ایران، دو شرط الزامی برای انتقال تاریخی

ملت ما از مرحله انحطاط به سرمنزل پرشکوه تمدن بزرگ بود [..] دورنمای وضع ایران در آخرین سال‌های آن دوران [سال‌های پس از جنگ جهانی اول]، تصویر واقعی کابوس وحشتناکی است که شاید حتی نقاشان هنر مدرن نیز که متخصص تجسم آشفته‌گی‌ها هستند، آن چنان که باید قادر به ارائه آن نباشند. در آن هنگام تقریباً هیچ یک از عناصر سازنده جامعه ایرانی، چه در صورت مادی و چه در چهره اجتماعی آن، نبود که نشان شوم این انحطاط بر آن هویدا نباشد. از نظر سیاسی، مدت‌ها بود که دیگر ایران جز به صورتی تشریفاتی کشوری مستقل به حساب نمی‌آمد. نفوذ دائمی و روزافزون سیاست‌های خارجی و مسابقه آن‌ها در تحصیل منابع بیش‌تر به سود خود و به زیان ملت ایران، در سال ۱۹۰۷ به قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و در سال ۱۹۱۹ به قرارداد تحت‌الحمایگی ایران توسط انگلستان منجر شده بود. دولت‌های مرکزی چنان ضعیف و متزلزل بودند که حتی در داخل پایتخت کشور نیز قدرت اعمال اختیارات قانونی خویش را نداشتند. در فاصله پانزده ساله آغاز مشروطیت تا سوم اسفند ۲۴۷۹، ۵۱ کابینه به روی کار آمد که در ۳۳ مورد عمر آن‌ها کم‌تر از صد روز بود، و در چند مورد عمر برخی از آن‌ها حتی به یک هفته هم نرسید. ارتش و ژاندارمری و پلیس تقریباً وجود خارجی نداشت، و بالطبع از امنیت داخلی و خارجی نیز خبری نبود. نیروی نظامی ایران از مثنی سرباز تعلیم نیافته تشکیل می‌شد که در بسیار موارد معاش خود و خانواده خویش را از تخم مرغ فروشی یا هیزم‌شکنی و امثال آن تأمین می‌کردند و بابت حقوق خود، آن‌هم فقط در مواقعی که چنین امکانی برای دولت وجود داشت، آجر و خشت دریافت می‌داشتند. در ارتش ایران بیش از چند توپ کهنه و چند صد تفنگ مندرس وجود نداشت، و روحیه افراد آن نیز در حد اعلامی ضعیف بود [..] این تصویر کلی، دورنمای وضع ایران در شب سوم اسفند ۲۴۷۹ بود که مقدر بود همراه با سپیده دم آن، ایران نوزندگی خویش را آغاز کند [..] بدین ترتیب بود که یک بار دیگر معجزه آسا تاریخ ایران ورق خورد و دوران تازه‌ای در حیات ملی ما آغاز شد.» (پهلوی، ۲۵۳۶: ۷۹-۷۱)

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۷۱

و در نهایت می‌توان از روند ضدیت با بناها و آثار قاجاری و تخریب آن‌ها یاد کرد که از جمله و به صورتی تناقض‌آمیز تحت لوای ملی‌گرایی عصر پهلوی توجیه می‌شد و داعیه از بین بردن آثار غیرملی قاجاری را داشت، و حال آن که حکومت پهلوی با تأسیس سازمان‌ها و مراکزی همچون انجمن آثار ملی خود را موظف به حفاظت و صیانت از بناها، آثار تاریخی و موارث ادوار گذشته تحت عنوان «آثار ملی» نشان می‌داد. در این خصوص از جمله یحیی دولت‌آبادی از دولتمردان آن دوره در خاطرات خود ضمن اعتراض شدید به چنین اقداماتی، چنین آورده است:

«لازم است به يك قضیه دیگری که بعد از نهم آبان و پس از تغییر سلطنت روی داد، اشاره نمایم. نظمیۀ تهران پس از خاتمه یافتن سلطنت قاجاریه نه آشکارا و به نام خود، بلکه شبانه به عنوان تنفر داشتن ملت از نام قجر در بعضی از سردرهای عمارت‌های دولتی و یا مؤسسه‌های معارفی و غیره که نام قجر نوشته شده بود، آن‌ها را محو کرد و شروع کرد از عمارت مدرسه سادات که در سردر آن نام سیف الدوله قجر نوشته شده بود که وقف‌کننده آن بنا بود. نگارنده [...] در تأسیس این مدرسه و نگاه‌داری آن رنج بسیار بردم، از شکستن و بردن کاشی‌های وقف‌نامه مدرسه دلتنگ شدم. خصوصاً که دانستم شروع کردن به کاری که در نظر داشتند از این جا نه تنها محض تملق‌سرایی از شاه پهلوی بوده است، بلکه يك غرض شخصی هم در بر داشته است و اساساً کاری ناشایسته بوده است [...] خلاصه پس از آگاهی بر وقوع این واقعه مکتوب سختی به محمد خان درگاهی رئیس کل نظمیۀ نوشتم و این بعد از دیده شدن عین کاشی‌های شکسته شده سردر مدرسه در عمارت کمیسری محل بود از روی اتفاق به توسط یکی از کسان نگارنده [...] کدورت میان نگارنده و رئیس نظمیۀ تا مدت طولانی باقی می‌ماند و در اثر همین قضیه برای اظهار قدرت کردن قسمتی از کاشی‌های سردر مدرسه سپهسالار ناصری راهم که نام ناصرالدین شاه در آن بوده است و با خط جلی زیبایی استاد بی‌نظیر میرزا غلامرضای خوش‌نویس نوشته شده است و در حکم گوهر گران بها بود و هم

۷۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

قسمتی از کاشی‌های سردر مسجد شاه تهران را که باز به خط خوش نوشته شده بود، به مناسبت نام فتحعلی شاه قاجار بر می‌دارند و معلوم نمی‌شود آن‌ها را چه کردند.»
(دولت‌آبادی، ج ۴، ۱۳۶۲: ۴۰۲-۴۰۰)

افزون بر این مورد، موارد متعدد دیگری از تخریب عامدانه آثار دوره قاجار به دستور شخص پهلوی اول نیز در خاطرات مربوط به رجال یا اشراف زادگان قاجاری ثبت شده است (برای نمونه ن. ک فرمانفرمایان، ۱۳۸۳: ۶۴، ۹۳، ۱۲۶-۱۲۴) و علاوه بر آن عکس‌های گوناگونی نیز از آثار قاجاری در حال تخریب یا تخریب شده در دست است که از ابراز بیزاری به ظاهر ملی‌گرایانه حکومت پهلوی نسبت به سلسله قاجار به عنوان عناصری غیرملی و غیرایرانی حکایت می‌کنند. (برای ملاحظه نمونه‌هایی از عکس‌های مذکور ن. ک صانع، ۱۳۶۹: ۱۶۷؛ و برای بحث و بررسی بیش‌تر درباره ارزش، اهمیت و کاربرد عکس‌های تاریخی دوره قاجار و از جمله عکس‌های مربوط به تخریب بناهای آن دوره ن. ک Tarafdari, ۲۰۱۵)

نتیجه‌گیری

ملی‌گرایی دوره پهلوی تأثیرات عمیق و ماندگاری بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر پهلوی بر جای گذاشت و رویکرد و خطی مشی به خصوصی را به سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های آن دوره بخشید. ضدیت با قاجار که شکل طبیعی آن می‌توانست تنها حاصل کنار رفتن يك سلسله و روی کار آمدن سلسله‌ای جدید باشد، به واسطه غلبه ایدئولوژی ناسیونالیسم بر فضای فکری و سیاسی آن عهد، رنگ و بویی بیش از پیش سیاسی یافت و در ملی‌گرایی عصر پهلوی که در خدمت مشروعیت بخشی به این حکومت درآمد بود، به طور گسترده جلوه‌گر شد. در این میان، فضای تاریخ‌نگاری چه در اشکال علمی آن و چه به صورت‌های تبلیغاتی یا سفارشی و شعاری، بیش از هر عرصه دیگری به خدمت تأمین مشروعیت ملی برای سلطنت پهلوی درآمد. آثار تاریخ‌نگار آن دوره برای تدارک و تثبیت مشروعیت مذکور، از يك سو کوشیدند پیوندی دودمانی میان تبار شخص پهلوی اول با سلسله‌های باستانی ایران برقرار کنند، و از سوی دیگر در صدد برآمدن با نكوهش اغراق‌آمیز

نموده‌هایی از تصویر قاجاریه در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره پهلوی / ۷۳

سلسله قاجار، حکومت پهلوی را به صورت حاکمیتی ملی و برآمده از اراده، خاستگاه و مطالبات ملی ملت و کشور ایران به تصویر کشید. نمونه‌های بررسی شده در جستار حاضر تلاش گسترده و سفارشی حکومت پهلوی در تخریب وجه و کارنامه سلاطین قاجار با هدف اعتباربخشی به حکومت پهلوی و توجیه ضرورت براندازی حکومت قاجاریه را به خوبی به نمایش می‌گذارند. این تلاش‌ها همچنان و در روزگار حاضر نیز به صورتی گسترده از سوی حامیان سلطنت پهلوی با هدف مشروعیت و اعتباربخشی به آن سلسله ادامه دارد، و به خوبی عمق و تأثیر تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه مزبور در جهت‌دهی و هدایت افکار عمومی گروه‌های مختلف اجتماعی را به اثبات می‌رساند.

کتاب‌نامه

- پهلوی، محمدرضا، ۲۵۳۶، به سوی تمدن بزرگ، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی و کتابخانه پهلوی.
- حکیم‌الهی، هدایت‌الله، ۱۳۲۷، با من به ارتش بیایید، تهران، نقش جهان.
- دولت‌آبادی، یحیی، ۱۳۶۲، حیات یحیی، ج ۴، تهران، عطار و فردوسی.
- شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۴۶، ایران در دوره سلطنت اعلی حضرت محمدرضا شاه پهلوی، تهران، ابن سینا.
- _____، ۱۳۴۲، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ابن سینا.
- صانع، منصور، ۱۳۶۹، پیدایش عکاسی در شیراز، تهران، سروش.
- فرمانفرمایان، ستاره، ۱۳۸۳، دختری از ایران، ترجمه مریم اعلایی، تهران، کارنگ.
- قدیمی، ذبیح‌الله، ۱۳۲۶، تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران، تهران، سال‌نامه آریان.
- کاظمی، محمد و منوچهر البرز، ۲۵۳۵، تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، تهران، ستاد بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی.
- مجموعه مقالات، ۱۳۱۴، مقالات دانش‌آموزان مرکز ولایات، تهران، چاپخانه مجلس.
- نفیسی، سعید، ۱۳۷۲، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، تهران، نشر بنیاد.
- _____، ۱۳۱۸، پیشرفت‌های ایران در عصر پهلوی (سخنرانی‌های آموزشگاه پرورش افکار، قسمت دبیران)، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار.
- _____، ۱۳۴۴، تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا شاه پهلوی، تهران، شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- Ali Mohammad Tarafdari, 2015, "Photography and Recognizing Historical Changes of the Qajar Era: A New Historical View", in Untold Stories: the socio-cultural life of images in Qajar Era Iran, Ed. By Pedram Khosronejad, Zurich-Berlin, LIT Verlag.

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد: بررسی عملکرد کمیسیون اجتهاد و افتا شورا جهت تایید اجتهاد مجتهدین

رحیم روح بخش^۱

چکیده

با شکل‌گیری نظام آموزشی نوین در ایران از اواسط دوره قاجار، نظام آموزشی سنتی دچار چالش شد. در این چالش به تدریج آموزش مکتبخانه‌ای یکسره رخت بر بست و علی‌رغم مقاومت طی چند دهه در برخی مناطق از جمله روستاها، به تدریج مغلوب مدارس جدید شد. اما در این میان شاخه مهم آموزش سنتی یعنی آموزش حوزوی پایه‌پای نظام آموزشی نوین حرکت کرد و علی‌رغم برخی فراز و نشیب‌ها به حیات خود ادامه داد. اما بعدها به خصوص در دوره پهلوی به ویژه عصر پهلوی دوم این مسئله پیش‌آمد که سازوکارهایی برای رسمیت بخشیدن به نظام آموزش حوزوی تدوین و تصویب شود. این مقاله از نوع توصیفی و به روش کتابخانه‌ای حاکی است که در دوره پهلوی دوم با تشکیل کمیسیونی در شورای عالی فرهنگ (۱۳۴۶-۱۳۱۷) با عنوان کمیسیون اجتهاد و افتا، سیاست‌گذاران فرهنگی کشور اجازه‌نامه اجتهاد مجتهدین شیعی را معادل دیپلم آموزش جدید به رسمیت شناخته و با اعطای گواهی به این دسته از مجتهدین، امکان بهره‌برداری از برخی مزایای آن را فراهم کردند.

واژگان کلیدی:

شورای عالی فرهنگ، کمیسیون اجتهاد و افتا، اجتهاد، مصوبات

مقدمه

به نظر می‌رسد با تحولاتی که در اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران عصر قاجار رخ داد، نیاز به مدرسه به عنوان مطالبه بخشی از عناصر فرادست جامعه مطرح شد. به طوری که با تأسیس «انجمن معارف» در یک دهه قبل از انقلاب مشروطه (۱۳۲۶-۱۳۲۴.ه.ق) توجه به علوم جدید و لزوم گسترش مدارس نوین وجهه همت اعضای این انجمن قرار گرفت؛ نخبگان حامی این جریان به سرعت فعالیت‌ها و برنامه‌های خود را متمرکز کرده و در قالب تأسیس ده‌ها مدرسه، انتشار نشریه، تأسیس کتابخانه و... اقدام به سیاست‌گذاری فرهنگی در قالب این مؤسسات جهت مقبولیت و مشروعیت بخشی به نظام نوین آموزشی برآمدند. این نهاد به تدریج علی‌رغم تغییر عنوان نظیر شورای معارف، مجلس شورای معارف، شورای عالی معارف و... در سال‌های بعد از مشروطه به فعالیت خود ادامه داد. از آن جمله با تصویب دو قانون مهم «قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه» در ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ برابر ۱۲ شهریور ۱۲۸۹ و همچنین «قانون اساسی معارف» در ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ برابر ۹ آبان ۱۲۹۰ در مجلس دوم شورای ملی، فعالیت‌هایی از این نوع از جایگاه و ساختار قانونی بهره‌مند شد.

اما گام اساسی برای ساختارمندی آموزش و اعتبار جایگاه حقوقی نظام نوین آموزشی، تصویب قانون «شورای عالی معارف» در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۰۰ در دوره چهارم مجلس شورای ملی بود. این قانون عرصه را برای وضع قوانین و مقررات آموزشی توسط رجال معارف پرور فراهم کرد. به طوری که شورای عالی معارف به همت همین رجال اولین جلسه رسمی خود را در هفتم مهر ۱۳۰۱ تشکیل داد. این شورا در سال ۱۳۱۷ به شورای عالی فرهنگ و سپس در سال ۱۳۴۶ به شورای عالی آموزش و پرورش تغییر نام داد. شورای مذکور تا کنون به فعالیت خود ادامه داده و سیاست‌گذاری فرهنگی در دهه‌های نخست فعالیت خود و آموزشی (آموزش و پرورش) در پنج دهه اخیر را به عهده داشته است.

در این مقاله یکی از کمیسیون‌های شورای عالی فرهنگ (۱۳۴۶-۱۳۱۷) یعنی نقش و عملکرد «کمیسیون اجتهاد و افتا» مورد بررسی قرار می‌گیرد. بازکاوی جایگاه و فعالیت‌های

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۷۷

این کمیسیون مستلزم طرح یک مقدمه درباره تبیین مختصر تاریخچه شورای عالی معارف / فرهنگ / آموزش و پرورش و فعالیت های آن در ساختار کلی نظام حقوقی و آموزشی کشور است تا از این طریق، جایگاه صورت مذاکرات و ماهیت مصوبات آن روشن شود.

الف) تاریخچه شورای عالی معارف / فرهنگ

شورای عالی معارف (۱۳۱۷-۱۳۰۱) را می توان به عنوان نهادی دولتی به منظور سیاست گذاری متمرکز آموزشی تلقی کرد. در واقع فعالیت های این شورا بود که با سیاست گذاری کلان و اتخاذ تصمیمات و مصوبات اساسی، پایه ساختار نظام نوین آموزشی متمرکز را بنیان گذاشت. قانون شورای عالی معارف در اسفند ۱۳۰۰ از تصویب مجلس شورای ملی گذاشت. البته پیش از آن نیز نهادهایی مشابه آن تحت عناوین «انجمن معارف» از ۱۲۷۵ ش، «شورای معارف» از ۱۲۷۹ ش، مجلس معارف در این عرصه فعالیت می کردند. اما به طور رسمی «شورای عالی معارف» از ۱۳۰۱، «شورای عالی فرهنگ» از ۱۳۱۷ و بالاخره «شورای عالی آموزش و پرورش» از ۱۳۴۶ به فعالیت پرداختند.

در این میان فعالیت های «شورای عالی معارف» به عنوان مرحله مهم تأسیس و نهادسازی نظام نوین آموزشی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا آغاز فعالیت دوره طولانی این مقطع شورای عالی تقریباً یک سال بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قدرت یابی تدریجی رضاخان طی چهار سال تصدی وزارت جنگ و سپس نخست وزیری می باشد. به طوری که فعالیت شورا در این دوره را می توان، «دوره تأسیس» نام گذاشت. کما این که مصوبات این دوره از شورا نیز در راستای سیاست های تمرکزگرایانه دیوان سالاری عصر رضاشاهی نیز تلقی می شود. البته ناگفته نماند که حوزه فعالیت و تصمیمات متخذه شورا در چهار دهه نخست (شورای عالی معارف و فرهنگ) بسیار فراتر از وزارت آموزش و پرورش فعلی بود. به طوری که عرصه های سیاست گذاری آن شامل بعضی وزارتخانه ها و سازمان های فعلی نظیر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت آموزش عالی، سازمان اوقاف، و به طور کلی تمام نهادها و سازمان های فرهنگی، هنری، آموزشی، علمی امروزی را شامل می شد. به هر حال این شورا از آغاز تأسیس بی وقفه (به استثنای حدفاصل بهمن ۱۳۵۴ لغایت مهر ۱۳۵۸) تا کنون تشکیل

۷۸ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

جلسه داده که مجموعه جلسات آن بیش از دو هزار جلسه اعم از صورت مذاکرات و صورت مصوبات می باشد. ناگفته نماند که شمارش جلسات صورت مذاکرات، در طول قریب یک صد ساله فعالیت شورا، سه بار به شرح ذیل از عدد یک شروع شده که می توان به اختصار دوره فعالیت شورا و تعداد جلسات آن را در قالب جدول ذیل ارائه داد:

ردیف	عنوان شورا	دوره فعالیت	شماره جلسات	تعداد جلسات هر دوره	تعداد کل جلسات
۱	شورای عالی معارف	شامل دو دوره اول: از مهر ۱۳۰۱ تا پایان ۱۳۰۲ دوم: از آغاز ۱۳۰۳ تا مهر ۱۳۱۷	دوره اول از جلسه ۱ تا ۵۳ دوره دوم از جلسه ۱ تا ۳۷۶	دوره اول ۵۳ جلسه دوره دوم ۳۷۶ جلسه	۴۲۹ جلسه
۲	شورای عالی فرهنگ	از مهر ۱۳۱۷ تا مرداد ۱۳۴۶	از جلسه ۳۷۷ تا ۱۱۴۴	۷۶۷ جلسه	۷۶۷ جلسه
۳	شورای عالی آموزش و پرورش	شامل دو دوره اول از آغاز ۱۳۴۷ تا بهمن ۱۳۵۴ دوم از مهر ۱۳۵۸ تا کنون	دوره اول از جلسه ۱ تا ۱۵۷ دوره دوم: از جلسه ۱۶۱ تا جلسه ۱۰۱۰ (اسفند ۱۴۰۰)	دوره اول: ۱۵۷ دوره دوم: ۸۴۹	۱۰۰۶ جلسه

البته ناگفته نماند که شمارش جلسات شورای عالی آموزش و پرورش بعد از انقلاب در تداوم جلسات شورا در قبل از آن می باشد.

به این ترتیب، تا قبل از انقلاب (تا ۱۹ بهمن ۵۴)، ۱۵۷ جلسه تشکیل شد و دنباله آن بعد از انقلاب، (اولین جلسه شورا در تاریخ ۱۳۵۸/۷/۸ تشکیل شد) تداوم یافت که تا کنون (سال ۱۴۰۰) تعداد جلسات آن به بیش از ۱۰۰۰ جلسه رسیده است. بنابراین تعداد کل جلسات بیش از ۲۰۰۰ جلسه می باشد. البته این تقسیم بندی صرفاً مبتنی بر شمارش آغازین هر مرحله جدید فعالیت (جلسات) می باشد. شاید تقسیم بندی مطلوب مصوبات را بتوان بر اساس همان سه دوره عناوین شورا (معارف، فرهنگ، آموزش و پرورش) قرار داد که البته دوره سوم خود

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۷۹

به دو دوره قبل و بعد از انقلاب تقسیم می‌شود. به هر حال مجموعه این صورت مذاکرات و مصوبات به ترتیب در قالب دست‌نوشته و تاپی در آرشیو مرکز اسناد شورای عالی آموزش و پرورش نگه‌داری و در اختیار پژوهشگران قرار می‌گیرد.

شاید بتوان در یک تقسیم‌بندی کلی محورهای عمده صورت‌جلسات و مصوبات این شورا را در چهارده موضوع اصلی به شرح ذیل برشمرد:

۱. اساسنامه‌های مراکز آموزشی اعم از مدارس، دانشسراها، آموزشگاه‌ها و ...
۲. نظامنامه‌ها و آئین‌نامه‌های امتحانات، نشریه، شهریه، مدارس، اجتهاد، استخدام، اعطای مدال و ...
۳. برنامه‌های درسی و جداول و ساعات تدریس هفتگی کتب درسی مقاطع مختلف
۴. شورای عالی، کمیسیون‌ها و دبیرخانه شورای عالی معارف، فرهنگ و آموزش و پرورش
۵. مجوزهای شرکت در امتحانات و نحوه ادامه تحصیل
۶. تربیت معلم، دانشسراهای مقدماتی و عالی
۷. مدارس وابسته به وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها
۸. ارزشیابی مدارک تحصیلی خارجی و دوره‌های داخلی
۹. مجوز تأسیس مدرسه و آموزشگاه
۱۰. مجوز چاپ کتاب و نشر روزنامه و مجله
۱۱. مجوز صدور گذرنامه و پروانه تحصیلی
۱۲. اعطای نشان و مدال
۱۳. مجوز اجتهاد و افتا
۱۴. سایر مصوبات نظیر شهریه مدارس، صدور گواهینامه تحصیلی، تعیین رشته و ...

ب) کمیسیون اجتهاد و افتا شورای عالی فرهنگ

چنان‌که گذشت در شورای عالی معارف/فرهنگ، چندین کمیسیون به منظور رسیدگی به برخی از وظایف و مأموریت‌های شورا تشکیل شد. یکی از این کمیسیون‌ها «کمیسیون اجتهاد و افتا»، بند ۱۳ شرح وظایف شورا در فوق، بود که در دوره دوم شورا یعنی شورای عالی فرهنگ

۸۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

تشکیل و تصمیماتی اتخاذ نمود. البته در شورا کمیسیون‌های دیگری تقریباً مشابه آن فعالیت داشتند. از آن جمله برخی از این کمیسیون‌ها وظیفه داشتند ارزش مدارک علمی تحصیلی را با مدارک رسمی نظام آموزشی کشور تطبیق داده و تایید یا رد کنند. مثلاً در موردی مشابه فعالیت‌های کمیسیون اجتهاد و افتا، در سال ۱۳۴۸ دو کمیسیون به منظور تعیین ارزش تحصیلات خارجی با عناوین «کمیسیون تحصیلات متوسطه» و «کمیسیون تحصیلات فنی و حرفه‌ای» در شورای عالی آموزش و پرورش با عضویت سه نفر بنا بر پیشنهاد وزیر آموزش و پرورش و تصویب شورا تشکیل شد، که بر اساس ماده ۳ از فصل اول «آئین‌نامه تعیین ارزش تحصیلات خارجی» وظایف آن دو کمیسیون عبارت بود از: «رسیدگی به صحت مدارک تحصیلی مدرسه‌های خارجی و تعیین ارزش و تطبیق آن‌ها با مراحل تحصیلی در ایران براساس معیارها و ضوابط مصوب شورای عالی آموزش و پرورش». در این آئین‌نامه تأکید شده بود: «کمیسیون‌ها توجه خاص به شرایط ورود به هر یک از رشته‌های مربوط و برنامه تحصیلی و مواد درسی و مدت تحصیل آن رشته خواهند نمود.» (آرشیو شورای عالی آموزش و پرورش، جلسه ۴۱، مورخ ۱۳۴۸/۸/۳۰)^۱

بر این اساس برای آشنایی با وظایف و اختیارات «کمیسیون اجتهاد و افتا» و به خصوص چگونگی شکل‌گیری آن، باید به سراغ آئین‌نامه‌های مربوطه رفت. اما قبل از ورود به این بحث، اشاره به این نکته ضروری است که در دوره رضاشاه، صرف نظر از اقدامات مربوط به قانون اتحاد شکل لباس و مجوز عمامه، در شورای عالی معارف اقدامات و تکاپوهای چندی نیز در خصوص تعیین ارزش مدارک تحصیلی طلاب، مجتهدین و به خصوص مدرسین حوزوی به عمل آمد که اسناد و مدارک آن‌ها در قالب صورت مذاکرات و مصوبات شورا آمده است، از آن جمله تدوین و تصویب مقررات و قوانینی نظیر آئین‌نامه تعیین کلاس و تکلیف طلاب علوم دینی، ارزش گواهینامه‌های مدرسی، گزارشات کمیسیون مأمور رسیدگی به درخواست مدرسین، مقررات کلی امتحانات مدرسین، ارزشیابی استخدامی گواهینامه‌های

۱. لازم به توضیح است که در تمام ارجاعات درون متنی این مقاله ارجاع به صورت مذاکرات و مصوبات شورا به شکل (آرشیو، شماره جلسه، مصوبه) خواهد بود که پژوهشگران برای دسترسی به متن هر یک از این مصوبات می‌توانند به واحد اسناد شورای عالی آموزش و پرورش مراجعه کنند.

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۸۱

مدرسی، پروگرام تحصیلی طلاب اهل سنت و جماعت و ... که بازکای آن‌ها نیاز به یک مقاله جامع مستقل دارد. کما این که آن نوشته می‌تواند مقدمه‌ای برای تبیین فعالیت‌های «کمیسیون اجتهاد و افتا» تلقی شود.

به هر حال در پی سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و ایجاد فضای باز سیاسی، نیروهای مذهبی به فعالیت در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی روی آوردند. یکی از این عرصه‌های فرهنگی، انتشار نشریه بود. لذا در سال ۱۳۲۱ تقاضاهایی از سوی برخی از روحانیون صاحب اجتهاد برای اخذ مجوز انتشار نشریه به شورای عالی فرهنگ رسید. برای رسیدگی به تقاضاهایی از این نوع، شورا در اولین جلسه خود در سال جدید که به ریاست دکتر علی‌اکبر سیاسی وزیر وقت فرهنگ تشکیل شد، مذاکره و تصمیم گرفت «کمیسیونی مرکب از آقایان سید مهدی لاهیجی [مجتهد جامع الشرایط عضو شورا]، بدیع‌الزمان فروزانفر و دکتر عبدالحمید زنگنه [از دیگر اعضای وقت شورا] در اداره کل نگارش وزارت فرهنگ [به عنوان پیشنهاد دهنده طرح] تشکیل و مقرراتی راجع به این که چه نوع از تصدیق‌های اجتهاد و از کدام مراجع تقلید قابل قبول است تنظیم و تدوین نموده، نتیجه را به شورای عالی فرهنگ بفرستند تا مطرح و تصمیم شایسته اتخاذ شود.» در ادامه این پیشنهاد تأکید گردیده «تصدیق‌های اجتهاد که تا کنون درخواست کنندگان امتیاز روزنامه یا مجله به آن اداره کل تسلیم کرده‌اند در همین کمیسیون مطرح و نتیجه برای طرح در شورای عالی فرهنگ به دبیرخانه ارسال گردد.» (مصوب جلسه ۴۵۸، مورخ ۱۳۲۲/۱/۲۳)

به دنبال این مصوبه، کمیسیون مذکور تشکیل و در پی برگزاری جلساتی پیشنهاد نمود: «... اشخاصی که دارای تصدیق‌های اجتهاد از مراجع تقلید هستند چون دارای معلومات کافی می‌باشند و در قانون نظام وظیفه هم این نوع تصدیق‌ها از جهت معافیت، معادل لیسانس شناخته شده، [مجتهدین] برای احراز شایستگی علمی در روزنامه‌نگاری محتاج به رایه مدارک علمی دیگر نبوده و می‌توانند امتیاز روزنامه یا مجله را گرفته و مدیر یا سردبیر باشند.» این پیشنهاد در شورا مورد تأیید و تصویب قرار گرفت. (مصوب جلسه ۴۵۹، مورخ ۱۳۲۲/۲/۲۷)

۱. اعضای کمیسیون در سایر ادوار فعالیت شورا در قالب جدولی در ادامه مقاله آمده است.

حاصل سخن این که به نظر می‌رسد داستان شکل‌گیری کمیسیون اجتهاد در شورای عالی فرهنگ به این ترتیب بود که نخستین بار در پی درخواست یکی از مجتهدین جهت صدور مجوز انتشار نشریه، مجوز اجتهاد وی در شورا مطرح و مورد بررسی قرار گرفت. به تدریج و در شرایط خاص فضای باز سیاسی و افزایش مطالبات عناصر و گروه‌های ذی‌نفوذ اجتماعی از جمله نیروهای مذهبی، مطالبه‌گیری‌هایی از این نوع افزایش یافت. به طوری که اعضای شورا برای پاسخ‌گویی و رسیدگی به این تقاضاها، درصدد چاره برآمده و طی بررسی‌ها و مذاکرات «کمیسیون رسیدگی به اجتهاد» را به عنوان یکی از کمیسیون‌های زیرمجموعه شورا تشکیل دادند. فعالیت این کمیسیون در طی سه دهه فعالیت خود با عنایت به شرایط سیاسی و نوع تعامل مراجع و علما با نظام سیاسی دچار فراز و نشیب‌هایی شد. ولی از بررسی سیر تاریخی فعالیت آن به خصوص در عرصه بررسی، تایید مجوز اجتهاد و افتا و بالاخره صدور گواهینامه‌های تصدیق اجتهاد و افتا معلوم می‌شود که علی‌رغم این ناملازمات، فعالیت آن با آرامش و تدبیر تداوم یافته است.

بر این اساس، مذاکرات شورا حاکی است کمیسیون مذکور تحت عنوان دقیق «کمیسیون رسیدگی به اجازه‌های اجتهاد» به تدریج با درخواست‌های چندی از سوی مجتهدین حوزوی برای تصدیق اجتهاد آن‌ها مواجه شد. اما روند بررسی‌ها نشان داد که برای تایید آن مجوزها نیاز به اطلاعات بیش‌تر و البته برخی تمهیدات اولیه است. این مشکلات در بررسی نخستین تقاضاها از جمله در مورد درخواست‌های دو تن از علما آقایان هاشم پزشکی‌زاده از کاشان به علت ابهام در محتوای مجوز برای تشخیص درجه اجتهاد و حسن مظاهری به خاطر کافی نبودن مدرک تحصیلی بروز کرد و تقاضای نامبردگان مورد موافقت قرار نگرفت. (مصوبات دو جلسه ۴۸۵ مورخ ۱۳۲۳/۲/۱۹ و ۴۸۶ مورخ ۱۳۲۳/۲/۲۶) لذا به تدریج اهمیت و گستره ماموریت و اختیارات کمیسیون آشکار شد. زیرا بررسی محتوا، ابعاد، شمولیت و ... مجوزهای اجتهاد و افتا امری تخصصی و لازمه آن اشراف بر نظام آموزشی سنتی، مراجع تقلید و مراجع افتا و مدرسین حوزه‌های علمی شیعه و اهل سنت، دوره‌های تحصیلی حوزوی و ... بود. برای این منظور در جلسه اخیر شورا مقرر گردید برای «تعیین ارزش علمی» مجوزهای اجتهاد و

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۸۳

افتا «از طرف کمیسیون آئین‌نامه‌ای تنظیم و در صورت لزوم فهرست مراجع تقلید را به آن نیز ضمیمه [نمایند] و برای تصویب به شورای عالی فرهنگ ارسال دارند تا در شورا مطرح و پس از موافقت برای تصویب به هیئت وزیران تقدیم و پس از ابلاغ برطبق آن رفتار شود.» (مصوب جلسه ۴۸۶، مورخ ۱۳۲۳/۲/۲۶) ضمن این که مقرر گردید سایر درخواست‌های تایید اجتهاد و افتا نیز منوط به تدوین آئین‌نامه مذکور گردد. که در پی طرح مقرر گردید تایید مجوزهای اجتهاد و افتا در قالب فرمت خاص با ذکر مشخصات شناسنامه‌ای متقاضیان صادر گردد. به نظر می‌رسد این روش برای نخستین بار در مجوز صادر شده برای تقاضای سید جواد خونساری برای تصدیق اجتهادش، مورد استفاده قرار گرفت. متن مجوز نامبرده به این شرح صادر شده است:

«رای کمیسیون رسیدگی به اجازه‌های اجتهاد/ اجازه فتوی راجع به آقای سید جواد خونساری دارنده رونوشت شناسنامه شماره ... مورخ ... صادره از ... متولد سال ... مطرح و رای مزبور مشعر بر این که مدارک ارائه داده شده اجازه اجتهاد/ اجازه فتوی تشخیص داده شده و صادره از مراجع تقلید/ مراجع فتوی می‌باشد، تایید و مقرر گردید گواهینامه اجتهاد/ گواهینامه اجازه فتوی به نام مشارالیه صادر گردد.» (مصوب جلسه ۴۹۲، مورخ ۱۳۲۳/۵/۱۵)

ضمن این که در جلسه بعد مقرر گردید به جای کلمه «گواهینامه» از کلمه «اجازه» در متن مذکور استفاده شود. (مصوب جلسه ۴۹۳ مورخ ۱۳۲۳/۶/۱) که بر این اساس به ترتیب کلمات «گواهینامه اجتهاد» و «گواهینامه اجازه فتوی» به کلمات «اجازه اجتهاد» و «اجازه فتوی» تبدیل شد. با این توضیح که حدود پنج سال بعد با یک تغییر دیگر کلمه «اجازه فتوی» به کلمه «مدرك فتوی» تغییر یافت.

به این ترتیب دقت و تسریع در تدوین و تصویب آئین‌نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد و افتا ضرورت یافت. لذا از این جلسه تا چهار ماه بعد، اعضای کمیسیون طی جلسات و مذاکراتی کلیات آئین‌نامه را تدوین و بعد از بررسی بندهای آن، آئین‌نامه مذکور در یکی از جلسات شورا به ریاست دکتر محمود افشار معاون وقت وزیر فرهنگ با مفاد ذیل به تصویب شورا رسید:

آئین‌نامه رسیدگی به مدارك اجتهاد

برای اجرای بند ۱ و تبصره ۱ ماده ۱۲ قانون اصلاح قانون نظام وظیفه مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ آئین‌نامه ذیل وضع می‌شود:

ماده اول، همه ساله برای رسیدگی به مدارك اجتهاد و فتوی کمیسیونی در دی ماه آن سال از طرف شورای عالی فرهنگ انتخاب خواهد شد.

ماده دوم، کمیسیون لااقل از سه تن از اعضای شورای عالی فرهنگ که یکی از آنان مجتهد عضو شورا است، مرکب خواهد بود.

ماده سوم، همه سال فهرستی از مراجع مسلم تقلید^۱ و فتوی را کمیسیون تهیه نموده به استحضار شورای عالی خواهد رسانید.

ماده چهارم، هرگاه اجازه اجتهاد و یا فتوی مورد تردید باشد، کمیسیون تحقیقات مقدماتی به عمل خواهد آورد. پس از تحقیق هرگاه بر تردید خود باقی ماند داوطلب مکلف است که مدرکی دال بر تأیید اجازه خود از مراجع تقلید یا فتوی مجدداً تحصیل و ارائه نماید.

ماده پنجم، کلیه اشخاصی که از تاریخ تصویب قانون مصوب دهم دی ماه ۱۳۰۷ تا شهریور ماه ۱۳۲۰ اجازه در دست دارند چنان که به کمیسیون مراجعه کنند کمیسیون باید برطبق ماده چهارم آئین‌نامه رفتار نماید. (مصوب جلسه ۵۰۵، مورخ ۱۳۲۳/۹/۲۵)

بعد از تصویب این آئین‌نامه در جلسه بعدی شورا تأکید گردید «بسته به نظر وزارت فرهنگ تصویب آئین‌نامه رسیدگی به مدارك اجتهاد پس از تصویب شورای عالی فرهنگ، نیازی به تصویب در هیئت وزیران ندارد و لذا به همان نحو تصویب قابل اجراست. (مصوب جلسه ۵۰۶، مورخ ۲۳/۱۰/۱۶) اشاره به این نکته مربوط به مطلب مصوبه جلسه ۴۸۶ مورخ ۱۳۲۲/۲/۲۶ بود که در آن به ضرورت تصویب آئین‌نامه مذکور در هیئت وزیران اشاره شده بود.

کلیات آئین‌نامه حاکی است که تأیید اجتهاد متقاضیان، علاوه بر مسئله درخواست مجوز نشریه با موضوع مهم نظام وظیفه عمومی آنان ارتباط دارد. به تعبیری با این گواهی تصدیق، مجتهدین از نظام وظیفه معاف می‌شدند، که البته پیش از آن نیز این معافیت به اشکال

۱. اسامی مراجع تقلید منتخب کمیسیون در ادامه مقاله در قالب جدولی آمده است.

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۸۵

دیگر و البته با محدودیت‌هایی وجود داشت. نکته درخور توجه دیگر این که شناسایی و معرفی مراجع تقلید مسلم که مجوز اجتهاد صادره آن‌ها می‌تواند مورد تایید کمیسیون باشد، اهمیت ویژه‌ای یافت. زیرا با این اقدام عملاً نظام سیاسی به عرصه تایید صلاحیت یک مرجع تقلید ورود پیدا می‌کرد و این امر با عنایت به سابقه تاریخی و تعاملی علما با نظام سیاسی، می‌توانست ابعاد و پیامدهای پیدا و پنهانی دربرداشته باشد.

به هر حال بررسی صورت مذاکرات و مصوبات بعدی شورا حاکی است که آئین‌نامه مذکور در مرحله اجرایی با مشکلاتی مواجه شد و به اصلاحات و الحاقاتی نیاز پیدا کرد. از آن جمله در سال ۱۳۲۹ در جلسه شورا که به ریاست دکتر جزایری وزیر وقت فرهنگ تشکیل شد، «لزوم تجدید نظر در مقررات رسیدگی به مدارك اجتهاد و فتوا» مطرح و بنا بر پیشنهاد دکتر یدالله سحابی، عضو شورا، مقرر گردید: «... کمیونی از آقایان فروزانفر، لاهیجی، دکتر زنگنه، دکتر حسابی و دکتر سحابی [از اعضای شورای عالی فرهنگ] تشکیل شود و آئین‌نامه رسیدگی به مدارك اجتهاد و فتوا را مطالعه و تجدید نظر نموده، نتیجه را برای تصویب به شورای عالی فرهنگ پیشنهاد نمایند.» (مصوب جلسه ۷۵۶، مورخ ۱۳۲۹/۸/۲۱) این کمیسیون در خلال نشست‌های خود، بعضاً تصمیماتی اتخاذ و در جلسه شورا مطرح می‌کرد. از آن جمله لاهیجی عضو مجتهد جامع الشرایط شورا با استناد به بند اول ماده ۶۲ قانون نظام وظیفه در تاکید بر «حکام شرع مجاز به اجتهاد و یا فتوا از مراجع تقلید یا فتوا، حداقل دو تن از مراجع» پیشنهاد نمود «از این تاریخ درخواست آقایانی مورد رسیدگی و تصدیق واقع خواهد شد که اجازه آنان از طرف دو نفر از مراجع شناخته شده صادر گشته باشد.» این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت. (مصوب جلسه ۷۷۳، مورخ ۱۳۳۰/۲/۱) ضمناً در همین جلسه آقای احمد سعیدی به جای دکتر زنگنه که در همان ایام در خلال درگیری‌های نهضت ملی شدن نفت ترور شد، به عضویت کمیسیون اجتهاد و افتا پذیرفته شد.

مصوبه شرط مجوز دو مرجع برای تایید اجتهاد، نخستین بار درباره درخواست یکی از علما به نام مجتبی کمره‌ای اجرا شده و تقاضای ایشان که مجوز اجتهاد یک مرجع را داشت، مورد موافقت قرار نگرفت. (مصوب جلسه ۷۸۱، مورخ ۱۳۳۰/۴/۲۳) اما بررسی صورت مذاکرات

شورا نشان می‌دهد کمیسیون در برگزاری جلسات و پی‌گیری‌های خود تعلل می‌کرد. کما این که ورود شورا به جزئیات مجوزهای اجتهاد نیز امری دشوار بود. لذا در اواخر همین سال در جلسه شورا به ریاست دکتر محمود حسابی وزیر وقت فرهنگ چاره‌ای دیگر اندیشیده شد. به این ترتیب که «مقرر گردید که از این تاریخ مدارک اجتهاد به دانشکده معقول و منقول فرستاده شود تا به هر ترتیبی شورای دانشکده صلاح بداند مدارک نام‌برده را مورد رسیدگی قرار داده و نتیجه را برای طرح در شورای عالی فرهنگ به اداره دبیرخانه ارسال نمایند.» (مصوب جلسه ۷۸۹، مورخ ۱۳۳۰/۱۰/۲۹)

ناگفته پیداست که در آن شرایط خاص سیاسی کشور و آشفتگی‌های ناشی از جریانات سیاسی داخلی و خارجی دوره نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، ورود دانشکده معقول و منقول به عرصه تصمیم‌گیری برای تایید اجتهاد علما، مسایل و معضلات خود را داشت. چنان که دانشکده مذکور بعد از بررسی‌های اولیه و انجام مذاکرات در شورای دانشکده پیشنهادهای مطرح و به شورای عالی فرهنگ ارسال نمود. پیرو آن پیشنهادات و اظهارنظر برخی از اعضای شورا از جمله آقایان سعیدی، ریاضی و فروزانفر، شورا مصوبه ذیل را تصویب نمود:

۱. متن اجازه‌نامه صادره از مراجع تقلید باشد نه این که تنفیذ اجازه غیر باشد.
۲. شماره شناسنامه شخص مجاز در اجازه‌نامه قید شده باشد و وزارت فرهنگ تطبیق آن را با اصل تصدیق کند.
۳. در متن اجازه تصریح شده باشد که به موجب مدارک مثبت مجاز حداقل ۱۵ سال سابقه علوم دینی داشته باشد.

تبصره: همین شرایط نسبت به مدرک فتوی هم معتبر خواهد بود و اجازه فتوا فقط نسبت با اهل سنت معتبر است. (مصوب جلسه ۸۰۵، مورخ ۱۳۳۱/۵/۲۶)

صرف نظر از مفاد مصوبه مذکور، مشکل اصلی در کمیسیون و البته شورای عالی فرهنگ معیارهای تشخیص و ارزش علمی مجوزهای اجتهاد بود. به طوری که به دفعات با ارسال نامه‌هایی به دانشکده معقول و منقول این سؤال مطرح شد «... ارزش مدرک اجتهاد و افتا چیست؟ آیا آن را معادل شش ادبی می‌شناسد یا کم‌تر یا بالاتر از آن؟ تا در صورتی که

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۸۷

معادل یا کم‌تر از ششم ادبی باشد، کمیسیونی تشکیل شود و مقررات خاصی باری این کار تدوین نماید.» (مصوبه جلسه ۸۳۱، مورخ ۱۳۳۲/۳/۱۷). به نظر می‌رسد واگذاری امر تعیین ارزش مدارک اجتهاد به دانشگاه به تدریج این ذهنیت را ایجاد کرد که این مسئولیت اصولاً از عهده شورای عالی فرهنگ، به عنوان متولی نظام آموزش عمومی، خارج بوده و به عهده آموزش عالی و دانشگاه‌ها است. چنان که دکتر محمد معین، عضو شورای عالی فرهنگ، در یکی از جلسات شورا در این امر تردید روا داشته و پیشنهاد کرد «چون مقام و ارزش تحصیلی مدارک اجتهاد و فتوای بیش‌تر از دیپلم کامل متوسطه می‌باشد، باید جهت رسیدگی به آن از صلاحیت شورای عالی فرهنگ خارج است و بایستی شورای دانشگاه به آن‌ها رسیدگی نماید.» به دنبال طرح این پیشنهاد و مذاکرات جلسه مذکور که به ریاست رضا جعفری کفیل وزارت فرهنگ دولت کودتا، فضل‌الله زاهدی، تشکیل شده بود، شورا تصویب کرد «رسیدگی به صحت صدور مدارک اجتهاد و فتوی از مراجع مسلم تقلید و تصدیق مجتهد و مفتی بودن صاحب مدارک (البته بدون تعیین ارزش) به عهده شورای عالی فرهنگ واگذار شد. منتها این مدارک بایستی در کمیسیونی مرکب از چند نفر از آقایان اساتید دانشگاه که در جلسه آینده تعیین خواهد شد، رسیدگی و نتیجه به شوری پیشنهاد شود.» در همین جلسه به آیت‌الله مهدی حائری یزدی، مجتهد جامع الشرایط عضو شورای عالی فرهنگ بعد از مجتهد لاهیجی، مأموریت داده شد تا مقرراتی برای طرز عمل کمیسیون تدوین نماید. (مصوب جلسه ۸۴۱، مورخ ۱۳۳۲/۸/۱۰)

پیرو این مأموریت، حائری آئین‌نامه‌ای تدوین و در جلسه ماه بعد شورا مطرح و طی مذاکراتی به تصویب رساند. بر اساس آئین‌نامه مذکور مقرر گردید برای رسیدگی و بررسی مجوزهای اجتهاد یک «هیئت عالی مطالعات» در شورا با ساختار، اعضاء و شرح وظایف و اختیارات ذیل تشکیل گردد:

آئین‌نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد و فتوی

ماده ۱: در هیئت عالی مطالعات، مجتهد شورای عالی و یکی از علما و مجتهدین مقیم مرکز (با تصویب شورای عالی فرهنگ) برای همکاری در مورد رسیدگی به مدارک اجتهاد و فتوی

شرکت خواهند نمود و کلیه مدارک اجتهاد و فتوی را به معیت سایر اعضا هیئت عالی مطالعات طبق این آئین نامه رسیدگی خواهند نمود.

ماده ۲: هیئت عالی مطالعات فقط به اجازه نامه‌هایی رسیدگی خواهد کرد که مستقیماً از طرف دو نفر از مراجع تقلید که حتماً یکی از آن‌ها از مراجع تقلید معروف و مسلم وقت مقیم مراکز علمی روحانی شیعه (قم، نجف اشرف) است، صادر شده باشد و در مورد اجازه فتوی از طرف دو نفر از مراجع مسلم فتوی اهل سنت و جماعت باشد.

تبصره: اجازه نامه‌هایی که از طرف مراجع تقلید و فتوی که در فهرست منظم به آئین نامه رسیدگی سابق است، صادر گردیده باید به تصدیق و امضاء یکی از مراجع تقلید و فتوی وقت که در ماده ۳ مذکور است، برسد.

ماده ۳: همه ساله فهرست اسامی چهار نفر از مراجع مسلم تقلید شیعه و همچنین اسامی دو نفر از مراجع مسلم فتوی از طرف شورای عالی فرهنگ تهیه می‌شود تا طبق ماده ۲ معمول گردد. تبصره: مراجع فتوی فقط برای فارغ التحصیلان علوم دینی اهل سنت و جماعت اجازه فتوی صادر خواهند نمود.

ماده ۴: کلیه اجازه نامه‌های اجتهاد و فتوی که در شورای عالی فرهنگ رسیدگی می‌شود دارای مشخصات زیر خواهد بود:

۱. سابقه حداقل پانزده سال متوالی تحصیل و اشتغال به علوم دینی از طرف مقام مرجعیت تقلید یا فتوی در متن اجازه نامه تصریح و تصدیق گردد. بنابراین ذکر بینه و سایر قراین ظنیه کافی نخواهد بود.

۲. ضمن تصدیق اجتهاد یا اجازه فتوی صلاحیت تقوی و حسن عمل شخص مورد اجازه نیز تایید و صریحاً تصدیق گردد.

۳. متن اجازه نامه اجتهاد، صریح در اجتهاد مطلق بوده و در مورد اجازه فتوی نیز فارغ التحصیلی علوم دینی شخص مورد اجازه تصریح و تصدیق گردد. بنابراین اجازه نامه‌ای که به نحوی از انحاء مشعر بر تجزی شخص مورد اجازه باشد، قابل طرح و تصویب شورای عالی فرهنگ نخواهد بود.

۴. سن مجاز کم تر از ۲۵ سال نباشد.

ماده ۵: هرگاه اجازه اجتهاد یا فتوی از نظر مشخصات و هویت مجاز یا از نظر مشخصات اجازه نامه که در ماده ۴ مذکور است مورد تردید باشد، هیئت عالی مطالعات پس از تحقیق و مطالعه در امر، هرگاه بر تردید خود باقی ماند، داوطلب مکلف است که مدرکی دال بر تایید و رفع تردید و ابهام از مراجع تقلید یا فتوی تحصیل نماید.

ماده ۶: مدارک اجتهاد و افتایی که در کمیسیون های قبلی مورد رسیدگی واقع شده و به تصویب شورای عالی فرهنگ نرسیده، مشمول مقررات این آئین نامه خواهد بود.

بلافاصله به دنبال تصویب این آئین نامه، شورا در همین جلسه مقرر نمود آیت الله حائری «نسبت به انتخاب چهار نفر مجتهد از مراجع تقلید و دو نفر مفتی و یک نفر مجتهد برای رسیدگی به این قبیل مدارک جهت عضویت در هیئت عالی مطالعات» معرفی نماید تا در جلسه بعدی صلاحیت آن ها بررسی و به عنوان مجتهد به عضویت هیئت مذکور انتخاب شوند. (مصوب جلسه ۸۴۵، مورخ ۱۳۳۲/۹/۲۲) در جلسه بعدی «... از بین پنج نفر که از طرف حضرت آیت الله حائری [برای انتخاب یکی از آن ها به عنوان مجتهد عضو هیئت عالی مطالعات کمیسیون رسیدگی به اجتهاد و افتا] پیشنهاد شده بود اخذ رای به عمل آمد و در نتیجه حضرت آقای سید کاظم عصار استاد دانشگاه انتخاب شدند.»^۱ (مصوب جلسه ۸۴۶، مورخ ۱۳۳۲/۹/۲۹) مذاکرات دو جلسه بعدی حاکی است که آقای سید کاظم عصار از عضویت در هیئت عالی مطالعات خودداری ورزیده و «مقرر شد از نفر دوم پیشنهادی آقای حائری، حضرت آیت الله وحید گلپایگانی مدرس مدرسه سپه سالار دعوت به عمل آید.» (مصوب جلسه ۸۴۸، مورخ ۱۳۳۲/۱۰/۷)

با این احوال به تدریج و در پی مقابله با عناصر ملی گرا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در

۱. گفتنی است که در همین جلسه چهار نفر مرجع تقلید پیشنهادی آیت الله حائری شامل (آقای آیت الله العظیمی حاج آقا حسن بروجردی طباطبایی مقیم قم، آیت الله سید صدرالدین صدر مقیم قم، آیت الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی مقیم نجف و آیت الله سید عبدالهادی حسینی شیرازی مقیم نجف) نیز مطرح و تصویب شد.

نتیجه خروج این عناصر ملی از شورا از جمله آیت‌الله حائری، طرح‌ها و پیشنهادهای کاربردی از این نوع به اغما رفت.^۱ هر چند ساختار و ماموریت کمیسیون اجتهاد و افتا به قوت خود باقی ماند، به طوری که در دهه سی قریب ۲۰۰ مجوز اجتهاد و افتا توسط این کمیسیون بررسی و مورد تصویب شورا قرار گرفت. حال آن که در دهه قبل آمار مجوزهای مورد تایید به ۱۲۰ مورد بالغ می‌شد. (در پایان مقاله فهرست اسامی مجتهدین و سال صدور اجازه اجتهاد آنان آمده است.)

نکته جالب توجه این که حائری یزدی به دنبال خروج از شورا، خود در صدد برآمد مدارک حوزوی اش را برای تایید ارزش علمی آن‌ها به شورا ارسال نماید که به منظور یک مصداق از نوع و اقدام شورا، کلیات آن مرقوم می‌گردد. در بهار سال ۱۳۳۹ «تقاضای آقای مهدی حائری یزدی دایر به تعیین ارزش مدارک علمی خود» به شرح ذیل در شورا مطرح شد (۱). گواهینامه اجتهاد از شورای عالی فرهنگ ۲. گواهینامه‌های سال‌های اول و دوم و سوم رشته منقول صادره از فرهنگ شهرستان قم ۳. گواهینامه مدرسی در رشته منقول با توجه به حکم مورخ ۳۵/۱۰/۲۲ دانشگاه تهران مبنی بر صلاحیت تدریس فقه الحدیث به وسیله اینجانب در دوره دکتری و در این دوره لیسانس دانشکده معقول و منقول و فلسفه موسسه وعظ و تبلیغ با توجه به حکم مورخ ۱۳/۱۱/۱۳۳۱ که عضویت اینجانب را به عنوان مجتهد جامع الشرایط در شورای عالی فرهنگ تعیین می‌دارد. حائری با ارائه این مدارک درخواست نموده «تمنا دارد هر گونه ارزش علمی که برای مجموع مدارک بالا در نظر خواهند گرفت تعیین و تصویب فرمایند.» که به دنبال طرح این موضوع مذاکراتی در شورا به عمل آمد و تاکید شد «نظر شوری بر این است که تعیین ارزش تحصیلی [توسط شورا] مربوط به گواهینامه‌ها و دیپلم‌ها است و تعیین میزان معلومات اشخاص و مقایسه آن با گواهینامه‌هایی که بر طبق شرایط خاصی صادر می‌شود، نیست. بنابراین مدارک اجتهاد آقای حائری مورد تایید می‌باشد، ولی نمی‌توان این مدارک را معادل تحصیلات خاص و معینی که در آموزشگاه‌ها یا مدارس عالیه است برابر شناخت.» (جلسه ۹۸۹، مورخ ۱۳۳۹/۳/۱)

۱. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص ر.ک رحیم روح‌بخش، «کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ»، فصلنامه بررسی‌های نوین تاریخی، سال پنجم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۹۱

با این احوال بررسی صورت مذاکرات شورا نشان می‌دهد که طی سال‌های متوالی بررسی آئین‌نامه‌های مربوط به کمیسیون اجتهاد و افتا مورد اصلاح مکرر قرار گرفته است. کما این که بارها در شورا ضرورت دقت بیش‌تر اعضای کمیسیون جهت بررسی ویژگی‌های مجوزهای صادره مطرح شده است. از آن جمله دکتر علی‌اکبر سیاسی از قدیمی‌ترین اعضای شورا پیشنهاد نمود «بهرتر این است که در اوراق مربوط علاوه بر ذکر مشخصات آنان درج شود که اجازه از چه مرجعی صادر شده و در چه تاریخی صادر شده و خصوصیات دیگری هم که لازم است در این اوراق ذکر شود رعایت گردد.» این پیشنهاد مورد تایید وزیر فرهنگ وقت دکتر پرویز ناتل خانلری قرار گرفت و ایشان نیز تاکید کرد «بسیار نظر خوبی است. همان طور که در باب مدارک تحصیلی دیگر در گزارش‌ها نوشته می‌شود از کجا و در چه تاریخی اخذ شده، در این گواهینامه‌ها هم باید نوشته شود. زیرا بسیاری از آقایان ممکن است در زمان‌های قدیم مدرک اجتهاد یا افتا تحصیل کرده و نیاورده [آورده؟] باشند.» (جلسه ۱۰۴۶، مورخ ۱۳۴۱/۷/۱۵)

بررسی صورت مذاکرات شورای عالی فرهنگ و بعداً آموزش و پرورش (از آغاز سال ۱۳۴۷ شورای عالی فرهنگ به شورای عالی آموزش و پرورش تغییر نام داد و شماره جلسات نیز از یک شروع شد) نشان می‌دهد که طی دو دهه واپسین قبل از انقلاب به ندرت بحثی درباره کمیسیون اجتهاد و افتا مطرح شده، کما این که تایید حدود یکصد مجوز در این دوره که نیمی از آن هم مجوز افتا بوده، نشان می‌دهد اقبال به تصدیق مجوزهای اجتهاد از سوی روحانیون مجتهد کاهش یافته است. شاید شروع نهضت امام خمینی (ره) در آغاز دهه چهل و کاهش مشروعیت نظام سیاسی در بین نیروهای مذهبی در این رویکرد تاثیرگذار بوده است. به هر حال در اواخر همین دوره در خلال یکی از جلسات بررسی مجوز افتا یکی از متقاضیان، بحثی درباره کمیسیون اجتهاد و افتا مطرح شد که «آقای برقی [مجتهد جامع الشرایط عضو شورای عالی آموزش و پرورش؟] متذکر شدند کمیسیون اجتهاد و افتا طبق رویه‌ای که از سابق ملاک عمل بوده است نسبت به سندیت و دلالت مدارک اجتهاد و افتا رسیدگی می‌نماید.» (جلسه ۱۵۵، مورخ ۱۳۵۴/۱۰/۲۱)

۹۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

به هر حال این اظهار نظر، آخرین بحث مربوط به کمیسیون مذکور در شورا بود که کوتاه مدتی بعد از آن شورا تعطیل شد و دوره چهار ساله فترت شورا در پی تحولات انقلاب پیش آمد، تا این که از اواسط سال ۱۳۵۸ مجدداً شورا به فعالیت خود ادامه داد با این تفاوت که در شرایط جدید موضوع رسیدگی به مدارک اجتهاد و افتا از دایره اختیارات آن خارج شد. (جلسه ۱۸۷، مورخ ۱۳۵۹/۱/۳۱) از آن جمله در یکی از جلسات شورا که درباره عضویت آقایان محمد طاهر معیری و دکتر محمدرضا خسروی در «کمیسیون اساسنامه‌ها و آئین‌نامه‌ها و برنامه‌ها» بحث شده، آمده است: «موضوعات مربوط به علوم دینی و طلاب علوم دینی با نظر آقایان دکتر غفوری و دکتر باهنر [در این کمیسیون] مورد بررسی و اظهار نظر قرار گیرد.» (جلسه ۱۶۵ مورخ ۱۳۵۸/۸/۸) به این ترتیب در این مرحله «کمیسیون اجتهاد و افتا» که قبل از انقلاب به مدت سه دهه رسیدگی به امور علوم و طلاب دینی و به خصوص تصدیق اجتهاد علما را به عهده داشت، در ذیل کمیسیون دیگری قرار گرفت. کما این که بررسی صورت مذاکرات شورا نشان می‌دهد که شش ماه بعد مجدداً موضوع وظیفه شورا درباره تصدیق اجازه اجتهاد و افتا مطرح شده و «آقای صافی مدیرکل دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش ضمن ایراد توضیحات در مورد سابقه امر [کمیسیون اجتهاد و افتا] و آرای که از طرف شورا در زمینه گواهینامه مدرسی و امتیازاتی که برای دارندگان گواهینامه‌های اجتهاد و افتا در نظر گرفته شده و...» خاطرنشان کردند: «چون در قانون نظام وظیفه پیش‌بینی شده است این گواهینامه‌ها باید به تأیید وزارت علوم برسد، بنابراین رسیدگی به گواهینامه‌های مذکور به وزارت علوم واگذار شده است و به قرار اطلاع هم در «کمیسیون افتا و اجتهاد وزارت علوم» و هم بررسی سوابق رسمی کردن معلمان مدارس غیردولتی نشان می‌دهد که گواهینامه‌های افتا و اجتهاد را از نظر استخدامی معادل دیپلم متوسطه شناخته‌اند.» (جلسه ۱۸۷ مورخ ۱۳۵۹/۱/۳۱) این اظهار نظر استاد صافی حاکی است که تا سال سوم بعد از انقلاب نیز ارزش اجازه اجتهاد مجتهدین بر پایه همان دوره قبل یعنی دیپلم تلقی شده، ضمن این که تصدیق اجازه اجتهاد و افتا علما نیز از مأموریت شورای عالی آموزش و پرورش خارج و به وزارت علوم واگذار گردیده است.

در پایان این بحث ذکر این نکته که تایید مجوزهای اجتهاد و افتا توسط شورای عالی فرهنگ حائز چه امتیازاتی بود، ضروری است. به تعبیر دیگر مجتهدین و علمای اهل سنت با دریافت تاییدیه و تصدیق اجازه اجتهاد و فتوی، کدام موقعیت‌ها و مشاغل را دارا می‌شدند؟ خوشبختانه در متن آئین‌نامه‌های فوق‌الذکر با صراحت به برخی از این امتیازات اشاره شده است. کما این که در خلال صورت مذاکرات و همچنین در برخی اظهارنظرهای مربوطه، نکاتی در این مورد مطرح شده است.

بر اساس این داده‌ها می‌توان ادعا کرد که مجتهدین با دریافت این گواهینامه می‌توانستند به تمام مشاغلی که دارندگان مدرک دیپلم نایل آیند، برسند. کما این که دستیابی به برخی امتیازات نیز برای آنان میسر می‌شد. از آن جمله مجوز تأسیس دبیرستان و عهده‌دار شدن مدیریت آن (مصوب جلسه ۸۱۴، مورخ ۱۳۳۱/۸/۱۱)، اخذ امتیاز تأسیس دبستان ملی (غیردولتی) و مربی دبستان (مصوب جلسه ۶۹۹، مورخ ۱۳۲۸/۶/۲۶)، [تأکید مجدد] اعطای اجازه تأسیس دبستان و عهده‌دار شدن مدیریت مسئول آن آموزشگاه (مصوب جلسه ۸۵، مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۱)، اخذ مجوز نشریه (جلسه ۴۵۸، مورخ ۱۳۲۲/۱/۲۳)، همچنین بنا به نقل از استاد احمد صافی، اجازه تدریس علوم دینی در مدارس، اخذ امتیاز محضر و بالاخره معافیت از خدمت نظام وظیفه عمومی (جلسه ۱۸۷، مورخ ۱۳۵۹/۱/۳۱ و ج ۹۶۰ مورخ ۱۳۲۲/۱/۲۹) از دیگر امتیازات این گواهینامه‌ها بود. البته ایشان این نکته را هم تأکید کردند «افتا و اجتهاد از نظر استخدامی معادل دیپلم متوسطه شناخته‌اند، اما اصل مسئله یعنی استفاده از وجود افرادی که مدرک تحصیلی ندارند ولی صلاحیت علمی آن‌ها در بعضی از رشته‌ها محرز است، می‌تواند مورد بحث قرار گیرد»^۱.

خوشبختانه در یکی از کتب خاطرات ضمن اشاره به نقش سید کمال‌الدین نوربخش از اعضای کمیسیون اجتهاد و افتا در دهه پنجاه به جنبه شغلی گواهینامه‌های اجتهاد و افتا اشاره شده است. دکتر خلیل رفاهی از وعاظ برجسته اصفهان در قبل از انقلاب در خاطراتش نقل می‌کند: «وضع زندگی طلاب با تنگدستی و سختی مقرون بود... در گذشته به قدری

۱. نشریه شماره ۱۴، شورای عالی آموزش و پرورش، خرداد ۱۳۶۰، صورت مذاکرات شورای عالی آموزش و پرورش در مورد نظام تربیت معلم کشور از تاریخ ۸ مهر ۵۸ الی ۱۶ فروردین ۶۰، ص ۲

دولت‌ها نسبت به روحانیت و مخصوصاً طلاب حوزه‌ها بی‌توجه بودند که مرحوم سید کمال‌الدین نوربخش که از دبیران بسیار متدین تهران بود و کتاب‌های فقه و شرعیات تالیف ایشان روزگار درازی در دبیرستان‌ها تدریس می‌شد و عضو شورای عالی فرهنگ مملکت هم بودند، می‌گفتند با فعالیت زیاد و جدید و کوشش طاقت‌فرسا توانستیم به شورای عالی فرهنگ بقبولانیم که اجازه اجتهاد در شیعه و درجه افتا در تسنن معادل دیپلم ششم هر رشته شناخته شود. به عبارت دیگر مراتب علمی اجتهاد که حداقل ۲۰ سال تحصیل و ریاضت لازم دارد، آن قدر تنزل داده شده بود که حداقل معادل لیسانس ارزش نداشت.^۱ یک نکته قابل توضیح اینکه کمال‌الدین نوربخش در احیای مجدد کمیسیون اجتهاد و افتا ایفای نقش کرده،^۲ وگرنه چنان که گذشت این کمیسیون سال‌ها پیش از عضویت ایشان تأسیس و فعالیت داشت.

نکته دیگر این که بررسی سیر تحولی اعضای کمیسیون اجتهاد و افتا نشان می‌دهد که معمولاً مجتهد جامع‌الشرایط عضو شورا در طول فعالیت آن، عضو اصلی کمیسیون بوده و نقش تعیین‌کننده‌ای در جلسات کمیسیون و بررسی مدارک داشته است. معمولاً دو تن از اعضای غالباً مذهبی و البته بعضاً حوزوی شورا نیز در این کمیسیون عضو بودند. نکته درخور توجه این که مرحوم دکتر یدالله سبحانی علی‌رغم این که دوره‌های طولانی در شورا عضویت داشت،

۱. رفاهی، خلیل، گردش ایام: خاطراتی از حوزه و دانشگاه، داخل و خارج کشور دکتر خلیل رفاهی، تهران، انتشارات مانی، ۱۳۸۲، ص ۸۸ (در همین جا ضروری است که از استاد رسول جعفریان که از سر مهر از چاپ این کتاب خبر داده و آن را در اختیار نگارنده قرار دادند، تشکر کنم).

۲. کمال‌الدین نوربخش در جلسه ۸۰۲ مورخ ۱۳۳۱/۴/۱۵ به عضویت افتخاری شورای عالی فرهنگ نایل آمد. ایشان در این دهه نقش تعیین‌کننده‌ای در تصویب برخی مطالبات نیروهای مذهبی داشتند از آن جمله بنا بر پیشنهاد وی یک روحانی در شورای فرهنگ شهرستان‌ها به عضویت شورا پذیرفته شد. (جلسه ۹۹۶ مورخ ۲۴ مهر ۱۳۳۹) همچنین در تالیف کتب درسی دینی، فلسفه، منطق نیز ایفای نقش کردند. (جلسه ۹۱۷ مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۳۵) بالاخره بارها در خلال مباحث شورا بر ضرورت توجه لازم به تربیت دینی دانش‌آموزان تأکید داشتند. (از آن جمله جلسات ۱۰۰۱ و ۱۰۰۳) به نظر می‌رسد لازم است نقش ویژه دو تن از دست‌اندرکاران شورا یعنی مجتهد لاهیجی به عنوان مجتهد جامع‌الشرایط شورا و نوربخش به عنوان عضو تاثیرگذار کمیسیون اجتهاد و افتا جهت صیانت و ترویج آموزه‌های دینی در نظام آموزشی عصر پهلوی مورد پژوهش مستقل قرار گیرد.

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۹۵

هرگز عضو این کمیسیون نشد. ناگفته نماند که ایشان به همراه استاد احمد صافی تنها اعضای شورای عالی فرهنگ / آموزش و پرورش بودند که هم قبل و هم بعد از انقلاب در شورا عضویت داشتند، به طوری که آنان در احیای شورا بعد از انقلاب نقش اساسی نیز ایفا کردند. در پایان در قالب سه جدول به ترتیب فهرست: اعضای کمیسیون اجتهاد و افتا، فهرست مراجع تقلید مورد تایید شورا و بالاخره فهرست صاحبان اجازه اجتهاد که مجوز آن‌ها در کمیسیون و شورا مورد تایید و تصویب قرار گرفته،^۱ به شرح ذیل ارائه می‌شود.

۱. فهرست اعضای کمیسیون اجتهاد و افتا شورای عالی فرهنگ در ادوار مختلف

ردیف	نام و نام خانوادگی	جلسه شوری	تاریخ جلسه	توضیحات
۱	سید محمد تدین مجتهد لاهیجی بدیع الزمان فروزانفر	۵۰۵	۱۳۲۳/۹/۲۵	تجدید انتخاب نامردگان در جلسه ۵۴۷، مورخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۵
۲	مجتهد لاهیجی بدیع الزمان فروزانفر دکتر عبدالحمید زنگنه	۵۶۰	۱۳۲۵/۴/۱	دکتر زنگنه جایگزین تدین شد
۳	مجتهد لاهیجی بدیع الزمان فروزانفر سید حسن تقی زاده احمد سعیدی دکتر حسابی [دکتر سحابی؟]	۷۰۵	۱۳۲۸/۸/۳	این کمیسیون به پیشنهاد دکتر محمود حسابی و به منظور «تعیین ارزش اشخاصی که دارای درجه اجتهاد یا فتوی هستند رسیدگی نماید» تشکیل شد

۱. گفتنی است که طبق بررسی نگارنده شمارش کل صاحبان اجتهاد و افتا که مجوز آن‌ها در شورا مورد تایید و تصویب قرار گرفته، تعداد ۴۶۵ نفر می‌باشد که از این تعداد، ۲۶۰ نفر دارای مجوز افتا و تعداد ۲۰۵ نفر دارای مجوز اجتهاد می‌باشند. این مقاله صرفاً به موضوع صاحبان اجتهاد اختصاص دارد، انشاء الله در مقاله‌ای دیگر صاحبان افتا نیز مورد بررسی مستقل قرار می‌گیرد.

۹۶ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

۴	احمد سعیدی	۷۷۳	۱۳۳۰/۲/۱	ایشان در پی ترور دکتر زنگنه جایگزین نامبرده در کمیسیون شدند
۵	آقای محمود شهابی	۸۶۵		
۶	سیدرضا برقی سیدکمال الدین نوربخش	۱۷		فقط دو عضو کمیسیون انتخاب شد
۷	۱. سید رضا برقی ۲. سید کمال الدین نوربخش و مراجع مسلم تقلید در قم حضرات آیات الله آقایان سید محمد کاظم شریعتمداری و سید محمد رضا گلپایگانی می باشند.	۸۶	۱۳۵۱/۲/۱۰	در متن مصوبه مراجع تقلید به عنوان عضو کمیسیون ذکر شده اند. با عنایت به این که اعضای کمیسیون خود عضو شورای عالی فرهنگ نیز بودند، این نکته قابل تامل می باشد
۸	جواد مصلح استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران	۸۸	۱۳۵۱/۳/۷	به عنوان سومین عضو کمیسیون

۲. فهرست مراجع تقلید شیعه که اجازه نامه های اجتهاد آن ها از طرف شورای عالی فرهنگ مورد تایید قرار می گرفت.

ردیف	نام و نام خانوادگی (با همان شکل متن مصوبه)	جلسه شوری	تاریخ جلسه	توضیحات
۱	مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۲	مرحوم [صدرالدین] صدر	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶ ۱۳۳۲/۹/۲۹، ۸۴۶	همچنین عضویت در هیئت عالی مطالعات کمیسیون جلسه

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۹۷

ردیف	نام و نام خانوادگی (با همان شکل متن مصوبه)	جلسه شوری	تاریخ جلسه	توضیحات
۳	مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	شورا اجاز اجتهاد مراجع متوفی را معتبر می دانست. جلسه ۹۴۲، ۱۳۳۹/۹/۱۰
۴	مرحوم آقاسید محمدکاظم یزدی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۵	مرحوم حاج شیخ عبدالله مازندرانی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۶	مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۷	مرحوم شریعت اصفهانی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۸	مرحوم حاج شیخ عبدالکریم	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۹	مرحوم آقامیرزا حسین نایی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۱۰	آقاسیابوالحسن اصفهانی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۱۱	آقای حاج آقا حسین قمی	۵۲۲	۱۳۲۴/۴/۱۶	
۱۲	آیت الله آقای حاج آقا حسین بروجردی	۶۰۹	۱۳۲۶/۳/۱۷	همچنین عضویت در هیئت عالی مطالعات کمیسیون جلسه ۱۳۳۲/۹/۲۹، ۸۴۶
۱۳	مرحوم آقای آقا ضیاءالدین عراقی	۶۲۱	۱۳۲۶/۷/۴	
۱۴	آقای حاج شیخ محمدکاظم شیرازی	۶۳۷	۱۳۲۶/۱۲/۲۲	از اجله علمای نجف

۹۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ردیف	نام و نام خانوادگی (با همان شکل متن مصوبه)	جلسه شوری	تاریخ جلسه	توضیحات
۱۵	آقای سید محمود شاهرودی	۶۴۱	۱۳۲۷/۲/۱۱	همچنین تجدید عضویت در جلسه ۹۴۲ مورخ ۱۳۳۶/۹/۱۰، به دنبال فوت آیت الله صدر
۱۶	آقای میرزا عبدالهادی شیرازی	۶۴۱	۱۳۲۷/۲/۱۱	مقیم نجف، همچنین عضویت در هیئت عالی مطالعات کمیسیون جلسه ۸۴۶، ۱۳۳۲/۹/۲۹
۱۷	آقای سید محمد حجت	۶۴۱	۱۳۲۷/۲/۱۱	
۱۸	آقای سید محمد تقی خوانساری	۶۴۱	۱۳۲۷/۲/۱۱	
۱۹	آقای شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا	۶۴۱	۱۳۲۷/۲/۱۱	
۲۰	آقای آقا میرزا ابراهیم اصطهباناتی مشهور به میرزا آقا	۷۱۵	۱۳۲۸/۱۰/۱۰	تجدید عضویت در جلسه ۹۴۲ مورخ ۱۳۳۶/۹/۱۰، به دنبال فوت آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی
۲۱	مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی	۷۱۵	۱۳۲۸/۱۰/۱۰	معروف به کمپانی
۲۳	آیت الله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی	۸۱۱	۱۳۳۱/۷/۱۳	جلسه به ریاست دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ وقت
۲۴	آقای سید جمال الدین گلپایگانی	۸۱۱	۱۳۳۱/۷/۱۳	مقیم نجف، همچنین عضویت در هیئت عالی مطالعات کمیسیون جلسه ۱۳۳۲/۹/۲۹، ۸۴۶

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۹۹

ردیف	نام و نام خانوادگی (با همان شکل متن مصوبه)	جلسه شوری	تاریخ جلسه	توضیحات
۲۵	آیت الله سید محسن حکیم	۱۰۲۹	۱۳۴۰/۱۰/۳	به دنبال فوت آیت الله بروجردی، ایشان جایگزین شدند
۲۶	آیت الله آقای حاج سید کاظم شریعتمداری	۲۳	۱۳۴۸/۲/۳	
۲۷	آیت الله آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی	۲۳	۱۳۴۸/۲/۳	

۳. فهرست اسامی مجتهدینی که اجازه اجتهاد آن‌ها در کمیسیون اجتهاد و افتا شورای عالی فرهنگ مورد تأیید و تصویب قرار گرفته است.

ردیف	نام نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱	سید ابراهیم غفوری	۴۶۶	۱۳۲۲/۶/۱۵	گواهینامه اجتهاد
۲	سید عبدالله مجتهدزاده	۴۸۵	۱۳۲۳/۲/۱۹	گواهینامه اجتهاد
۳	سید جواد خوانساری	۴۹۲	۱۳۲۳/۵/۱۵	گواهینامه اجتهاد
۴	محمد حسین مسجد جامعی	۵۵۸	۱۳۲۵/۳/۲۵	اجازه اجتهاد
۵	محمد حسین محدث خراسانی	۵۷۹	۱۳۲۵/۷/۱۳	اجازه اجتهاد
۶	باقر رزاقی	۵۷۹	۱۳۲۵/۷/۱۳	اجازه اجتهاد
۷	جمال الدین آیت الله زاده شیرازی	۵۹۱	۱۳۲۵/۱۰/۲۱	اجازه اجتهاد
۸	سید صدرالدین محلاتی	۵۹۸	۱۳۲۵/۱۲/۱۷	اجازه اجتهاد
۹	سید عبدالحجبت بلاغی	۵۹۸	۱۳۲۵/۱۲/۱۷	اجازه اجتهاد
۱۰	جواد تارا	۶۰۵	۱۳۲۶/۲/۱۲	اجازه اجتهاد

۱۰۰ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱۱	جلال الدین آیه الله زاده	۶۰۹	۱۳۲۶/۳/۱۷	اجازه اجتهاد
۱۲	هدایت الله کیانی	۶۲۱	۱۳۲۶/۷/۴	اجازه اجتهاد
۱۳	محمد خوانساری	۶۲۱	۱۳۲۶/۷/۴	اجازه اجتهاد
۱۴	عبادی طالقانی	۶۲۱	۱۳۲۶/۷/۴	اجازه اجتهاد
۱۵	مرتضی مدرسی چهاردهی	۶۲۱	۱۳۲۶/۷/۴	اجازه اجتهاد
۱۶	مصطفی مسجد جامعی	۶۴۱	۱۳۲۷/۲/۱۱	اجازه اجتهاد
۱۷	محمد رضا حاتمی	۶۴۳	۱۳۲۷/۲/۲۵	اجازه اجتهاد
۱۸	حسین وحیدی	۶۴۶	۱۳۲۷/۳/۲۲	اجازه اجتهاد
۱۹	سید عبدالحجت بلاغی	۶۴۶	۱۳۲۷/۳/۲۲	اجازه اجتهاد
۲۰	علی شمس حائری	۶۵۶	۱۳۲۷/۷/۳	اجازه اجتهاد
۲۱	مهدی حائری یزدی	۶۶۳	۱۳۲۷/۸/۲۹	اجازه اجتهاد
۲۲	محمد علی معزالدین	۶۷۶	۱۳۲۷/۱۲/۷	اجازه اجتهاد
۲۳	غلامحسین تولیت	۶۸۳	۱۳۲۸/۲/۱۰	اجازه اجتهاد
۲۴	محمد علی جبروتی	۶۸۷	۱۳۲۸/۳/۱۳	اجازه اجتهاد
۲۵	سید محمود قریشی مدیسه	۶۸۷	۱۳۲۸/۳/۱۳	اجازه اجتهاد
۲۶	مهدی سلطان وردی	۶۸۷	۱۳۲۸/۲/۱۱	اجازه اجتهاد
۲۷	سید علاالدین علوی طالقانی	۶۹۱	۱۳۲۸/۸/۲۱	اجازه اجتهاد
۲۸	سید میرزا ضیایی	۷۰۸	۱۳۲۸/۸/۲۱	اجازه اجتهاد
۲۹	سیف الله کلات رستاقی	۷۰۸	۱۳۲۸/۸/۲۱	اجازه اجتهاد

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۱۰۱

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۳۰	شیخ احمد روحانی گلمجانی	۷۰۹	۱۳۲۸/۸/۲۸	اجازه اجتهاد
۳۱	محمد باقر عرفانی	۷۲۱	۱۳۲۸/۱۱/۲۲	مدرک اجتهاد
۳۲	محمد علی مولانا	۷۲۱	۱۳۲۸/۱۱/۲۲	مدرک اجتهاد
۳۳	کریم بطی	۷۲۴	۱۳۲۸/۱۲/۹	مدرک اجتهاد
۳۴	محمد جواد فریدنی	۷۲۸	۱۳۲۸/۱۲/۲۸	مدرک اجتهاد
۳۵	حسین غفاری	۷۲۹	۱۳۲۹/۲/۳	مدرک اجتهاد
۳۶	علی محمد مهاجری	۷۲۹	۱۳۲۹/۲/۳	مدرک اجتهاد
۳۷	محمد کاظم شیرازی	۷۲۹	۱۳۲۹/۲/۳	مدرک اجتهاد
۳۸	محمد فاروقی مدنی	۷۳۱	۱۳۲۹/۲/۲۴	مدرک اجتهاد
۳۹	حسن غروی اصفهانی	۷۳۱	۱۳۲۹/۲/۲۴	مدرک اجتهاد
۴۰	سید محمد علی آیت الله زاده شیرازی	۷۳۱	۱۳۲۹/۲/۲۴	مدرک اجتهاد
۴۱	حسین ازهدی لاکانی	۷۳۱	۱۳۲۹/۲/۲۴	مدرک اجتهاد
۴۲	محمد علی حابری نژاد	۷۳۷	۱۳۲۹/۴/۱۱	مدرک اجتهاد
۴۳	رضا سبط روضاتی	۷۳۷	۱۳۲۹/۴/۱۱	مدرک اجتهاد
۴۴	حاج آقا فرجی	۷۳۷	۱۳۲۹/۴/۱۱	مدرک اجتهاد
۴۵	رضا اختیاری	۷۳۷	۱۳۲۹/۴/۱۱	مدرک اجتهاد
۴۶	محمد رضا ترابی ذاکر	۷۳۷	۱۳۲۹/۴/۱۱	مدرک اجتهاد
۴۷	مهدی نبوی	۷۴۰	۱۳۲۹/۴/۱۱	مدرک اجتهاد
۴۸	موسی جارا الهی	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد

۱۰۲ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۴۹	سید محمد جعفر علوی	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۰	سید مهدی طه نسب	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۱	رضا برقی	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۲	محمد علم آموز	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۳	محمد غروی اصفهانی	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۴	سید محمد ابراهیم آیت الله زاده شیرزی	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۵	سید مرتضی مسلمی موسوی	۷۴۰	۱۳۲۹/۵/۱	مدرک اجتهاد
۵۶	محمود مجتهدی ساوه	۷۴۸	۱۳۲۹/۶/۱۹	مدرک اجتهاد
۵۷	محمد مرعشی	۷۴۸	۱۳۲۹/۶/۱۹	مدرک اجتهاد
۵۸	علی اکبر قدسی	۷۴۸	۱۳۲۹/۶/۱۹	مدرک اجتهاد
۵۹	سید علی علوی قزوینی	۷۴۸	۱۳۲۹/۶/۱۹	مدرک اجتهاد
۶۰	سید ابوالفضل ابن الرضا [برقی]	۷۵۴	۱۳۲۹/۸/۷	مدرک اجتهاد
۶۱	اسدالله خدیوی کاشانی	۷۵۴	۱۳۲۹/۸/۷	مدرک اجتهاد
۶۲	حسن آقا نجفی زاده	۷۵۴	۱۳۲۹/۸/۷	مدرک اجتهاد
۶۳	محمد حسن حکمت یزدی	۷۵۴	۱۳۲۹/۸/۷	مدرک اجتهاد
۶۴	سید عبدالله بهبهانی	۷۵۶	۱۳۲۹/۸/۲۱	مدرک اجتهاد
۶۵	سید رضا ناسویی	۷۵۶	۱۳۲۹/۸/۲۱	مدرک اجتهاد
۶۶	سید محمد تقی صدرالغروی	۷۵۶	۱۳۲۹/۸/۲۱	مدرک اجتهاد
۶۷	سید حسن جزایری	۷۵۷	۱۳۲۹/۹/۵	مدرک اجتهاد

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۱۰۳

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۶۸	باقر اسدی خوانساری	۷۵۷	۱۳۲۹/۹/۵	مدرک اجتهاد
۶۹	قاسم کربلایی رجب	۷۵۷	۱۳۲۹/۹/۵	مدرک اجتهاد
۷۰	ضیاء الدین محلاتی	۷۶۱	۱۳۲۹/۱۰/۴	مدرک اجتهاد
۷۱	کاظم مرعشی	۷۶۱	۱۳۲۹/۱۰/۴	مدرک اجتهاد
۷۲	مهدی مرعشی	۷۶۱	۱۳۲۹/۱۰/۴	مدرک اجتهاد
۷۳	سید مهدی امامی	۷۶۶	۱۳۲۹/۱۱/۲۲	مدرک اجتهاد
۷۴	مرتضی مستجاب الدعواتی	۷۶۶	۱۳۲۹/۱۱/۲۲	مدرک اجتهاد
۷۵	مهدی آقا ؟	۷۶۶	۱۳۲۹/۱۱/۲۲	مدرک اجتهاد
۷۶	علیرضا فیض	۷۶۶	۱۳۲۹/۱۱/۲۲	مدرک اجتهاد
۷۷	سید کمال شریفی	۷۶۷	۱۳۲۹/۱۱/۲۹	مدرک اجتهاد
۷۸	محمد تقی بدخشان	۷۷۳	۱۳۳۰/۲/۱	مدرک اجتهاد
۷۹	احمد میرباقری	۷۷۳	۱۳۳۰/۲/۱	مدرک اجتهاد
۸۰	محمد سعید ابراهیمی محمدی	۷۷۴	۱۳۳۰/۲/۸	مدرک اجتهاد
۸۱	عبدالله ایوبی امیرآبادی	۷۷۴	۱۳۳۰/۲/۸	مدرک اجتهاد
۸۲	شیخ علی شریعتی ساروی	۷۷۵	۱۳۳۰/۲/۲۲	مدرک اجتهاد
۸۳	هادی محقق	۷۷۵	۱۳۳۰/۲/۲۲	مدرک اجتهاد
۸۴	عبدالله شیخ محمدی	۷۷۵	۱۳۳۰/۲/۲۲	مدرک اجتهاد
۸۵	سید مصطفی باقری	۷۷۵	۱۳۳۰/۲/۲۲	مدرک اجتهاد
۸۶	سید محمدرضا علوی حسینی	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد

۱۰۴ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۸۷	حسین سعید سعید تهرانی	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد
۸۸	مهدی محقق	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد
۸۹	یحیی عبادی طالقانی	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد
۹۰	عباس مهاجرانی	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد
۹۱	سید محمد مرتضوی	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد
۹۲	احمد مقدسی	۷۸۱	۱۳۳۰/۴/۲۳	مدرک اجتهاد
۹۳	عبدالله فریقی	۷۸۳	۱۳۳۰/۵/۱۷	مدرک اجتهاد
۹۴	سید جلال شریفی	۷۸۹	۱۳۳۰/۱۰/۲۹	مدرک اجتهاد
۹۵	سید ابراهیم میلانی	۷۹۹	۱۳۳۱/۳/۶	مدرک اجتهاد
۹۶	یوسف ایروانی غروی	۷۹۹	۱۳۳۱/۳/۶	مدرک اجتهاد
۹۷	عبدالحسین ذوقی	۷۹۹	۱۳۳۱/۳/۶	مدرک اجتهاد
۹۸	علی مهذب	۷۹۹	۱۳۳۱/۳/۶	مدرک اجتهاد
۹۹	ابوالقاسم رحمانی پزچلویی	۷۹۹	۱۳۳۱/۳/۶	مدرک اجتهاد
۱۰۰	سید شمس الدین احمدی ابهری	۷۹۹	۱۳۳۱/۳/۶	مدرک اجتهاد
۱۰۱	ناصر مکارم [شیرازی]	۸۰۰	۱۳۳۱/۴/۱	مدرک اجتهاد
۱۰۲	حسین واعظ	۸۰۰	۱۳۳۱/۴/۱	مدرک اجتهاد
۱۰۳	محمدعلی صفایی	۸۰۰	۱۳۳۱/۴/۱	مدرک اجتهاد
۱۰۴	محمدعلی برهانی	۸۰۳	۱۳۳۱/۴/۲۲	مدرک اجتهاد
۱۰۵	سید محمد تنوتای	۸۰۳	۱۳۳۱/۴/۲۲	مدرک اجتهاد

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۱۰۵

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱۰۶	محمد حسن سه چهرای	۸۱۷	۱۳۳۱/۹/۹	مدرک اجتهاد
۱۰۷	سید معجبی کمره‌ای	۸۱۷	۱۳۳۱/۹/۹	مدرک اجتهاد
۱۰۸	حسن ملکشاهی	۸۱۷	۱۳۳۱/۹/۹	مدرک اجتهاد
۱۰۹	سید رضی الدین آیت الله زاده شیرازی	۸۴۹	۱۳۳۲/۱۱/۱۱	مدرک اجتهاد
۱۱۰	علی اکبر برهانی	۸۵۱	۱۳۳۲/۱۲/۱۲	مدرک اجتهاد
۱۱۱	مهدی کجوری	۸۵۱	۱۳۳۲/۱۲/۱۲	مدرک اجتهاد
۱۱۲	ضیاء الدین مهدوی	۸۵۱	۱۳۳۲/۱۲/۱۲	مدرک اجتهاد
۱۱۳	محمد حسین حجت الاسلامی	۸۵۱	۱۳۳۲/۱۲/۱۲	مدرک اجتهاد
۱۱۴	اسد الله ابوترابی	۸۵۱	۱۳۳۲/۱۲/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۱۵	سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی	۸۵۲	۱۳۳۳/۱/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۱۶	علی اصغر طباطبایی	۸۵۲	۱۳۳۳/۱/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۱۷	عبدالحسین حائری	۸۵۳	۱۳۳۳/۲/۷	مدرک اجتهاد
۱۱۸	حاج شیخ علی اکبر برهان	۸۵۹	۱۳۳۳/۸/۳	مدرک اجتهاد
۱۱۹	محمد مقدس فریدنی	۸۵۹	۱۳۳۳/۸/۳	مدرک اجتهاد
۱۲۰	مصطفی آشوری	۸۵۹	۱۳۳۳/۸/۳	مدرک اجتهاد
۱۲۱	سید عبدالرسول مهدوی	۸۵۹	۱۳۳۳/۸/۳	مدرک اجتهاد
۱۲۲	سید موسی رهنما	۸۶۵	۱۳۳۳/۱۰/۲۶	مدرک اجتهاد
۱۲۳	میرحسین بحرینی دلجویه	۸۹۳	۱۳۳۴/۹/۵	مدرک اجتهاد
۱۲۴	سید موسی موسوی اصفهانی	۹۱۰	۱۳۳۵/۴/۳	مدرک اجتهاد

۱۰۶ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱۲۵	محمدعلی امینی	۹۲۳	۱۳۳۵/۹/۲۵	مدرک اجتهاد
۱۲۶	مرتضی سیار فقیهی	۹۲۳	۱۳۳۵/۹/۲۵	مدرک اجتهاد
۱۲۷	سید احمد فهری	۹۳۷	۱۳۳۶/۳/۲۶	مدرک اجتهاد
۱۲۸	علی فاضل	۹۳۷	۱۳۳۶/۳/۲۶	مدرک اجتهاد
۱۲۹	محمدعلی فقیهی	۹۳۷	۱۳۳۶/۳/۲۶	مدرک اجتهاد
۱۳۰	مهدی حاج ملاحاجی	۹۳۷	۱۳۳۶/۳/۲۶	مدرک اجتهاد
۱۳۱	سید عبد العظیم ملاسعیدی	۹۴۳	۱۳۳۶/۱۰/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۳۲	سید هادی آیت الله زاده قمی	۹۴۳	۱۳۳۶/۱۰/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۳۳	سید محمد مرتضوی شاهرود	۹۴۳	۱۳۳۶/۱۰/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۳۴	سید ابراهیم خلخالی	۹۴۳	۱۳۳۶/۱۰/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۳۵	شیخ جواد دفومنی الحائری	۹۴۳	۱۳۳۶/۱۰/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۳۶	سید زین العابدین عرفانی	۹۴۳	۱۳۳۶/۱۰/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۳۷	ابوالفضل جوربانی	۹۵۶	۱۳۳۷/۸/۱۱	مدرک اجتهاد
۱۳۸	علی اکبر صبوری	۹۵۶	۱۳۳۷/۸/۱۱	مدرک اجتهاد
۱۳۹	محمد حسین سروش	۹۶۳	۱۳۳۷/۱۲/۱۰	مدرک اجتهاد
۱۴۰	محمد صادق محمدی	۹۶۹	۱۳۳۸/۴/۱۳	مدرک اجتهاد
۱۴۱	عباسعلی حمیدی	۹۶۹	۱۳۳۸/۴/۱۳	مدرک اجتهاد
۱۴۲	سید جعفر جزایری موسوی	۹۷۳	۱۳۳۸/۷/۴	مدرک اجتهاد
۱۴۳	مهدی مهدوی	۹۷۶	۱۳۳۸/۸/۲۳	مدرک اجتهاد

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۱۰۷

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱۴۴	محمد کاظم عترتی کوشانی	۹۷۶	۱۳۳۸/۸/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۴۵	نصرت الله میرزایی	۹۷۹	۱۳۳۸/۱۰/۵	مدرک اجتهاد
۱۴۶	سید شهاب الدین رضوی غروی	۹۷۹	۱۳۳۸/۱۰/۵	مدرک اجتهاد
۱۴۷	محمد حسین ضیایی	۹۸۴	۱۳۳۸/۱۲/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۴۸	سید احمد شهرستانی	۱۰۰۱	۱۳۳۹/۸/۲۹	مدرک اجتهاد
۱۴۹	یدالله حسینیان	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۰	یحیی عابدی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۱	جعفر گوهرپی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۲	محمد تقی مولایی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۳	علی اکبر نجفی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۴	محمد کاظم آیت اللهی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۵	سید علیرضا شیخ الاسلامی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۶	سید محمد رضا فقیه دزفولی	۱۰۲۳	۱۳۴۰/۷/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۵۷	سید حبیب الله میرسعید قاضی	۱۰۴۶	۱۳۴۱/۷/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۵۸	جلال سیادت موسوی	۱۰۴۶	۱۳۴۱/۷/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۵۹	شیخ غلامرضا فقیهی	۱۰۴۶	۱۳۴۱/۷/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۶۰	بیوک مصباحی	۱۰۴۶	۱۳۴۱/۷/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۶۱	قدرت الله لطیفی نسب	۱۰۶۸	۱۳۴۳/۱/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۶۲	سید محمد صادق متقی	۱۰۶۸	۱۳۴۳/۱/۲۳	مدرک اجتهاد

۱۰۸ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱۶۳	حسین گرگانی	۱۰۶۸	۱۳۴۳/۱/۲۳	مدرک اجتهاد
۱۶۴	محمد حسین واسعی	۱۰۸۰	۱۳۴۳/۷/۱۹	مدرک اجتهاد
۱۶۵	خلیل علایی زاویه	۱۱۰۶	۱۳۴۴/۹/۱۴	مدرک اجتهاد
۱۶۶	سید محمود حجتی مقدم چوبری	۱۱۱۸	۱۳۴۵/۲/۱۸	مدرک اجتهاد
۱۶۷	سید محمد کاظم رئیس الساداتی	۱۱۱۸	۱۳۴۵/۲/۱۸	مدرک اجتهاد
۱۶۸	ناصر هیری	۱۱۲۴	۱۳۴۵/۵/۶	مدرک اجتهاد
۱۶۹	رحمان کیانی	۱۱۲۴	۱۳۴۵/۵/۶	مدرک اجتهاد
۱۷۰	بانو حاجیه نصرت بیگم آقا [امین اصفهانی]	۱۱۲۸	۱۳۴۵/۷/۱۰	مدرک اجتهاد
۱۷۱	رضا اصفهانی	۱۱۲۸	۱۳۴۵/۷/۱۰	مدرک اجتهاد
۱۷۲	سید ابراهیم میرباقری	۳۲	۱۳۴۸/۶/۱۶	مدرک اجتهاد
۱۷۳	سید مصطفی احمدآبادی	۳۲	۱۳۴۸/۶/۱۶	مدرک اجتهاد
۱۷۴	محمد خندق آبادی	۳۸	۱۳۴۸/۸/۲۵	مدرک اجتهاد
۱۷۵	محمد علی نجفی کلباسی	۳۹	۱۳۴۸/۹/۱۶	مدرک اجتهاد
۱۷۶	ابوالحسن مصلحی عراقی	۵۳	۱۳۴۹/۳/۳	مدرک اجتهاد
۱۷۷	جعفر صفوی زاده	۵۳	۱۳۴۹/۳/۳	مدرک اجتهاد
۱۷۸	عباس آقا فاضلی بیدگلی	۵۳	۱۳۴۹/۳/۳	مدرک اجتهاد
۱۷۹	محمود زاهدی	۵۳	۱۳۴۹/۳/۳	مدرک اجتهاد
۱۸۰	سید کاظم موسوی	۵۳	۱۳۴۹/۳/۳	مدرک اجتهاد
۱۸۱	سید جعفر شبیری	۵۷	۱۳۴۹/۴/۲۱	مدرک اجتهاد

شورای عالی فرهنگ و تصدیق مجوز اجتهاد / ۱۰۹

ردیف	نام نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۱۸۲	علی اکبر ناطق نوری	۵۷	۱۳۴۹/۴/۲۱	مدرک اجتهاد
۱۸۳	رضا صدر	۵۹	۱۳۴۹/۶/۲۲	مدرک اجتهاد
۱۸۴	عبدالحسین حق پناهان	۵۹	۱۳۴۹/۶/۲۲	مدرک اجتهاد
۱۸۵	احمد عباسی	۵۹	۱۳۴۹/۶/۲۲	مدرک اجتهاد
۱۸۶	سید جمال الدین مرتضوی کرونلی	۵۹	۱۳۴۹/۶/۲۲	مدرک اجتهاد
۱۸۷	ابوالفضل خاکپور کنف گورابی	۵۹	۱۳۴۹/۶/۲۲	مدرک اجتهاد
۱۸۸	سید رضا هاشمی نجف آبادی	۶۲	۱۳۴۹/۷/۱۹	مدرک اجتهاد
۱۸۹	مصطفی دیباجی	۶۲	۱۳۴۹/۷/۱۹	مدرک اجتهاد
۱۹۰	علی ریخته‌گزراده تهرانی	۶۲	۱۳۴۹/۷/۱۹	مدرک اجتهاد
۱۹۱	حسین فومنی الحائری	۷۲	۱۳۴۹/۱۲/۹	مدرک اجتهاد
۱۹۲	سید عبدالمطلب مزارعی	۷۲	۱۳۴۹/۱۲/۹	مدرک اجتهاد
۱۹۳	سید مهدی فقیه موسوی گلپایگانی	۷۴	۱۳۵۰/۱/۲۹	مدرک اجتهاد
۱۹۴	نورالله جبل عاملی	۷۴	۱۳۵۰/۱/۲۹	مدرک اجتهاد
۱۹۵	محمد صالح طاهری	۷۴	۱۳۵۰/۱/۲۹	مدرک اجتهاد
۱۹۶	محمد هادی عبدخدایی	۷۴	۱۳۵۰/۱/۲۹	مدرک اجتهاد
۱۹۷	مصطفی رحیمی حاج آبادی	۷۸	۱۳۵۰/۴/۱۵	مدرک اجتهاد
۱۹۸	سید حسن شریعتمداری	۸۴	۱۳۵۰/۹/۱۴	مدرک اجتهاد
۱۹۹	سید احمد دیباجی	۸۵	۱۳۵۰/۱۰/۱	مدرک اجتهاد
۲۰۰	جلال الدین پورشینخی مریان	۹۹	۱۳۵۱/۸/۲۸	مدرک اجتهاد

ردیف	نام خانوادگی	مصوبه	تاریخ	موضوع
۲۰۱	حمزه مرزنگ	۹۹	۱۳۵۱/۸/۲۸	مدرک اجتهاد
۲۰۲	شمس‌الدین کمالی مریان	۹۹	۱۳۵۱/۸/۲۸	مدرک اجتهاد
۲۰۳	احمد نعمتی	۹۹	۱۳۵۱/۸/۲۸	مدرک اجتهاد
۲۰۴	هادی خسروشاهیان	۱۲۵	۱۳۵۳/۱/۲۵	مدرک اجتهاد
۲۰۵	علی اصغر کرباسچیان	۱۳۸	۱۳۵۳/۹/۱۰	مدرک اجتهاد

نتیجه‌گیری

بررسی چگونگی تأسیس و فعالیت کمیسیون اجتهاد و افتا شورای عالی فرهنگ نشان می‌دهد به دنبال سقوط رضا شاه و سلطنت محمدرضا شاه، در فضای باز سیاسی حاصل از آن نیروهای مذهبی همچون سایر جریان‌های سیاسی، فرصت فعالیت در عرصه‌های مختلف پیدا کردند. یکی از این عرصه‌ها، عرصه فرهنگ بود. آنان موفق شدند با اعمال نفوذ در شورای عالی فرهنگ برخی مطالبات خود را مطرح و تصویب نمایند. یکی از این مطالبات بهره‌برداری از ارزش مدارک علمی حوزوی در نظام رسمی آموزش کشور و بهره‌مندی از امتیازات آن بود.

تشکیل کمیسیون اجتهاد و افتا در شورای عالی فرهنگ در پاسخ به این مطالبه صورت گرفت. این کمیسیون موفق شد طی سه دهه فعالیت حدود ۴۶۵ اجازه‌نامه اجتهاد و افتا را بررسی و ارزش تحصیلی آن‌ها را تصویب نماید. از این مجوزها، تعداد ۲۰۵ اجازه‌نامه متعلق به مجتهدین شیعه و ۲۶۰ اجازه‌نامه متعلق به علمای اهل سنت بود. صاحبان اجتهاد و افتا می‌توانستند در پی تصدیق اجازه‌نامه‌شان، با آن تاییدیه که معادل گواهینامه دیپلم محسوب می‌شد، در تمام مشاغل مربوطه استخدام شوند. البته ناگفته پیداست علماً غالباً در مشاغل فرهنگی نظیر معلمی، اخذ مجوز نشریه، اخذ مجوز مدارس ملی و... فعالیت می‌کردند.

کتاب‌نامه

- آرشیو واحد اسناد شورای عالی آموزش و پرورش، صورت مذاکرات و مصوبات شورای عالی معارف / فرهنگ / آموزش و پرورش (تذکر: تمام ارجاعات مربوط به شماره جلسات شورا در واحد اسناد شورا نگه‌داری و برای بهره‌برداری پژوهشگران، خدمات‌رسانی انجام می‌شود).
- رحیم روح‌بخش، «کودتای ۲۸ مرداد و شورای عالی فرهنگ»، بررسی‌های نوین تاریخی، سال پنجم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۰.
- رفاهی، خلیل، ۱۳۸۲، گردش ایام: خاطراتی از حوزه و دانشگاه، داخل و خارج کشور دکتر خلیل رفاهی، تهران: مانی.
- نشریه شماره ۱۴، شورای عالی آموزش و پرورش، خرداد ۱۳۶۰، صورت مذاکرات شورای عالی آموزش و پرورش در مورد نظام تربیت معلم کشور از تاریخ ۸ مهر ۵۸ الی ۱۶ فروردین ۶۰.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله (۱)

محمود محمدی^۱

چکیده

ناصر پورپیرار در سلسله یادداشت‌های وبلاگی خود در سال ۱۳۹۱، که چند سال بعد در کتاب برآمدن مردم او منتشر شد، ادعا کرد که ناصرالدین شاه هرگز به اروپا نرفته و عکس‌های او در این سفرها مجعول است. در این مقاله، با رجوع به منابع و آرشیوها، به بررسی این مدعا پرداخته شده و نشان داده شده است که نه تنها مدعای پورپیرار نادرست است، بل هیچ کدام از استدلال‌ها و نظرات او درباره نمونه‌هایی که بررسی کرده نیز درست نیست. او دانشی در زمینه عکس و آرشیوهای عکس و تاریخ عکاسی نداشته و به همین دلیل، تفاوت میان عکس اصلی و عکس چاپی را نمی‌داند و دچار اشتباه شده است. علاوه بر این، او حتی اطلاع کافی از تاریخ قاجار و سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و نیز تاریخ و اماکن تاریخی اروپا نداشته است. دلیل اشتباهات او، همین دانش اندک، معلوم نبودن مبانی و روش تحقیق، استفاده از فرضیات بی‌مبنا و نیز مغالطات منطقی است و در مجموع نمی‌توان مطالب او درین باب را علمی خواند.

واژگان کلیدی:

ناصر پورپیرار، ناصرالدین شاه، قاجاریه، عکس، تئوری توطئه

۱. دانشجوی دکتری ایران‌شناسی دانشگاه تهران m.mohammadi2@hotmail.com
بر خود لازم می‌دانم از همکاری مدیریت و کارکنان محترم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تشکر کنم. بسیاری از عکس‌های دوره قاجار را حتی در اینترنت و آرشیوهای خارجی نمی‌توان یافت و در غیاب اصل عکس‌های کاخ گلستان، آرشیو کتابخانه مرکزی بسیار به آماده‌سازی این مقاله یاری رساند.

مقدمه

ناصر پورپیرار از جمله افرادی بود که با داعیه نواندیشی در تاریخ و تأمل در «بنیان» تاریخ ایران، از سال ۱۳۷۹ اقدام به نگارش کتاب‌هایی کرد که به زعم خویش، توطئه تاریخ‌نویسی کلیسا و کنیسه، در ایران و خاورمیانه را برملا ساخته و تاریخ ایران را بر اساس آن چه او «قتل عام پلید پوریم» می‌پنداشت، توضیح دهد.

او در نوشته‌هایش، به بهانه «روش» خود که مدعی بود مرحله به مرحله است و باید «مانده» آگاهی را ذره ذره به حلق «مخاطب بریزد (پورپیرار، بی تا: ۹)، در هر مرحله، ادعاهای جدیدی مطرح می‌ساخت و بخش‌های بیش‌تری از تاریخ ایران را مجعول می‌خواند و آغاز سکونت در این سرزمین را بعد از قتل عام پوریم، به زمان جدیدتری منتقل می‌کرد؛ یک بار بعد از اسلام، یک بار بعد از صفویه، یک بار در دوره قاجار و ناصرالدین شاه؛ و در نهایت حتی خود ناصرالدین شاه و سلسله قاجار را نیز مجعول خواند (پورپیرار، ۱۳۹۴ ب: ۱۰۰). البته ممکن است محافل علمی، مطالب او را که فاقد تحصیلات آکادمیک و تخصص بود، جدی نگیرند، و البته در همین مقاله نیز نشان خواهیم داد که تا حد زیادی حق با آنان است؛ اما از آن جا که این مطالب ممکن است بر افراد غیرمتخصص تأثیر گذاشته و باعث مشکلات فکری برای آنان شود، و از سوی دیگر، جواب ندادن به آن باعث ایجاد شائبه‌های درستی این مطالب برای مخاطبان او شود، به نظر می‌رسد که پاسخ به بخش‌هایی از آن لازم باشد. به ویژه که این مطالب با پیش‌فرض‌های نادرستی نگاشته شده و به دنبال آرمان شهری دست‌نیافتنی، به هویت و منافع ملی ایران ضربه می‌زند و باعث رواج انواع توهمات توطئه و مختل شدن تفکر اصولی، بدبین ساختن مردم نسبت به مراجع و مراکز علمی و به تبع آن، رواج نگرش غیرعلمی و عوامانه می‌شود.

نگارنده سال‌هاست که مطالب پورپیرار را بررسی کرده و پاره‌ای از ایرادهای آن را در ذهن و بر صفحه کاغذ یادداشت کرده است. مقاله «تأملی در چرایی ظهور پدیده پوریم پوپیرار!» نقد و نظری در باب مجموعه تأملی در بنیان تاریخ ایران» (طرفداری، ۱۳۹۹)، محرکی شد که این بخش از مطالب در این جا عرضه شود. اگرچه پیش‌تر نقدهای متعددی بر آثار

پورپیرار وارد شده و نویسندگانی هر یک به سهم خویش پاره‌ای از مشکلات نگرش و نگارش پورپیرار را بیان کرده، مطالب او را فاقد استانداردهای علمی تشخیص داده و بیش از آن را لازم ندانسته‌اند؛ نگارنده که خود شاهد آسیب‌های فراوان روش او در تفکر برخی افراد بوده است، بر خود لازم می‌داند که یک بار دیگر، نمونه‌ای از نوشته‌های پورپیرار را از چند طریق مورد بررسی قرار دهد تا بیش‌تر معلوم شود که آثار او هم از حیث اطلاعات و دانش، هم از لحاظ روش، و هم از دید منطق دچار ایرادهای بزرگ هستند، و بدیهی است که با چنین ایرادهایی، هم خود او به نتایج عجیب و غریب و توهم توطئه می‌رسد و هم کسانی که این مطالب را می‌پذیرند. نگارنده البته مدعی انحصار تاریخ و تاریخ‌نویسی توسط مراکز آکادمیک نیست و معتقد است که حتی افراد خارج از دانشگاه نیز می‌توانند تاریخ‌نگاری کنند؛ اما این کار دارای شروطی مانند داشتن مطالعه و دانش کافی و عمیق، آشنایی با روش‌ها، و تسلط بر منابع است.

در غیر این صورت، نتیجه همانند اظهارات پورپیرار خواهد شد که در این مقاله خواهیم دید. ممکن است کسانی خارج از یک حوزه پژوهشی، به نکات مفیدی اشاره کنند و یا نقدهای سودمندی ارائه دهند که به پیشرفت آن حوزه کمک کند؛ اما از سوی دیگر، پیشرفت و گسترش علوم، باعث برجسته شدن نقش «تخصص» شده است و در چنین وضعیتی، ادعای تاریخ‌نویسی و نظریه‌پردازی در گستره‌ای چند هزارساله و اظهارنظر درباره همه جنبه‌های آن را، همانند آن چه پورپیرار تصور می‌کرد، چندان نمی‌توان چندان جدی گرفت.

باری به منظور بررسی «مشتی از خروار» نوشته‌های پورپیرار، مطالب او درباره سفرهای ناصرالدین شاه را برگزیدیم و از این‌گزینش، دلایلی داشته‌ام:

اول این که پورپیرار خود تصور کرده که این بخش از نوشته‌هایش، یک کشف انقلابی است و به صراحت گفته که به مراتب مهم‌تر از مطالب دیگر اوست (پورپیرار، ۱۳۹۴ الف: ۵۱) و نشان می‌دهد که همه چیز، حتی تاریخ نزدیک و معاصر ایران نیز مجعول است، چه رسد به پیش از آن. به عبارت دیگر، از پوریم تا دو قرن پیش، چیزی در ایران وجود نداشته است (همان: ۵۹). بررسی تاریخ چند هزارساله و چند صدساله مهم است و متخصصان این حوزه

می‌توانند آثار پورپیرار را در آن زمینه نقد کنند؛ اما نقد اظهارات او درباره تاریخ معاصر، واجد اهمیتی به مراتب بیش‌تر است؛ زیرا تأثیر مستقیم در وضعیت کنونی ما دارد. دوم این که پورپیرار به ترتیبی که در همین مقاله خواهیم دید، مدعی تخصص و تسلط به فن عکاسی است و در نوشته‌هایش بسیار از عکس استفاده کرده است. او در مطالبش درباره ناصرالدین شاه، چون تصور می‌کرده که مدعایش بی‌نقص است و معارضی ندارد، با اعتماد به نفس کامل، محتوای ذهن خویش را بیرون ریخته و کاملاً به مخاطب نشان داده که دانشش در زمینه عکاسی در چه سطحی است. بدین ترتیب، مخاطب می‌تواند به خوبی دریابد که وقتی فردی به نام «پورپیرار» را می‌بیند که از عکس استفاده می‌کند و با آن در زمینه خاصی نظر می‌دهد، در واقع با «چه کسی» مواجه است. وقتی با همین نوشته‌هایش مشخص می‌شود که او هیچ دانشی در این زمینه ندارد، مخاطب خواهد دانست که استفاده او از عکس‌ها، در تمام نوشته‌هایش، چه درباره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و مشروطه و دوران معاصر، و چه در بررسی آثار تاریخی و باستانی، در واقع، عملی علمی و آگاهانه نیست، بل خیال‌پردازی است.

درست است که او در مطالب پیشین، مثلاً در کتاب ساسانیان از مجموعه تأملی در بنیان تاریخ ایران نیز از عکس استفاده کرده و مرتکب اشتباهات تأسف‌آوری شده است، اما در آن زمان هنوز تمام محتوای ذهنش را نشان نداده بود و مخاطب تصور می‌کرد آن‌ها فقط «اشتباه» هستند؛ اما در موضوع ناصرالدین شاه متوجه می‌شویم که در حقیقت اشتباهی در کار نبوده، و پورپیرار به دلیل دانش بسیار قلیل در زمینه عکاسی واقعاً تصور می‌کرده که دارد بررسی علمی می‌کند و به همان موارد اشتباه هم اعتقاد راسخ داشته است! این مطلب یک روی دیگر نیز دارد. این که او عامدانه در حال فریب مخاطب بوده است. اما آن چه می‌توان فهمید، این است که این‌ها «اشتباه» و سهواً نیستند. او یا عامدانه دارد مخاطب را فریب می‌دهد، و یا این که به دلیل دانش قلیل در این توهم افتاده که متخصص عکس است! بنابراین با همین بررسی ساده می‌توان تکلیف بسیاری از مطالب او را از همان کتاب‌های نخست

تا یادداشت‌های متأخرش، معین کرد. نگارنده موارد متعددی در نوشته‌های او سراغ دارد که دقیقاً به همین ترتیب، در موضوعاتی چون تاریخ، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، جغرافیا، نسخه‌شناسی، جمعیت‌شناسی و... تکرار می‌شود و او با دانشی قلیل و اطلاعاتی نادرست، نه تنها اظهارنظرهای عجیب می‌کند، بل دیگران را نیز به باد ناسزا می‌گیرد و آن‌ها را توطئه‌گر می‌خواند! این مطالب برای هر اهل فنی واضح و مشخص است، اما برای خود او و پیروانش، نه تنها مشخص نیست، بل حقیقت مطلق جلوه می‌کند! چنان که همین مطالب سست و نادرست درباره‌ی ناصرالدین شاه را کاملاً پذیرفته و حتی پا از آن نیز فراتر گذاشته و تقریباً همه چیز این سرزمین را جعل و دروغ و توطئه پنداشته‌اند.

با ذکر این دو دلیل، باید بگوییم که انتخاب این موضوع برای نقد، به این معنا نیست که نگارنده، یک مطلب ضعیف دلخواه را از انبوه مطالب پورپیرار برگزیده است؛ بل هدفمند و آگاهانه، دست بر مطلبی گذاشته که هم خود پورپیرار مدعی بود از جمله مهم‌ترین نظراتش است، و هم با بررسی آن می‌توان عیار روش و دانش او در تمام مطالبش مشخص کرد؛ زیرا او کم‌وبیش از همین روش در سایر بررسی‌هایش استفاده کرده است. بدیهی است که نگارش نقد بر تمام نوشته‌های او، نیازمند سال‌ها وقت است؛ همچنان که خود او نیز این مطالب را در طول سال‌ها نگاشته بود. امید است که این مقاله بتواند مخاطبان آثار او را وادارد که با تأمل و احتیاط و سخت‌گیری بیش‌تری به نوشته‌های او بنگرند و اگر خواستند هر مدعی او را تکرار کنند، قبلاً آن را بررسی نمایند تا مبادا همانند مدعایی که در این مقاله بررسی می‌شود، چنین بی‌اساس و مایه‌تأسف نباشد. متأسفانه پورپیرار مخاطبان خود را حتی حامل آن اندازه آگاهی ندانسته که لااقل با احتیاط بیش‌تری برای شان بنویسد. به همان ترتیب، کسانی که مطالب او را دنبال می‌کنند نیز تصور کرده‌اند تمام جهانیان نادان و توطئه‌گرند و به همین سادگی، با چند یادداشت و بررسی سطحی، می‌توان مطالب دانشمندان را باطل کرد!

نوشته‌ای که به بررسی حاضر اختصاص یافته بود، طویل و دربرگیرنده‌ی سایر مدعیات پورپیرار در زمینه‌ی عکاسی نیز بود. از جمله درباره‌ی عکس‌های ناصرالدین شاه در ایران، عکس‌های مظفرالدین شاه، و شمار دیگری از عکس‌های متفرقه که پورپیرار مدعی جعل آن‌ها شده

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۱۷

است؛ اما به خاطر محدودیت حجم مقاله، آن چه در ادامه می‌آید، تنها شامل بررسی مدعای پورپیرار در مورد سفرهای ناصرالدین شاه به اروپاست. با این توضیح که سایر مطالب عکس‌شناسی او نیز دارای همین اشکالاتی است که در این بخش به آن پرداخته‌ایم. به طریق اولی، چنان که مشخص شود استدلال و روش و مطالب پورپیرار درباره سفر ناصرالدین شاه به اروپا صحیح نیست، خودبه‌خود معلوم می‌شود که ناصرالدین شاه به اروپا رفته است و یک شاه واقعی بوده است؛ و اگر روش پورپیرار نادرست است و نیز ناصرالدین شاه به اروپا رفته باشد، مظفرالدین شاه نیز توانسته برود و... بگذریم که فیلم‌های سفر مظفرالدین شاه به اروپا و... را نیز در دست داریم و پورپیرار همچنان که خیلی چیزهای دیگر را نمی‌داند، از این فیلم‌ها نیز آگاهی ندارد و به بازی با عکس‌ها و تخیلات خود مشغول است. ادامه این بررسی را به مقاله دیگری موکول خواهیم کرد. در خاتمه مقدمه، با اشاره به اظهارات خود پورپیرار، به سراغ بررسی مدعیات او می‌رویم. وی در یادداشت ۱۳۲ کتاب چهارم از بخش پنجم مجموعه‌ای از کتاب‌های خویش که نام «صفویه» بر خود دارد، درباره کتاب معماری و هنر سرزمین‌های اسلامی می‌نویسد:

«انستیتوی هنر فرانسه، بیش از دو قرن پیش، زمانی که هنوز دوربین نبود، از بیم نابودی کامل، هیئتی از هنرمندان گرافیک و آرتیست‌های رسامی را به سرزمین‌های اسلامی فرستاد، تا از نمونه‌های باقی‌مانده معماری، آرایش داخلی، کار بر چوب و فلز و گچ و مرمر و سنگ و کاغذ و شیشه، کپی‌های کامل و دقیق بردارند. حاصل این اقدام اعجاب‌آور، تدوین کتابی شد با دویست تابلوی رسامی، که قریب ۱۲۰ سال پیش، برای نخستین بار، با نام هنر عرب در فرانسه به چاپ رسید.... بی‌تردید تصاویر بعد، که به نسبت اصل و اریژینال آن بارها کوچک شده، نمی‌تواند زیبایی، دقت و رعایت امانت در کار خالق این رسامی‌ها را به خصوص در جزئیات منتقل کند، اما نگاهی به همین نمای کلی کاملاً معلوم می‌کند که نمایش مراتب سایه‌ها در این کارهای قلمی، امین‌تر و دقیق‌تر و برتر از عدسی دوربین عکاسی عمل کرده است. این سخن را به عنوان هنرشناسی در سطوح فوق‌ممتاز و مدعی‌آشنایی در

۱۱۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

حد اعلای با فن عکاسی و معماری اسلامی عرضه می‌کنم که: هر یک از ۲۰۰ تابلوی موجود در کتاب «هنر عرب» از شاهکارهای رسامی جهان است که بررسی آن‌ها از زوایای گوناگون به کشف رازهای هنر اصیل و انحصاری عرب کمک می‌کند» (پورپیرار، ۱۳۹۴ الف: ۱۱۹۸-۱۱۹۹).

نگارنده قصد دارد مشخص سازد که این «هنرشناس در سطوح فوق ممتاز» و «مدعی آشنایی در حد اعلای با فن عکاسی» واقعاً تا چه اندازه با عکاسی آشناست.

در این مقاله، سعی خواهد شد به عنوان یک مخاطب مستقل، بدون جانب‌داری از پورپیرار یا مخالفان او، با مراجعه به منابع، به بررسی اظهارات پورپیرار پرداخته شود تا معلوم گردد که آیا مدعیات او درست است یا نه. مطالب دیگر پورپیرار و نیز بررسی‌های بیش‌تر خارج از حوصله این نوشتار است، و در آینده می‌تواند بررسی شود و پاسخ به آن‌ها از طرف متخصصان هر حوزه ارجح است. ذکر این نکته را نیز لازم می‌دانم که هدف از این مقاله «نقد» اظهارات پورپیرار است، و در این راه نیز به همان ترتیبی که خود او مدعی بود، به شکل سخت‌گیرانه با مطالبش برخورد شده است؛ تا ببینیم که مدعاهای او تا چه اندازه تاب بررسی دقیق را دارد. سعی کرده‌ام که تا حد امکان فقط بر نقد اظهارات او تمرکز کنم؛ اما گه‌گاه نیز که واقعاً اظهارات او را بسیار بی‌پایه و توهین به شعور مخاطب یافته‌ام، از نقد و پاسخ به سبک خود او نیز دریغ نکرده‌ام. اعتبار ادامه نظرات پورپیرار درباره ناصرالدین شاه و دوره قاجار نیز همانند مطالبی است که در این نوشتار بررسی شده و ان شاء الله در بخش دوم این مقاله منتشر خواهد شد.

مختصری در باب عکس و تاریخ عکاسی در ایران

از جمله مشکلاتی که پورپیرار با آن روبه‌رو بوده، آشنایی بسیار اندک با عکاسی و تاریخ عکاسی است. او شناختی از ناصرالدین شاه و اکثر عکاسان دوره قاجار نداشته و تصور کرده که جمعی یهودی مشغول عکس انداختن و دست‌کاری عکس بوده‌اند! واقعیت این است که هم حکایت عکس انداختن ناصرالدین شاه در منابع شناخته شده است؛ هم عکاسان خارجی و داخلی آن دوره؛ و هم حتی کتب آموزش عکاسی. پژوهش‌های مختلفی در این

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۱۹

باره در دست است و کتاب‌های عکس نیز منتشر شده است. می‌دانیم که عکاسی با سه سال فاصله از آغاز آن در جهان، وارد ایران شده است و گفته می‌شود که اولین عکس‌ها به شیوه داگرتیپ^۱ در زمان سلطنت محمد شاه قاجار، توسط ژول ریشار، در سال ۱۲۶۰ق/ ۱۸۴۴م در تهران از شاه و درباریان تهیه شده که اکنون در دست نیست؛ اما این فن، شگفتی و علاقه بسیار ناصرالدین میرزا، ولیعهد جوان قاجار را برانگیخت. وی هم به نقاشی علاقه داشت و هم به عکاسی. نه تنها خود عکاسی می‌کرد، بل حامی این هنر نیز بود و به ترویج آن در میان درباریان و مردم می‌پرداخت. او دوره‌ای طولانی از زندگی خود را به عکاسی پرداخته و پیشرفت عکاسی در ایران در سال‌های اولیه‌اش، مدیون حمایت و توجه این شاه قاجار است (طهماسب پور، ۱۳۸۱: ۱۷-۲۱ و ۵۲-۵۸). ناصرالدین شاه خود عکاسی را از فرانسیس کارلهیان (کارلیان)^۲ فرانسوی آموخت که در سال ۱۲۷۵ق/ ۱۸۵۸م وارد ایران شد. ناصرالدین شاه یکی از ساختمان‌های کاخ را به عکاس‌خانه اختصاص می‌دهد که «عکاس‌خانه مبارکه همایونی» نام می‌گیرد (همان: ۲۴-۲۵).

از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در دوره قاجار برای آموزش عکاسی نوشته شده است، می‌توان به فوتوگرافی اشاره کرد که تاریخ نگارش آن به قبل از ۱۲۷۰ق/ ۱۸۵۳م بازمی‌گردد (طهماسب پور، ۱۳۸۱: ۲۴). در دوره ناصرالدین شاه، عکس‌های بسیار درباره موضوعات متفاوت، از شاه و درباریان و صاحب‌منصبان گرفته تا اماکن مذهبی ایران و عراق، آثار باستانی و تاریخی، شهرها و مناطق ایران، ساخت‌وساز و تعمیرات در کاخ و حتی از زندانیان و مشاغل مختلف تهیه شده است. دستاوردهای عکاسی دوره ناصری فراوان و حتی در تاریخ عکاسی جهان پیشرو است. از عکاسان معروف دوره قاجار می‌توان به آقا رضا عکاس باشی، عبدالله قاجار، علی‌خان حاکم (والی)، میرزا ابراهیم عکاس باشی، ابوالقاسم بن محمد تقی نوری، امیر خان جلیل‌الدوله، سلطان اویس میرزا، عباسعلی بیگ، فرانسیس کارلهیان، آنتوان خان سوروگین^۳

۱. Daguerriotype. روشی قدیمی در ثبت عکس که توسط لویی داگرا اختراع و بعدها با روش‌های جدیدتر جایگزین شد.

2. Francis Carlhian (1818-1870)

3. Antoin Sevruguin

۱۲۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

لوئیجی پشه^۱ و لوئیجی مونتابونه^۲ اشاره کرد (همان: ۶۶-۱۱۸).

عکس‌های بسیار زیادی که در دوره قاجار گرفته شده، در آرشیوهای مختلفی در ایران و خارج از ایران نگه‌داری می‌شود. یکی از این آرشیوها، مجموعه کاخ گلستان است که تعداد زیادی از این عکس‌ها را در خود جای داده است. به گفته وب‌سایت این مرکز:

«آلبوم‌خانه کاخ گلستان گنجینه‌ای است از عکس‌های دوره سلطنت پادشاهان قاجار به انضمام آلبوم‌های اهداشده به آنان. این مرکز که سابقه گردآوری آلبوم‌های آن حدوداً به سال ۱۲۶۶ هجری قمری می‌رسد، سابقه‌ای حدود ۱۷۰ سال را دارد. آلبوم‌خانه کاخ گلستان، یکی از غنی‌ترین مجموعه عکس‌های جهان است. در این مجموعه، عکس‌هایی از سفرها، مراسم، تصاویر شخصی از جمله زنان به ویژه همسران شاه را در خود جای داده است. آلبوم‌خانه شامل ۱۵۲۰ آلبوم و حدوداً ۹۰۰۰ شیشه، یکی از مهم‌ترین مخازن دنیا و دومین مخزن عکس و فیلم بعد از (British Museum) در کشور انگلستان می‌باشد. آلبوم‌های مذکور شامل عکس‌های سیاه‌وسفید، رنگی و لیتوگراف و غیره می‌باشد» (<http://www.golestanpalace.ir>).

متأسفانه استفاده از آلبوم‌های این مرکز به راحتی برای همگان امکان‌پذیر نیست و نیازمند مکاتبه و کسب اجازه و ... است. نگارنده نیز نتوانست مستقیماً از عکس‌های آن در این مقاله استفاده کند. اما خوشبختانه چندین کتاب حاوی تعدادی زیادی از عکس‌های این مرکز چاپ شده است. همچنین نسخه‌ای از عکس‌های کاخ گلستان در مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود. البته باید توجه داشت که اسکن تهیه شده از بعضی عکس‌های آن، کیفیت عکس‌های اصلی را ندارد و برای دیدن عکس‌های باکیفیت‌تر و اطلاع از کیفیت اصلی یا باید به کاخ گلستان مراجعه کرد، و یا به کتاب‌های چاپ شده. تعداد عکس‌های مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بسیار زیاد است.

1. Luigi Pesce

2. Luigi Montabone

قاسم صافی در کتاب فهرست عکس‌های تاریخی ایران می‌نویسد:
متأسفانه دسترسی به آلبوم‌های این مرکز برای همگان امکان‌پذیر نیست و حتی نگارنده نیز نتوانست از عکس‌های آن استفاده کند. نسخه‌ای از عکس‌های کاخ گلستان در مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود که اگرچه کیفیت عکس‌های اصلی را ندارند، تا حدودی قابل استفاده هستند. تعداد عکس‌های این مجموعه نیز بسیار زیاد است.
قاسم صافی در کتاب فهرست عکس‌های تاریخی ایران می‌نویسد:

«عکس‌ها از تنوع مطلب برخوردار است و بیش از بیست هزار و متعلق به بیوتات و خاندان‌های مختلف معیرالممالک، غفاری، حسام‌السلطنه، پاکدامن، و انجمن اخوت و دیگران است و دربردارندهٔ رجال، شخصیت‌ها، نمایندگان، نظامیان و لشکریان، مبارزان و مجاهدان، طبیبان و خوشنویسان، خوانین و درباریان و کسان دربار اعم از آشپز، کتابدارباشی و موزیکچی، کاتب، مستشار، پیشخدمت، وقایع‌نگار و موقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی و اماکن و مناظر و مقابر و مساجد و مدارس و امامزاده‌ها و بازارها و بازاریان، عمارت‌های قدیم، طوایف و البسه مختلف و صاحبان حرفه‌ها، و مراسم شکار و چراغانی، عروسی، شرف‌یابی و غیره در دورهٔ قاجار و کمی پس از آنست و در حقیقت تاریخ مصور اجتماعی - فرهنگی دوره‌ای از تاریخ ایران است و معرف زندگی مردم و امور کشوری و لشکری آنان و روابط ارباب حکومت با آنان و غیر آنان. و ایضاً شامل تصاویری از رجال و وزرا و پادشاهان و تاجران و سفرا و سرکنسولان و مأموران خارجی و رؤسای کشورهای خارج و هم حاوی تصاویر و مناظر و مراقب‌های از آینه‌کاری‌ها و گنبد و گلدسته و صحن و ایوان مبارک حرم امام حسین و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام و مشایخ دیار است» (صافی، ۱۳۶۳: ۱).

اهمیت این مطلب در این است که این کتاب در سال ۱۳۶۳ منتشر شده و اگر پورپیرار با آن آشنا می‌بود و سری به این مجموعه می‌زد، قطعاً متوجه می‌شد که تصور جعل دربارهٔ این حجم عظیم از عکس، تا چه اندازه خام و ساده‌انگارانه است. چنان‌که نگارنده، که این مجموعه را دیده و مدت‌ها صرف بررسی عکس‌ها کرده، چنان تصویری ندارد و به دیگران نیز

توصیه می‌کند که این مجموعه‌ها را ببینند تا دچار چنین توهماتی نشود. تاریخ قاجار و انبوه عکس‌ها و اسناد آن، نیازی به جعل عکس ندارد.

اشکالات کار پورپیرار

به شکل خلاصه، و چنان‌که در این بررسی نیز به عنوان نمونه‌ای از نوشته‌های پورپیرار خواهید دید، بررسی‌های پورپیرار دچار اشکالات زیر است که خوب است مخاطب، پیش از آغاز بررسی حاضر، با آن آشنا باشد. در طول مقاله، نمونه‌های آن را توضیح خواهیم داد.

۱. دانش اندک پورپیرار درباره‌ی مطالبی که به بررسی آن مشغول است.

۲. مشخص نبودن مفروضات پژوهش

۳. مشخص نبودن مبانی و معیار پورپیرار برای بررسی؛ و این که آن‌ها را چه کسی گفته و تأیید کرده است.

۴. استفاده از انواع مغالطات منطقی

۵. کلی‌گویی و عدم دقت

۶. شتاب‌زدگی و ولنگاری و بی‌پروایی در بیان هر نظر سست و نسنجیده

۷. تعمیم شتاب‌زده و نتیجه‌گیری‌های بزرگ، بدون عرضه‌ی شواهد کافی

۸. عدم اطلاع از مبانی تاریخ‌نویسی و بررسی تاریخ، و عدم رعایت موازین علمی. گذشته از عدم رعایت این موازین به طورکلی، او حتی نمی‌داند که تاریخ‌شناسی چیست و چه هدفی دارد. تنها کار او این است که همه چیز را به صرف یافتن کوچک‌ترین ایراد به زعم خود،

۱. پورپیرار، این عدم اطلاع را در همان آغاز اولین کتابش نیز نشان داده است. در این جا با فردی مواجه هستیم که متن مبهمی را با نگاه عاقل اندر سفیه نگاشته و در آن، «تاریخ به مثابه گذشته» را با «تاریخ به مثابه دانش شناخت گذشته» خلط کرده و معلوم نیست که به دنبال چیست. گویی با دشمنی فرضی درآویخته و به جدال با ناآگاهی خویش مشغول است. در مقام یک مورخ، اسناد تاریخی را انکار می‌کند و آن‌ها را «مزاحم» می‌خواند؛ مطلب «کار» را که درباره‌ی دانش تاریخ است، درباره‌ی تاریخ (گذشته) تصور می‌کند و حتی نام ادوارد هالت کار را اشتباه می‌نویسد؛ و با آوردن نقل قول از توین بی، می‌خواهد ورود بدون دانش خود به عرصه تاریخ‌نویسی را موجه جلوه دهد! در نهایت نیز تعریفی از تاریخ می‌دهد که برگرفته از نگاه ماتریالیستی جغرافیا‌باورانه است، پیش از آن که معلوم کند چه کسی پرسیده «تاریخ چیست؟» و منظور او را مراد کرده است! ر.ک پورپیرار، ۱۳۸۵: ۹-۱۸.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۲۳

جعل خواننده و در زباله‌دان می‌اندازد و بدین ترتیب، هیچ سندی برای بررسی تاریخ باقی نمی‌گذارد. این کار منافی ماهیت تاریخ‌شناسی است؛ زیرا ماهیت تاریخ‌شناسی، یعنی بررسی همان اسناد و مدارکی که از گذشته باقی مانده است. کسی که اسناد را انکار می‌کند، درست همانند بنایی است که همه مصالح را دور می‌ریزد. بدیهی است که چیزی نخواهد ساخت و او را نمی‌توان بنا نام نهاد. به همین ترتیب نیز پورپیرار اطلاع‌چندانی از گذشته به ما نمی‌دهد و تنها می‌گوید جعل است! این جواب پرسش مورخ نیست. زیرا مورخ می‌خواهد بداند در گذشته چه اتفاقی افتاده است. گفتن این که «جعل است»، دردی از کسی دوا نمی‌کند و پاسخی به سؤالات ما درباره گذشته نمی‌دهد.

۹. شتاب در نتیجه‌گیری و باز نگذاشتن احتمالات دیگر. او گاهی به صرف یافتن یک اشتباه که بعضاً نیز حاصل درک نادرست خود اوست، فوراً دیگران را جاعل و مزدور می‌خواند و احتمال نمی‌دهد که شاید آن مطلب تنها یک اشتباه انسانی یا چاپی باشد. وی همچنین اختلاف محققان و یا عدم اطلاع دقیق آن‌ها از بعضی حوادث و مطالب را که به دلیل کمبود منبع و سند است، دال بر ساختگی بودن کل مطلب می‌داند! بدیهی است که هیچ مرجع علمی، نه چنین معیارهایی تعیین کرده و نه به رسمیت می‌شناسد.

بررسی مدعاهای پورپیرار

در این بخش به بررسی تمام عکس‌هایی خواهیم پرداخت که پورپیرار آن‌ها را مجعول خوانده است. هر عکس و مدعای پورپیرار را عیناً می‌آوریم و سپس نقد خواهیم کرد. سعی بر این بوده که تا حد امکان، منبع عکس‌ها ذکر شود و معتبر باشند، اما در مواردی محدود نیز دسترسی به منبع معتبر امکان‌پذیر نبوده و عکس‌ها را از اینترنت برگزیده‌ایم. این امر به بررسی ما آسیبی وارد نمی‌کند؛ زیرا پورپیرار خود نیز مقید به منبع معتبر نبوده و اکثر عکس‌هایش را از اینترنت برداشته است؛ پس طبعاً نباید معترض به این مطلب باشد.

اظهارات پورپیرار درباره سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ، به شکل مشخص، از بخش دوم کتاب پایان‌پراکندگی (برآمدن مردم) آغاز می‌شود. وی در عنوان عجیب «مقدمه بیست‌ویک» این کتاب، می‌نویسد:

۱۲۴ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱
 «سفر سه گانه ناصرالدین شاه به فرنگ حتی یک تصویر عکاسی شده ندارد، مگر یکی دو
 نمایه با مشخصات زیر» (پورپیرار، ۱۳۹۴ الف: ۱۵).
 سپس تصویر زیر را بدون هیچ گونه رفرنسی می آورد:



تصویر ۱

اکنون می نویسد:

«در توضیح این عکس می گویند که در سال ۱۳۰۶ قمری که زمان آخرین سفر شاه
 به اروپا است، تمام سلاطین جهان برای دیدار و برداشتن عکس یادگاری از او به
 فرانسه و یا انگلیس سرزیر شده اند، که عکس شماره چهار، شمایل ناصرالدین شاه
 در میان ۲۲ سرکرده اروپا و غیره است. ظاهراً این محفل بزرگان از این مانور معمول
 تشریفات بی خبر بوده اند که میهمان عالی قدر جمع را در میانه تصویر جای دهند،
 نه در گوشه پرت افتاده عکس» (همان: ۱۶).

شاید اولین سئوالی که پیش می آید، این است که «چه کسانی می گویند؟» به عبارت دیگر،
 چه کسانی چنین ادعایی کرده اند و رفرنس این مدعا کجاست؟ پورپیرار ابتدا یک مطلب
 نادرست را بدون ذکر منبع می آورد، یا این که یک فرض نادرست را مبنا می گیرد و شروع

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۲۵

می‌کند به داستان‌پردازی و به شیوه خیاطان داستان معروف «لباس جدید پادشاه»،^۱ طوری خود را متخصص نشان می‌دهد و لفاظی می‌کند که مخاطب ناآگاه تصور کند اگر با مطلب او مخالفت کند، خودش بی‌سواد است و لابد نکته نبوغ‌آمیز پورپیرار را درک نکرده است! ناگفته نماند که این کار، نمونه‌ای از مغالطه «مسموم کردن چاه»^۲ است. ما واقعاً نمی‌دانیم این «داستان» بی‌منبع، که پورپیرار به این تصویر نسبت داده، از کجا آمده و چرا باید معیار قضاوت در مورد تصویر قرار گیرد. محقق واقعی، اولاً مطلب را تا حد امکان، از منابع معتبر می‌گیرد و در این کار، وسواس به خرج می‌دهد؛ و ثانیاً حتی به محض دیدن یک مطلب اشتباه، همان را دستاویز ایده «جعل» قرار نمی‌دهد. هیچ منطق صحیحی وجود ندارد که بتواند به راحتی، از ایراد در یک عکس، «جعل» را نتیجه بگیرد و این نیز خود یک مغالطه است. در همین جا متوجه می‌شویم که مدعای پورپیرار در این نوشته‌اش باطل است؛ زیرا او هیچ مرجعی ذکر نکرده است. آیا هیچ مرجع معتبری، چنان داستانی درباره این عکس گفته و این تصویر را «سند» رفتن شاه به اروپا دانسته است؟!

حقیقت این است که تصویر مربوطه، فقط یک فتومونتاژ^۳ است با عنوان «پانتئون فرمانروایان»^۴ که توسط عکاسی به نام «مارس»^۵ در پاریس قرن نوزدهم ساخته شده است و حاکمان جهان در آن دوره را نشان می‌دهد.^۶ سازنده تصویر مدعی نشده که آن افراد، در سال ۱۸۸۹ در

۱. داستانی مشهور از هانس کریستین آندرسن، نویسنده دانمارکی.

۲. Poisoning the well. ر.ک خندان، ۱۳۸۰: ۱۲۶-۱۲۷.

3. Photomontage

۴. Panthéon des Souverains. پانتئون (Πάνθειον) کلمه‌ای یونانی به معنای «متعلق به همه خدایان» است و به معبدی برای همه خدایان گفته می‌شود که در رم قرار دارد. در این تصویر، به جای خدایان، فرمانروایان قرار گرفته‌اند.

5. H. Marrès

۶. متأسفانه یافتن اطلاعات درباره این تصویر چندان آسان نبود و منبع رسمی چندانی درباره‌اش یافت نشد. منابع غیررسمی مثل ویکی‌پدیا، تاریخ ایجاد تصویر را ۱۸۸۹ یا ۱۸۸۸ گفته‌اند. در نشریه کتابشناسی فرانسه، منتشرشده به سال ۱۸۷۹ نیز مشخصات این تصویر وجود دارد؛ اما برای نگارنده مشخص نیست که آیا منظور همین تصویر است یا نه. ر.ک:

Journal Général De L'imprimerie Et De La Librairie, 1879, Paris, Tome, XXIII, P. 668.

۱۲۶ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

یک محفل حضور داشته و برای دیدار با ناصرالدین شاه رفته اند. این تصویر هیچ ربطی به داستان تخیلی پورپیرار درباره ناصرالدین شاه ندارد که مدعی است «تمام سلاطین جهان برای دیدار و برداشتن عکس یادگاری از او به فرانسه و یا انگلیس سرازیر شده اند». چون پورپیرار یک داستان جعلی ساخته، بعد دچار تناقض هم شده که «ظاهراً این محفل بزرگان از این مانور معمول تشریفات بی خبر بوده اند که میهمان عالی قدر جمع را در میانه تصویر جای دهند، نه در گوشه پرت افتاده عکس!» این تصویر ربطی به داستان پورپیرار ندارد و کسی در این جا اصلاً برای دیدار ناصرالدین شاه نیامده که بخواهد او را در وسط عکس بنشانند! نمونه ای از نسخه اصلی این تصویر در زیر ارائه می شود. مشخصات آن را در سمت چپ تصویر می توانید مشاهده کنید.



تصویر ۲. فتومونتاژ «پانتئون فرمانروایان» (<https://www.photo-carte.com>)

نظیر این فتومونتاژها فراوان است و هنوز نیز مثلاً برای مقاصد مطبوعاتی تهیه می شود. نمونه ای از آن را در زیر می بینید که ادوارد هفتم، پادشاه بریتانیا، و خانواده اش را نشان می دهد. آیا به استناد این تصویر می توانیم مدعی شویم که چون آشکارا ساختگی است، پس ادوارد هفتم اصلاً وجود نداشته و یا این که خانواده اش قلبی بوده اند؟!



تصویر ۳. فتومونتاز شاه ادوارد هفتم و خانواده اش (https://www.alamy.com)

البته اشاره به این نکته نیز خالی از لطف نیست که اگر ناصرالدین شاه به زعم پورپیرار یک آکتور بوده، چگونه در آن تصویر به عنوان یکی از فرمانروایان جهان آمده است؟! یعنی یک آکتور، در نظر سازندهٔ خارجی آن فتومونتاز، هم شأن فرمانروایان جهان شده است! پورپیرار در ادامه، عکس زیر را آورده و می‌نویسد:

«عکس زیر را هم بر جلد کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه به سعی عبدالحسین نوایی و الهام ملک‌زاده آورده‌اند تا حضور شاه در محیط اروپا را القا کند. کفش‌ها و پایین تنهٔ شاه زنانه است، با پاشنهٔ نیمه‌بلند و هواخور پنجه و مجموعه‌ای از استخوان بندی ظریف خانمانه و روزنامه‌ای که قریب ۱۵۰ سال پیش، مملو از تصاویر تبلیغاتی و طراحی مدرن است. شاه بر گلدانی نشسته است که تک شاخه‌های آن از کنار ران او بیرون زده. تمام این بازسازی‌ها محلی از ندیده‌انگاری

۱. پورپیرار در کتابش به صراحت ناصرالدین شاه را یک آکتور خوانده است و منظورش این است که او شاه نبوده و حکومتی نداشته و فقط بازیگری بوده که جاعلان تاریخ ایران (که نمی‌دانیم چه کسانی هستند) بر او لباس می‌پوشانده و از او عکس می‌گرفته‌اند! (پورپیرار، ۱۳۹۴ الف: ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۵). ظاهراً او داستان فیلم سینمایی «ناصرالدین شاه آکتور سینما» را جدی گرفته بوده است!

۱۲۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱
داشت، اگر در سمت راست عکس، کل شکار شده‌ای با شاخ‌های درشت را کنار
دست شاه قرار نمی‌دادند» (همان: ۱۶-۱۷).



تصویر ۴

در همین یک پاراگراف شاهد اشتباهات متعددی هستیم که بهتر می‌دانم آن‌ها را فهرست کنم:
۱. پورپیرار معین نکرد که نوایی و ملک زاده در کجا گفته‌اند که «هدف شان از این عکس
القای حضور شاه در محیط اروپا است»؟
۲. این تصویر، جزئی از طرح جلد کتاب است که در کتب دیگر نیز مرسوم است و از ترکیب
عکس‌ها یا کاریکاتور و ... استفاده می‌کنند. نویسندگان کجا گفته‌اند که «ناصرالدین شاه
چنین عکسی با روزنامه گرفته است»، تا به آن‌ها اتهام جعل بزنیم؟ آیا در متن کتاب، یا
توضیح جلد، چنین چیزی گفته‌اند؟ خیر. اگر نویسندگان کتاب در جایی می‌گفتند که «این

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۲۹

عکس در فلان سال و فلان محل از ناصرالدین شاه گرفته شده»، آن وقت می شد چنان ایرادی مطرح کرد.

۳. آوردن یک تصویر از جلد کتاب، آیا رفرنس محسوب می شود؟! مثلاً اگر همین نویسندگان، در طرح روی جلد کتاب، ناصرالدین شاه را پشت کامپیوتر می نشانند، منظورشان جعل برای ناصرالدین شاه می بود که او را دارای کامپیوتر نشان دهند؟! این همانند تصاویر جلد کتاب های دیگر، فقط یک تصویر است که هوشمندانه خواسته اند عنوان کتاب (روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه) را که شامل دو واژه «روزنامه» (دارای ایهام به دو معنای «کاغذ اخبار» و «روزنوشت») و «ناصرالدین شاه» است، در تصویر روی هم منعکس کنند. کاری که هنر طراح جلد کتاب را نشان می دهد.

۴. این که پورپیرار چگونه متوجه شده که «کفش ها و پایین تنه شاه زنانه است» و شاه درون عکس، «استخوان بندی ظریف خانمانه» دارد، به راستی از عجایب تاریخ نگاری جهان است. من متأسفانه چنین هنری ندارم، و نتوانستم از روی این عکس تشخیص دهم که این پاهای زنانه است. نظر ایشان نیز چون توضیحی برایش نیاورده اند و نگفته اند که چرا و چگونه فهمیده اند که آن پاهای متعلق به یک زن است، فقط یک حدس بی دلیل و لذا باطل است. دلیل حدس نادرست پورپیرار در مورد پیشین، آن است که تصور کرده کفشی که ناصرالدین شاه به پا دارد، به خاطر داشتن «پاشنه نیمه بلند و هواخور پنجه»، حتماً باید زنانه باشد. در واقع خیال کرده که این یک عکس جعلی است که با پایین تنه یک زن و کله ناصرالدین شاه ساخته شده است! وی در «مقدمه بیست و سه»، متوجه اشتباه خود شده که این عکس اصلی نیست، اما از آن جا که با مخاطبش صادق نیست، دست از مدعای خود بر نمی دارد و کار را خراب تر می کند. او با آوردن عکس زیر می نویسد:

«این اصل همان عکس است که بر روی جلد کتاب خاطرات ناصرالدین شاه نصب بود و در یادداشت های پیشین ارائه دادم. در این جا دیگر آن روزنامه را نمی بینیم و از کراوات نیز نشان واضحی نیست. می نماید که عکس را در پله های حیاط کاخ گلستان برداشته و ظاهراً قصد نمایش آخرین شکار قبله عالم نوجوان را داشته اند.

۱۳۰ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

آیا صریح تر با وضوح بیش از این قادریم انعکاس خطوط سیمای یهود را در چهره روشنفکری بومی شناسایی کنیم؟ اگر برای اروپایی وانمودن تصویر، از راه حقه بازی و جعل، در دست ناصرالدین شاه به صورت نمایشی روزنامه می گذارند، پس باید به ادعای سفرهای شاه قاجار به فرنگ، به علت نبود سند، فاتحه خواند و پرسید این جعل مرکب را چه کس یا گروهی مرتکب شده اند؟» (همان: ۲۷).



تصویر ۵

در این جا هم شاهد هیچ گونه رفرنسی نیستیم. پورپیرار که متوجه شده این عکس در اروپا گرفته نشده، به جای این که متوجه اشتباه خود شود و اندکی جست و جو کند یا لااقل از فرد مطلعی پرسد، باز در توهمی دیگر فرو می رود و داستان دیگری می سازد و بعد هم دیگران را متهم به جعل می کند! آن هم وقتی که گفتیم اصلاً جعلی در کار نبوده است. در این جا نیز معلوم نیست به کدام دلیل تصور کرده که «ظاهراً قصد نمایش آخرین شکار قبله عالم نوجوان را داشته اند!» بعد هم می پرسد «آیا صریح تر با وضوح بیش از این قادریم انعکاس خطوط سیمای یهود را در چهره روشنفکری بومی شناسایی کنیم؟». نگارنده در

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۳۱۱

این جا اصلاً دلیلی نمی‌بیند، چه رسد به آن که «واضح» باشد. کدام سیمای یهود، وقتی این جا اصلاً جعلی در کار نیست و شما هم دلیل درستی بر جعل عکس ارائه نداده‌اید؟! آن چه برای من «واضح» است، فقط لفاظی و خیال‌پردازی و فقدان هر گونه دلیل است. بدیهی است که وقتی محقق تصور خودش را معیار قرار دهد و جای «تصویر روی جلد» را با «رفرنس» اشتباه بگیرد، تصور هم خواهد کرد که این کارهای هنری، جعل هستند. بعد هم خود را قهرمان کشف «جعل یهود» خواهد خواند.

اما مشکل پورپیرار در این جا فقط این‌ها نیست. در حقیقت، این عکس نه به زعم پورپیرار در کاخ گلستان، که در پله‌های «کاخ شهرستانک» گرفته شده است. این جایی از کاخ‌های بیرون شهر تهران است که در شمال این شهر قرار دارد و امروزه در محدوده استان البرز است. شاه برای تفریح و شکار به آن جا می‌رفته است و کسانی که با آرشو عکس‌های ناصرالدین شاه آشنا هستند، می‌دانند که تصاویر این حیوانات و بزهای کوهی شکار شده، به دفعات در عکس‌های او موجود است؛ لذا دیدن یک بز کوهی شکار شده در این کاخ تفریحی، تعجبی ندارد.

در ادامه، نمونه‌ای از این تصاویر را می‌آوریم؛ اما فعلاً فقط تذکر دهیم که پورپیرار که مدعی شناخت همه زوایای تاریخ است، حتی با کاخ‌های قاجاری نیز آشنا نیست! وقتی محقق حتی یک سر به کاخ گلستان نزده و معلوم نمی‌کند که این جا کدام پله در کاخ گلستان است، چگونه می‌تواند تاریخ قاجار و عکس‌هایش را بررسی کند؟! ظاهراً او تصور کرده که تنها محل سکونت ناصرالدین شاه، همان کاخ گلستان است و بس! تعجبی ندارد که حضور آن بز کوهی در عکس ذهن او را پریشان کرده است.



تصویر ۶. ناصرالدین شاه در شهرستانک (منبع: طریقی، ۱۳۸۵: ۱۹)

این را نیز بیفزایم که پورپیرار در نسخهٔ وبلاگی خود از همین مطلب، حتی تصور کرده که کفش شاه زنانه است و جوراب‌های زنانه به پا دارد! حقیقت آن است که عکس مذکور، یک عکس سالم است که نمونهٔ باکیفیت‌تر آن نیز از جمله در کتاب گنجینه عکس‌های ایران اثر ایرج افشار چاپ شده است.

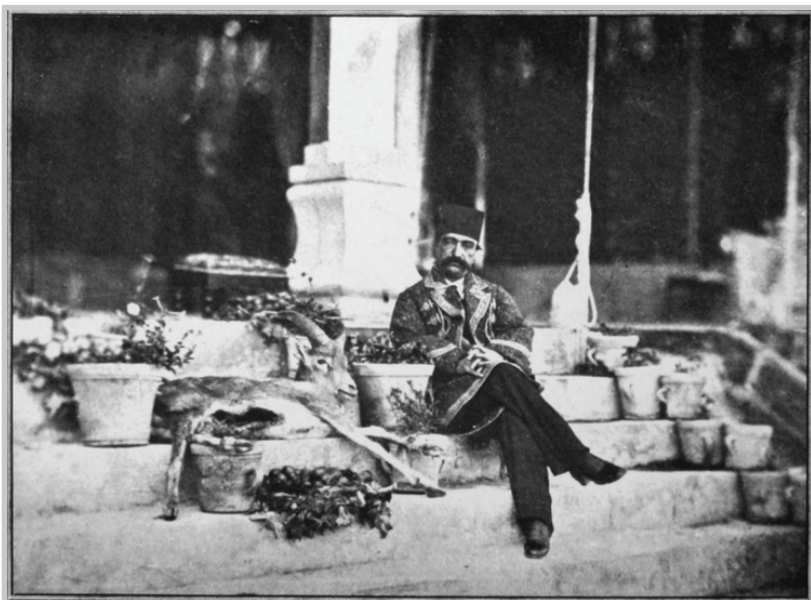
پورپیرار دلیلی نیاورده که چرا کفش‌های شاه را زنانه فرض کرده، اما تا جایی که نگارنده می‌داند، این‌ها کفش‌های معمول آن روزگارند که در اروپا نیز رایج بوده‌اند. آن چه در عکس می‌بینیم، جوراب زنانه و هواخور پنجه نیست، بل نوعی کفش است که قسمت جلوی آن براق‌تر از قسمت بالاتر است. اگر کیفیت عکس کم باشد و یا کسی از دور عکس را ببیند،

۱. این مطالب، پیش از آن که در کتاب مدون شوند، در وبلاگ او نوشته می‌شدند. او در وبلاگش نوشته است: «کفش‌ها و پایین‌تنهٔ شاه زنانه است با پاشنهٔ نیمه بلند و هواخور پنجه و جوراب گردی و مجموعه‌ای از استخوان بندی ظریف خانمانه و روزنامه‌ای که قریب ۱۵۰ سال پیش مملو از تصاویر تبلیغاتی و طراحی مدرن است» (<https://naryna.blogspot.com>).

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۳۳

تصور می‌کند که این کفش‌ها فقط قسمت جلور را دارند. اجازه دهید عکس با کیفیت‌تر را

بینیم:



ناصرالدین شاه و بهنگام تخریب شهرستانک، کنار بزکوهی شکارشده

تصویر ۷. ناصرالدین شاه در شهرستانک (افشار، ۱۳۷۰: ۲)

البته نگارنده از پورپیرار توقع ندارد که متخصص تاریخ البسه و کفش جهان باشد، اما کسی که برای جعلی خواندن عکس‌ها، حتی درباره نوع کفش نیز ابراز تخصص و اظهار نظر می‌کند و از درون یک عکس بی کیفیت نیز قادر به تشخیص قطعی زنانه یا مردانه بودنش است، باید لااقل آشنایی مختصری با کفش‌ها و نیز عکس‌های مشابه داشته باشد. پورپیرار چون چنین دانشی ندارد، تصور کرده که این‌ها کفش‌های زنانه است و لذا پاها هم زنانه است و به این ترتیب، این تنه یک زن است که سرشاه را بر آن سوار کرده‌اند! یعنی برایش قابل تصور نبوده که کسی که آن کفش را پوشیده، بتواند یک مرد باشد! در ادامه یک نمونه دیگر از چنین کفش‌هایی را می‌بینیم. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های عکس‌های قاجار مراجعه کنند.



علیق‌قلی خان سردار اسعد مجتهدی خان نزار بهادر دویان جمعی از نخبه‌یاریها در تبریز (۱۳۲۴ق)

تصویر ۸

تصور می‌کنم که سبیل‌های «سردار اسعد» در اندازه‌ای باشد که مرد بودن او را نشان دهد و مشخص کند که این کفش‌ها زنانه نیست.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۳۵

نظیر این کفش‌ها را بر پای کامران میرزا و ظل السلطان هم می‌بینید و عکس‌ها کاملاً واضح و سالم است:



تصویر ۹. کامران میرزا نایب السلطنه و مظفرالدین شاه در زمان ولایت عهدی؛ یحیی خان مشیرالدوله و ظل السلطان (مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

تصویر کفش‌های ظل السلطان را به شکل بزرگ شده در زیر می‌بینید:



تصویر ۱۰

۱۳۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

ایراد پورپیرار دربارهٔ پاشنه بلند کفش نیز چنان است که گویی نظیر همین کفش‌ها را تا به حال ندیده است. پوشیدن چنین کفش‌هایی در قرون گذشته مرسوم بوده است. اجازه دهید سری به دایره‌المعارف لباس و مد بزنیم و ببینیم چه نظری در این باره دارد:

«کفش‌های پاشنه‌دار برای اولین بار در دههٔ ۱۵۹۰ معرفی شدند. در دههٔ ۱۶۶۰ لویی چهاردهم فرانسه، کفش‌های پاشنه‌بلند را برای مردان مد کرد» (Shawcross, 2005).

در این جا بار دیگر متوجه می‌شویم که پورپیرار هیچ اطلاعی از تاریخ البسه ندارد، اما دربارهٔ تاریخ لباس نظر می‌دهد! علاوه بر آن، از این هم مطلع نیست که لویی چهاردهم چنان کفشی می‌پوشیده و حتی با آن در مقابل نقاش هم ایستاده است. نه تنها در اروپای قرن هفدهم چنین کفش‌هایی مد بوده، بل در قرن بیستم و همچنین در زمان قاجار نیز استفاده می‌شده است. در این باره فقط به چند تصویر اکتفا می‌کنیم:



تصویر ۱۱. لویی چهاردهم با کفش پاشنه بلند

(دایره‌المعارف بریتانیا، ذیل مدخل لویی چهاردهم، <https://www.britannica.com>)

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۳۷

در قرن نوزدهم نیز کفش های پاشنه بلند رایج بودند. تصویر دو صفحه پیوسته از کتاب مد: تاریخچه مفصل لباس و سبک در این جا ارائه می شود. این کتاب، مدهای هر دوره را با تصاویر نمایش داده است و همچنان که می بینید، در این دو صفحه، «لباس رسمی آقایان» را در سال های ۱۸۴۰ تا ۱۹۰۰، یعنی همان دوره ناصرالدین شاه را در اروپا نشان داده است:

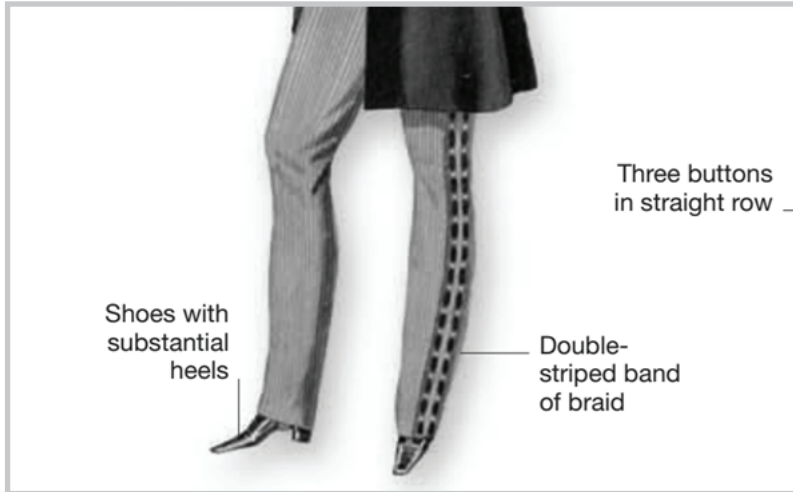


تصویر ۱۲. لباس های مردانه رایج در ۱۸۴۰-۱۹۰۰ (Brown, 2012: 210-211)

در چند تصویر، لباس های رایج مردانه آن روز را نشان داده که همچنان که می بینید، آقایان کفش هایی با پاشنه بلند دارند. در کنار تصویر بزرگ سمت چپ نوشته است: «پاشنه ها چند اینچ به قدم می افزایند» (Brown, 2012: 210).

ناصرالدین شاه و بعضی درباریان قاجار نیز از همین کفش ها که در آن دوره رایج بوده استفاده می کرده اند. مثلاً ناصرالدین شاه در بعضی از عکس هایش، کفش ها و شلوارهایی می پوشیده که با نواری به زیر کفش بسته می شدند. نمونه این لباس را در زیر می بینید. قصد ما در این جا این است که نشان دهیم این کفش ها به هیچ وجه زنانه نیستند و پوشیدن کفش هایی با پاشنه بلند و نیمه بلند، مختص خانم ها نبوده و محقق نمی تواند هر جا که کفشی با پاشنه بلند دید، حتماً بگویید که زنانه و متعلق به خانم هاست. پورپیرار همانند بسیاری از دیگر اظهاراتش،

۱۳۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱
تصور زمانه خود را به گذشته تعمیم داده و اصلاً از خود نپرسیده که «چرا ما پاشنه بلند کفش
را متعلق به زنان می‌دانیم؟ این تصور از کجا آمده است؟»



تصویر ۱۳. یکی از انواع لباس‌های مردانه رایج در ۱۸۴۰-۱۹۰۰ (Brown, 2012: 211)

عکس‌های این‌گونه کفش‌ها و چکمه‌ها نیز در منابع و اینترنت موجود است. مثلاً عکس زیر نیز مربوط به امضای معاهده میان یوگسلاوی و فرانسه در دهه ۱۹۲۰ است که از سایت کتابخانه ملی فرانسه برداشته‌ام. در توضیح ذیل عکس آمده است: «امضای معاهده جدید یوگسلاوی - فرانسه، [از چپ به راست] ماژورانیچ، بریان، بونفوس، اسپالایکویچ» (وب‌سایت کتابخانه ملی فرانسه، <https://gallica.bnf.fr>).

اسپالایکویچ، دیپلمات صرب، فرد شناخته شده‌ای است. او در سمت راست تصویر، با کفش‌هایی شبیه به آن چه ناصرالدین شاه پوشیده، دارای پاشنه نیمه بلند و قسمت جلوی براق، نشسته است. آن قسمت عکس را به شکل بزرگ شده نیز می‌بینید. آیا باید او را زن تصور کنیم؟! تصور می‌کنم همین اندازه کافی باشد. علاقه‌مندان می‌توانند نمونه‌های دیگر این‌گونه کفش‌ها را جست‌وجو کنند.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۳۹



تصویر ۱۴. امضای معاهده جدید یوگسلاوی - فرانسه
(وبسایت کتابخانه ملی فرانسه <https://gallica.bnf.fr>)



تصویر ۱۵

۱۴۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

نکته دیگر نیز آن تشخیص عجیب پورپیرار است که «شاه برگلدانی ننشسته است که تک شاخه‌های آن از کنار ران او بیرون زده». ناگفته پیداست که شاه برگلدان ننشسته است و هر چشم سالمی می‌بیند که گلدان در کنار او قرار دارد.

در پایان بررسی این مطلب هم به این نکته اشاره کنم که حتی اگر آن روزنامه نیز در دست شاه می‌بود، پورپیرار نمی‌توانست به اتکای تبلیغات روی آن بگوید که این عکس جعلی است؛ زیرا این‌گونه تبلیغات در قرن نوزدهم نیز بر صفحات نشریات وجود داشته و پورپیرار با این اظهارنظرش نشان داده که حتی از تاریخ نشریات نیز اطلاعی ندارد؛ آن هم وقتی علاوه بر مورخ، مدعی ناشر بودن هم هست! این را متوجه نشدم که تاریخ عکس را پورپیرار دقیقاً از کجا تشخیص داده، وقتی مؤلفان درباره‌اش چیزی نگفته‌اند و خود او قرینه‌ای برایش

نیاورده! اما یک صفحه از روزنامه بریتانیایی «گرافیک»، منتشرشده در ۱۷ آگوست سال ۱۸۸۹، یعنی در زمان حیات ناصرالدین شاه و سالی که او به فرنگ رفت را تنها به عنوان نمونه در زیر می‌آورم تا معلوم شود این نوع از طراحی و تبلیغات، جدید نیست و در قرن نوزدهم و زمان حیات ناصرالدین شاه نیز وجود داشته است:



ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۴۱

پورپیرار سپس در همان «مقدمه بیست و یک»، عکس زیر را آورده و نوشته است:

«سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۳۰۶ هجری قمری صورت گرفته که با زمان مرگ او فقط ۷ سال فاصله دارد. حالت ظاهر پیرمردانه شاه با آن کراوات الصاقی در این عکس را، می توان نمای واقعی رخسار او در آخرین سفر احتمالی اش فرض کرد، نه آن پایین تنه ظریف عکس قبل که به آسانی پاهای خود را چلیپا کرده است» (همان: ۱۷).



تصویر ۱۷

قبلاً گفتیم که پورپیرار تصور کرده بود که آن عکس با روزنامه بر جلد کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه را در اروپا گرفته و به عنوان دلیل حضور شاه در اروپا معرفی کرده اند! گفتیم که این تصور نادرست است و نویسندگان آن کتاب نیز چنان ادعایی نکرده اند. دانستیم که پورپیرار در تشخیص مکان عکس پیشین اشتباه کرده است؛ اما پورپیرار در این جا باز

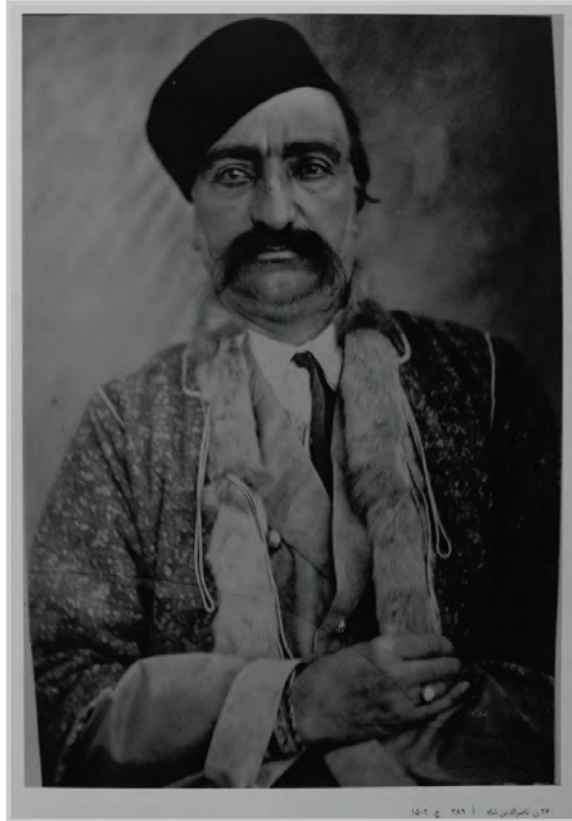
۱۴۲ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

مدعی است که کراوات شاه در عکس فوق الحاقی است و دوباره همان ادعا را به این طریق نقد می‌کند که «شاه نمی‌توانسته در سفر سومش به اروپا، چنان قیافه‌ای داشته باشد و نیز بتواند پاهای خودش را به چنان شکلی بگذارد!» این که او از کجا تاریخ عکس را فهمیده و تشخیص داده این عکس دقیقاً مربوط به سومین سفر ناصرالدین شاه به اروپاست، بر ما نامعلوم است؛ اما او با همین فرض تایید نشده در حال بررسی عکس است!

اما دربارهٔ عکس اخیر باید بگویم که در نوشته‌های او از این‌گونه مطالب بسیار می‌بینیم که معلوم نمی‌کند اگر به فرض کسی قصد جعل داشته، جعلی که پورپیرار می‌گوید، چه سودی به حال او داشته است. مثلاً آیا در عکس بالا، داشتن یا نداشتن کراوات، چه تفاوتی برای جاعل فرضی می‌کرده است؟ پورپیرار چون حتی با جعل عکس آشنا نیست و ظاهراً فقط شنیده که چنین فنی وجود دارد، اصلاً برای مخاطبش روشن نمی‌کند که چرا باید کراوات بالا را جعلی دانست. خوشبختانه ما نه تنها نسخهٔ باکیفیت عکس فوق، بل چند عکس دیگر را نیز در اختیار داریم که در زیر ارائه می‌شود که ظن جعل را به کلی منتفی می‌کند و همچنان که می‌بینید، کراوات شاه هم شفاف و جزئی از لباس شاه است، نه افزوده‌ای جاعلانه.



تصویر ۰۱۸. دو عکس که ناصرالدین شاه از خودش گرفته است (Rezakhani, 2019)



تصویر ۱۹. ناصرالدین شاه (طهماسب پور، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

پورپیرار در نوشته‌های خود، مدام سعی دارد به خواننده القا کند که کتاب‌های بسیار خواننده و بر موضوعات مختلف مسلط است؛ چنان که در «مقدمه بیست و دو» می‌نویسد:

«از زمان ظهور دستگاه دوربین عکاسی، تصاویر به عنوان برگه‌تاریخی به حوزه مستندات و محکّمات قدرتمند هر مدخل و مباحثه وارد شده و توان ختم‌کننده آن‌ها در مناقشات چندان قوی است که جاعلین و سندسازان بیهود نیز صرفه را در تولید تصاویر قلابی برای تاریخ ایران، از جمله در موضوع سفرهای ناصرالدین شاه دیده‌اند. سازمان اسناد ملی به سعی محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضی‌ها، سه جلد کتاب در مجموع قریب ۱۶۰۰ صفحه، که یک سوم صفحات آن تعقیبات

۱۴۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

و تشریحات و تعلیقات است، با نام «خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان» و توصیفات از این گونه منتشر کرده است که تدارک خرواری از آنها فقط به منویات و مقاصد سازنده مربوط می‌شود» (همان: ۱۸).

حقیقت این است که این ذکر عدد ۱۶۰۰ و لحن سخن بیش‌تر به قصد مرعوب ساختن مخاطب ناآگاه است و شواهد، چنان که تاکنون آورده‌ایم و بعداً نیز خواهیم آورد، نشان می‌دهد که او واقعاً نه اطلاع زیادی از تواریخ دارد، نه از بناها و آثار قاجاری و نه حتی از همین سفرهای ناصرالدین شاه. وی با آوردن عکس زیر چنین ادامه می‌دهد:



تصویر ۲۰

«سفرهای ناصرالدین شاه، تصاویر تأییدکننده ندارد؛ مگر عکس بعد و چند باسمة دیگر که رسیدگی به حالات آنها از لوازم هر کنکاشی در باب سفرهای ادعایی شاه قاجار به اروپا و عتبات و خراسان شمرده می‌شود. چنان که در این عکس با وجود فضای آزاد سمت چپ، ناصرالدین شاه چنان در آغوش میزبان خود خزیده که نیمی از بدن او را به بیرون از کالسکه فرستاده است و با نگاهی دقیق‌تر متوجه فضای خالی و سفید و مثلثی شکل پوشانده نشده در پیش‌سینه شاه قاجار می‌شویم که حتی نیمی از دست میزبان را قطع کرده است. جاعل عکس، برای پنهان کردن اضافه‌نامعینی، تیغه‌ای به زیر کالسکه افزوده، که بر زمین کشیده می‌شود و کالسکه را به لودر شبیه‌تر کرده و نهایت این که همراه مقابل شاه قجر، فقط یک سر بی‌دنباله آناتومیک است» (همان: ۱۸-۱۹).

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۴۵

در این جا نیز شاهد هیچ گونه رفرنسی نیستیم. پورپیرار نیز به عنوان یک مدعی تاریخ‌نویسی و عکس‌شناسی افراد درون عکس را به اسم نمی‌شناسد. یک عکس بی‌کیفیت می‌بینیم که پورپیرار معلوم نیست چرا و چگونه به خود اجازه می‌دهد آن را بررسی کند و چنان مدعاهایی مطرح کند! دلیل اصلی این توهمات، مراجعه نکردن به منابع معتبر و استفاده از عکس‌های بی‌کیفیت است؛ اما آن چه بیش‌تر برای ما مهم است، این است که همین امر نشان از آن دارد که پورپیرار با عکس و عکاسی آشنا نبوده است.

به این دلیل که اگر وی یک کتاب از عکس‌های قاجاری می‌داشت؛ و یا عکس‌های چاپی در همین کتاب‌های سفرنامه را که چون مخصوص عکاسی نیست، طبعاً کیفیت کم‌تری دارد، با یک کتاب ویژه عکس مثل کتاب گنجینه عکس‌های ایران، مقایسه می‌کرد؛ و یا اصلاً مطلع می‌بود که این عکس‌ها دارای اصل شیشه‌ای هستند و می‌توان آن‌ها را دوباره چاپ کرد؛ دچار این اشتباهات نمی‌شد. علاوه بر این، حتی کسی از اطرافیان و طرفدارانش نیز به عکاسی آشنا نبوده که این مطلب را به او تذکر دهد. نگارنده نسخه باکیفیتی از عکس بالا را در اختیار دارد که از مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران برداشته و در این جا قرار می‌دهد:



تصویر ۲۱. ناصرالدین شاه به همراه میرزا حسین خان سپهسالار و شاهزاده لئوپلد در انگلستان

(<http://www.iichs.ir>)

در این جا می‌بینیم که عکس کاملاً واضح است. نه ناصرالدین شاه به آغوش میزبان خود خزیده، نه بدنش بیرون از کالسکه افتاده، نه فضای خالی و سفید و مثلثی شکل در پیش سینه شاه قاجار وجود دارد، نه دست میزبان قطع شده است، نه تیغه‌ای در زیر کالسکه وجود دارد، و نه همراه شاه قجر فقط یک سر بی‌دنباله است. آن چه پورپیرار «فضای خالی و سفید و مثلثی شکل در پیش سینه شاه قاجار» خوانده، به هیچ وجه فضای سفید نیست و تنها به دلیل کیفیت بد عکس مورد رجوع پورپیرار چنان دیده می‌شود. همچنان که در تصویر بالا می‌بینید، یک عکس یا یک کتاب است که شاه در میان انگشتان دست گرفته است. نگارنده با مشاهده عکس اصلی توانست تا حدودی، عکس ملکه و ویکتوریا را در آن تشخیص دهد. آن تیغه لودر، البته منظور پورپیرار گریدر است،^۱ نیز مربوط به صحنه پشت کالسکه است که احتمالاً پایین دیوار پشت کالسکه را نشان می‌دهد و جعل نیست.

این نیز بار دیگر بر این صحنه می‌گذارد که پورپیرار با عکاسی آشنا نبوده و همه چیز را در عکس، بر یک سطح پنداشته و اصلاً احتمال نداده که ممکن است آن تیرگی، مربوط به زمینه باشد.^۲ آن چه پورپیرار «تیغه لودر» نامیده، قسمت پایین دیوارهای صحن «قلعه وینزر»^۳ است که در قسمت شرق این قلعه قرار دارد و به شکل شیب دار ساخته شده و هنوز به همین شکل قابل مشاهده است. دو عکس از قرن نوزدهم این ساختمان ارائه می‌شود که اتفاقاً

۱. قصد نگارنده به هیچ وجه ایرادگیری و پرداختن به جزئیات بی‌اهمیت نیست؛ اما وقتی فردی مدعی است که بر همه چیز مسلط است و همین روش را در مورد دیگران به کار می‌برد که جزئی‌ترین ایرادها را دلیل «جعل» و مایه «تمسخر و اتهام به نویسنده و بی‌ارزش بودن نوشته» می‌داند، ما نیز ناچاریم به همین شکل با خود او برخورد کنیم که معلوم شود اگر بخواهیم به این روش نادرست، به محققان و کتب پیردازیم، کلامی از آن‌ها باقی نمی‌ماند. ناگفته نماند که پورپیرار تمایل داشت که بگوید با زبان‌های مختلف آشناست. باعث تعجب است که چنین کسی نداند که لودر (Loader) به معنای «بارکننده» است و به ماشین دیگری گفته می‌شود. وقتی تیغه در پایین ماشین باشد، به هیچ وجه امکان بارکردن نخواهد داشت. آن ماشین راه‌سازی که تیغه در زیرش قرار دارد، گریدر (Grader) خوانده می‌شود.

۲. حالت دیگر این است که بگوییم «می‌دانسته و اصرار داشته که همچنان عکس را جعلی بخواند». در این صورت، او خود یک جاعل خواهد بود و در نوشته‌های او، نشانه‌هایی از این جعل آگاهانه به قصد فریب مخاطب وجود دارد. در همین نوشتار، نمونه‌هایی را عرضه خواهیم کرد.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۴۷

مشخص می‌کند نه تنها آن «تیغۀ لودر» دلیل جعل عکس نیست که برعکس، دلیل اصالت آن است. به عبارت دیگر، بدون نیاز به هیچ توضیحی، «مکان» عکس را دقیقاً به ما نشان می‌دهد. همچنین می‌توان نمای این بنا را نیز در سمت راست عکس بالا دید و با عکس‌های زیر مقایسه کرد. این عکس گواه محکمی است بر سفر ناصرالدین شاه به فرنگ و حضور او در انگلستان. به عبارت دیگر، پورپیرار ناخواسته به نکته‌ای اشاره کرده که اتفاقاً دلیل اصالت عکس است.



تصویر ۲۲. صحن قلعه وینزر در سال ۱۸۷۶ (<https://www.rct.uk>)



تصویر ۲۳. صحن قلعه وینزر در سال ۱۸۷۶ (<https://www.rct.uk>)

۱۴۸ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

در هر صورت، کسی که مدعی جعلی بودن این عکس باشد، محتاج دلایل دیگری است و اگر دلایل پورپیرار این است، مؤید جعلی بودن عکس نیست و لذا باطل است. البته دو عکس دیگر نیز از همین صحنه در دست داریم که سوء تفاهم پورپیرار را کاملاً برطرف می کند و می توان دید که هیچ چیز عجیبی در عکس وجود ندارد؛ ضمن آن که تنه کامل فرد همراه ناصرالدین شاه را نیز نشان می دهد.



تصویر ۲۴. ناصرالدین شاه به همراه شاهزاده لئوپلد و سپهسالار

(Rezakhani, 2019)



تصویر ۲۵. ناصرالدین شاه به همراه شاهزاده لئوپلد و سپهسالار (<https://www.rct.uk>)

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۴۹

با دقت در عکس‌ها متوجه تغییر وضعیت افراد می‌شویم. این امر در عکس‌های دیگر نیز وجود دارد و در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد. چون چند عکس پشت سر هم انداخته شده و به افراد گفته نشده که در همه آن‌ها ژست بگیرند. عکس فوق که از سایت «مجموعه سلطنتی» بریتانیا برداشته شده، در شرح عکس نوشته است:

«عکسی از شاهزاده لئوپلد ادوارد و ناصرالدین شاه قاجار، شاه ایران (۱۸۳۱-۱۸۹۶) در کالسکه‌ای روباز به همراه یک اشراف‌زاده ایرانی دیگر، احتمالاً نخست‌وزیر، میرزا حسین سپهسالار (۱۸۲۸-۱۸۸۱). سومین اشراف‌زاده ایرانی در سمت چپ ایستاده است. این عکس در اولین سفر شاه به بریتانیا گرفته شد» (مجموعه سلطنتی بریتانیا، <https://www.rct.uk>).

در این دو عکس می‌توان دید که بدن سپهسالار نیز معلوم است و به هیچ وجه جعلی نیست. و مطمئناً ناصرالدین شاه حتی تصور هم نمی‌کرده که یک لحظه جلو آمدن و تکیه نکردن را، فردی آن هم نه از بیگانگان بلکه از هموطنانش در بیش از یک قرن بعد، دلیل بر جعلی بودن شخصیتش خواهد گرفت! شاید بهتر باشد دولتمردان امروزی ما نیز حتی الامکان از خودشان عکس‌های فراوان و باکیفیت، و از همه جهات بگیرند تا مبادا یک قرن بعد پورپیرار دیگری آن‌ها را قلابی تصور کند.

در این جا باید به این نیز اشاره کنیم که شاهزاده لئوپلد، کوچک‌ترین پسر ملکه ویکتوریا و شاهزاده آلبرت، فردی شناخته شده است و عکس‌های دیگرش در همان سایت موجود است؛ از جمله عکس زیر:



تصویر ۲۶. شاهزاده لئوپلد (<https://www.rct.uk>)

ماجرای حضور شاه در قلعه وینزر و عکس گرفتن، در خاطرات ناصرالدین شاه نیز منعکس است که اگر پورپیپرار آن را می خواند، شاید هم می توانست افراد درون عکس را بشناسد و هم به درستی و مستند بودن آن خاطرات پی ببرد:

«بعد رفتیم، در اطاق نشستیم، سر میز من بودم، ملکه بود، دختر کوچک ملکه، پرنس له اوپول که تا دم گار هم امروز استقبال ما آمده بود، باز هم لباس اکوسی پوشیده بود، شاهزاده بسیار خوبی است. بعد از خوردن بعضی از میوه برخاستیم، ملکه الی دم اطاقی که برای من معین کرده بودند، آمده رفتند. من عکس خودم را به ملکه به یادگار دادم. ایشان هم عکس خود و پرنس له اوپل را به من دادند.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۵۱

کمال مهربانی و دوستی را ملکه از اول ورود به خاک انگلیس الی امروز نسبت به ما به عمل آورده است. بعد آمدیم پایین دست ملکه را گرفته رفتیم الی دم کالسکه با ملکه وداع کردم، توی کالسکه نشستیم، ملکه خواهش کردند که عکاس مخصوص خودش توی کالسکه عکس ما را ببیند از د. من بودم، صدراعظم، پرنس له اوپول، توی کالسکه چند شیشه عکس ما را انداخت» (قاضی‌ها، ۱۳۷۷: ۱۹۵).

البته آن چه برای ما مهم است، بررسی تاریخ و نوشته‌های حول عکس و عنوان عکس و ... نیست. ما فقط می‌خواهیم دلایل پورپیرار برای جعلی خواندن عکس‌ها را بررسی کنیم؛ اما این که پورپیرار با ادعای تسلط بر تاریخ، حتی افراد درون عکس را نیز نمی‌شناسد، از همان شواهد ناآگاهی اوست که قبلاً به آن اشاره کردیم. چنان که در ادامه مطلب، به آن اشاره می‌کند. وی دو عکس زیر را می‌آورد و با نمایش عکس دستکاری شده اول می‌افزاید:

«جاعل خوش ذوق ما همان شوخی را در این عکس با آقای جنتی کرده که با وجود کوچکی اندام، باز هم در فضای سمت راست شاه جا نگرفته است. سازنده عکس، افزودن آن تیغه برف روب زیر بدنه در کالسکه قبلی را لازم ندانسته و از نصب آن صرف نظر کرده است. ارزش تصویر در این است که بدانیم کار این گونه ساخت وسازهای عکاسی در زمان و پیش چشم ما نیز همچنان ادامه داشته است. باری جدای از این دو عکس و تصویر زیر که شناخت مسافران و ساکنان درون کالسکه‌ها در آن غیرممکن است، چند عکس هم در انتهای کتاب دوم خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم به فرنگستان ارائه داده‌اند، که تنها به کار اثبات این مطلب می‌خورد که بدانیم مستندات تصویری لازم برای اثبات سفر شاه قاجار موجود نیست. هرچند که لااقل در ۵۰ نقطه خاطرات و نیز روزنامه اعتمادالسلطنه، برداشته شدن عکس از مناظر گوناگون سفرهای شاه به اروپا ذکر شده است» (پورپیرار، ۱۳۹۴: ۲۰).



تصویر ۲۷



تصویر ۲۸

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۵۳

پورپیرار نه تنها متوجه اشتباهات تأسف بار خود نیست، بل همان اشتباهات را به عکس‌های دیگر نیز تعمیم می‌دهد. او بدون هیچ دلیلی، دیوار پشت کالسکه در عکس پیشین را «تیغه برف‌روب» گرفته و توقع دارد که در این جا نیز جاعل خیالی او، بدون مناسبت، همان را بیاورد! غافل از این که نه تیغه‌ای در کار است و نه جاعلی. اصلاً هم از خود نمی‌پرسد که یک جاعل چرا باید در آن حد احمق باشد که یک تیغه بی معنی به کالسکه بیفزاید! می‌توانست به راحتی، عکس را از همان جا بی‌برد و این همه به خود زحمت ندهد و بهانه‌ای نیز برای امثال پورپیرار فراهم نکند.^۱ نسخه نسبتاً با کیفیتی از عکس اصلی را در زیر می‌بینید و همچنان که مشخص است، هیچ چیز عجیبی در آن وجود ندارد:



تصویر ۲۹. ناصرالدین شاه به همراه امین‌السلطان در انگلستان
(روزنامه دنیای اقتصاد، <https://donya-e-eqtasad.com>)

۱. چنین توضیحات بی‌مایه‌ای برای توجیه «جعل»، در تمام نوشته‌های پورپیرار وجود دارد و او معتقد است که جاعلان با وجود این همه قدرت و امکانات، نتوانسته‌اند جعل‌های بهتری بسازند و ما را نیز دست‌کم گرفته‌اند! مثلاً برای پوشاندن داستان خیالی پوریم، به جای حذف داستان استر از تورات و یا تغییر آسان مکان‌ها و نام‌های ذکر شده در آن، تمام تاریخ جهان را از دوره هخامنشی تا پایان قاجار جعل کرده‌اند و خروارها کتاب و اشبای قلابی و کتیبه و... ساخته‌اند تا کسی پی به قتل عام پوریم نبرد! همچنان که در این نوشتار می‌بینیم، همه این‌ها فقط تخیلات اوست که می‌کوشد با ژست «همه چیزدانی»، به مخاطب بخوراند و چون اصل مطلب غلط است و او نمی‌تواند توضیح معقولی برای آن ارائه دهد، متوسل به توهمات توطئه‌آمیز می‌شود. خواننده ناآگاه و ساده لوح هم بدون بررسی، این تفسیر عامه‌پسند را می‌پذیرد و تصور می‌کند به حقیقت دست یافته است!

۱۵۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

دو نسخه با کیفیت عکس دوم را هم در زیر می‌بینید که باز بدون هیچ عیبی، نشان‌دهنده حضور ناصرالدین شاه در انگلستان است. برخلاف تصور پورپیرار که گفته است «شناخت مسافران و ساکنان درون کالسکه‌ها در آن غیرممکن است»، هم خود شاه قابل تشخیص است، هم سپهسالار و هم ادوارد هفتم.

عجیب است که پورپیرار آن همه برای نمایش جعل‌های تخیلی و بیهوده به جزئیات توجه می‌کند، اما درست در جایی که مورخ بودن معنا پیدا می‌کند، یعنی همین شناخت افراد، هیچ استعدادی نشان نمی‌دهد و حتی زحمت اندکی جست‌وجو هم به خود نمی‌دهد. به راستی چگونه کسی ممکن است خود را مورخ بنامد و نتواند افراد درون این کالسکه را بشناسد؟!



تصویر ۳۰. ناصرالدین شاه و سپهسالار در انگلستان، به همراه ادوارد هفتم قبل از پادشاهی

(گالری ملی پرتو، <https://www.npg.org.uk>)



تصویر ۳۱. ناصرالدین شاه و سپهسالار در انگلستان، به همراه ادوارد هفتم قبل از پادشاهی
(مجموعه سلطنتی بریتانیا <https://www.rct.uk>)

پورپیرار کار خود را با نمایش عکس زیر پی می‌گیرد و می‌نویسد:

«در این عکس که در مجموعه کوچکی در انتهای کتاب دوم سفرنامه سوم ناصرالدین شاه آمده، ظاهراً قبله عالم از بالکون هتل که مشخصات مسافرخانه‌ها را هم ندارد، به احساسات مردم اسپالا جواب می‌دهد. جالب این که بر روی دیوار کثیف و مخروبه سمت چپ عکس، با بی‌آبرویی و ناشیگری تمام، دیوار آبرومندتری نصب کرده‌اند! می‌گویند که شخص شاه قاجار در زیر عکس متن زیر را تقریر کرده است: «در عمارت اسپالا که به شکار می‌رفتیم، در سنه ۱۳۰۶ اودیل که سفر سوم به فرنگستان رفتیم، انداخته‌اند.» لحن و کلمات تقریر چنان است که گوینده با التماس درخواست قبول آن سفر را دارد. ضمن این که ندانستم در عمارت،

جز بانوان، شکار چه چیز دیگر میسر بوده است؟» (همان: ۲۲).



تصویر ۳۲

نگارنده واقعاً نمی‌داند که پورپیرار چگونه توانسته حالت «التماس» را از نوشته ناصرالدین شاه دریافت کند و چه دلیلی بر آن دارد. ظاهراً ایشان خود مجاز به ادعای بدون دلیل هر چیزی هستند، اما دیگران باید سخنان شان را حتماً اثبات کنند! علاوه بر این، چگونه نمی‌دانسته که عمارت اسپالا برای شکار است و با این وجود، سفر ناصرالدین شاه را بررسی می‌کند؟ در این جا نیز شاهد استفاده از یک عکس بی‌کیفیت هستیم. لازم است این توضیح را در این جا بیاورم که نویسندگان محترم کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، از عکس‌های مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استفاده کرده و به آن نیز اشاره کرده‌اند (رضوانی و قاضی‌ها، ۱۳۷۱: ۲/۴۳۷).

اگرچه قبلاً بیان شد که بعضی از عکس‌های این مجموعه دارای کیفیت مناسبی نیستند، و اصل آن‌ها در کاخ گلستان است. ولی وقتی همین عکس‌ها در کتاب غیرتخصصی مورد استفاده قرار گیرد، کیفیت آن‌ها بدتر هم می‌شود. این را یک محقق ساده مثل نگارنده هم می‌داند و معلوم نیست چگونه یک مدعی تخصص در عکاسی مثل پورپیرار که از قضا ناشر نیز هست و ظاهراً عمرش را در کار کتاب گذرانده، نمی‌داند! در ادامه، ابتدا صفحه‌ی مربوطه

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۵۷

از کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان را می آوریم و سپس نسخه با کیفیت عکس را، زیرا نسخه نسبتاً با کیفیت دیگری در همان مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.



تصویر ۳۳ (رضوانی و قاضی ها، ۱۳۷۱: ۴۴۴)



تصویر ۳۴. ناصرالدین شاه در عمارت اسپالا (مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

می‌توانید به وضوح ببینید که تفاوت عکس اصلی با عکس چاپ شده در کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان تا چه اندازه زیاد است و چه قدر محقق باید ناآگاه باشد که عکس بی‌کیفیت را معیار قضاوت قرار دهد و از آن بدتر این که اصلاً تفاوت میان عکس اصلی و عکس چاپ شده در آن کتاب را نداند. برای نگارنده سؤال است که آیا پورپیرار از خود نپرسیده که این عکس چرا به شدت بی‌کیفیت است؟ آیا نپرسیده که اصل عکس کجاست؟ شاید او چنان در توهم جعل فرو رفته بوده که اصلاً تصور هم نمی‌کرده که این عکس، اصلی داشته باشد. احتمال دوم هم این است که واقعاً فکر می‌کرده عکس‌های قدیمی به همین اندازه بی‌کیفیت‌اند! در هر حال، آن چه مشهود است، «عدم دانش کافی» پورپیرار در زمینه تاریخ و عکاسی است.

همچنان که می‌بینید، نه این عکس جعلی است، نه این هتل یک بنای مخروبه. برای شاه احترامات لازم ادا شده و چیز غیرعادی هم در عکس وجود ندارد. بدترین اشتباه پورپیرار آن است که لنگه درب سفید باز شده هتل را به دلیل کیفیت بد عکس چاپ شده در کتاب، اثر جعل خوانده و جاعل خیالی او، «بر روی دیوار کثیف و مخروبه سمت چپ عکس، با بی‌آبرویی و ناشی‌گری تمام، دیوار آبرومندتری نصب کرده» است! چنان‌که می‌بینیم، همه این مطالب نیز صرفاً خیال‌پردازی است. پورپیرار در ذیل عکس بعد که باز از کتاب پیشین است، نوشته است:

«این عکس، آشکارا دو نیمه بی‌ارتباط با هم دارد و جست‌وجوی شاه مشرق‌زمین در

ازدحام و بی‌نظمی ثبت شده در تصویر، کار آسانی نیست. در ذیل این عکس هم

۱. شواهدی در مطالب پورپیرار هست که ظاهراً نشان از آن دارد که او معتقد بوده عکس‌های قدیمی بی‌کیفیت‌اند و از همین مطلب استفاده می‌کند که در اصالت عکس‌های باکیفیت تشکیک وارد کند یا این که عکس‌ها را بر اساس کیفیت‌شان تاریخ‌گذاری می‌کند! نظیر این تصور را در بررسی کتیبه بیستون نیز می‌بینیم که خود مطلبی سراپا نادرست است. این پنداری کاملاً خطا و مغایر با تاریخ عکاسی است. دلیلی وجود ندارد که بگوییم عکس‌های قدیمی باید بی‌کیفیت باشند و چه در آرشیه‌های خارجی و چه داخلی، عکس‌های باکیفیتی از قرن نوزدهم موجود است. همچنین نمی‌توان عکس‌ها را با توجه به کیفیت‌شان تاریخ‌گذاری کرد و به شکل قطعی گفت که عکس‌های بی‌کیفیت، قدیمی‌تر از عکس‌های باکیفیت‌اند!

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۵۹

ناصرالدین شاه همان گفتار عکس قبل را تکرار کرده است: «در عمارت اسپالا که به شکار می رفتیم، در سنه ۱۳۰۶ اودبیل که سفر سوم به فرنگستان رفتیم، انداخته اند.» در عکس هیچ اثری از همان مهمانخانه قبلی نیست» (همان).



تصویر ۳۵

ابتدا نسخه با کیفیت تر عکس را ببینیم:



تصویر ۳۶. ناصرالدین شاه در عمارت اسپالا (مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

البته در متن ذیل این عکس، از فعل «رفته بودیم» استفاده شده است. این که پورپیرار هر دو بار یک متن یکسان را آورده، احتمالاً باز به خاطر القای جعلی بودن متن است. همچنان که در بالا می‌بینید، این عکس نیز کاملاً عادی است و برخلاف تصور پورپیرار، ناصرالدین شاه به وضوح در وسط عکس مشخص است. این که پورپیرار به چه دلیلی و به مدد کدام فن، تشخیص داده که این عکس «آشکارا» دو نیمه بی‌ارتباط است، مشخص نیست و فقط حاصل استفاده از عکس بی‌کیفیت است. اصرار او بر استفاده از عکس‌های این کتاب، به این خاطر بوده که او هیچ اطلاعی از عکاسی دوره قاجار نداشته و نمی‌دانسته که اصل این عکس‌ها موجودند. حیرت‌انگیزتر این است که او می‌نویسد «در عکس هیچ اثری از همان مهمانخانه قبلی نیست!» من متوجه نشدم که چرا پورپیرار این عمارت را «مهمان‌خانه» فرض کرده. در این جا ظاهراً قصدش این است که بگوید نوشته ذیل عکس جعلی است، چون عمارت اسپالا در عکس وجود ندارد! گویی ایشان معنای «عمارت» و سخن ناصرالدین شاه را هم نمی‌داند و ناصرالدین شاه باید همه جا یک خانه با خودش می‌برده و در عکس می‌گذاشته، تا پورپیرار راضی شود! همچنین پورپیرار احتمالاً می‌خواهد بگوید «چرا توصیف دو تصویر درباره شکار است، اما دو صحنه مختلف را نشان می‌دهد؟». پاسخ ساده است. ناصرالدین شاه نمی‌گوید «این عکس را در حال شکار گرفته‌ام»، بل می‌گوید «مربوط به زمانی است که برای شکار به اسپالا رفته بودم». توضیح این که اسپالا یا اسپاوا مکانی در شرق لهستان امروز است که در آن زمان متعلق به خانواده سلطنتی روسیه بود و دارای یک عمارت یا کلبه شکار است (Figs, 1998: 30; Massie & Massie, 1975, 100).

این جا هتل نیست و پورپیرار زحمت خواندن سفرنامه یا منابع دیگر را به خود نداده و طبق معمول به درون تاریخ پریده است که لاجرم به غرق می‌انجامد. این از همان نشانه‌های آگاه‌کننده‌ای است که پیش‌تر اشاره کردیم. عکس‌های فراوان و با کیفیتی از این امارت در دست است که در ادامه چند مورد را می‌آوریم که بر صدق گفتار ناصرالدین شاه و حضور او در اروپا گواهی می‌دهد.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۶۱



تصویر ۳۷. خانواده سلطنتی روسیه در ورودی کلبه شکار اسپالا. ۱۸۹۲-۱۸۹۴
(آرشیو امپراتوری رومانف، <https://www.romanovempire.org>)



تصویر ۳۸. نیکلای دوم، امپراتور روسیه، و خانواده، در اسپالا (آلبوم شماره ۲ از کتابخانه اسناد و کتاب‌های
کمیاب باینیکی^۱ دانشگاه ییل، <https://collections.library.yale.edu/catalog/2>)

1. Beinecke Rare Book & Manuscript Library

۱۶۲ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

این همان عمارتی است که ناصرالدین شاه در آن عکس گرفته است و پورپیپرار نمی دانسته که این عمارت واقعاً وجود دارد و به همین شکل است و جعلی هم اتفاق نیفتاده. او در این بخش، ظاهراً همین بررسی نادرست را کافی دیده و لازم ندیده که به عکس های دیگر ناصرالدین شاه در آن کتاب بپردازد.

نگارنده دو مورد دیگر را نیز می آورد و تذکر می دهد که حتی عکس هایی که در این مقاله آمده، به ملاحظه اندازه محدود صفحه، کوچک شده و کیفیت آن ها پایین آمده است. علاقه مندان می توانند برای دیدن اصل این عکس ها و عکس های بیش تر، به مراکز نگه داری آن ها مراجعه کنند. هر کدام از این عکس ها، سندی است برای ماجرای مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا.



تصویر ۳۹. ناصرالدین شاه در ورشو. مراسم نظامی برای ورود شاه (مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)



تصویر ۴۰. ناصرالدین شاه در ورشو. مراسم نظامی برای ورود شاه
(مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

در ادامه، تصویر زیر را می‌بینیم که پورپیرار درباره‌اش نوشته است:

«عکس بعد، شاهکار بی‌بدیلی از چشم‌بندی و جفر و جادوگری است که باز هم دو نیمه نامرتب به هم دارد. پیدا کردن شاه قجر در میان این همه خرده‌ریز، احتمالاً از عهده ملیجک برآید. ترفند به کار رفته در موضوع پخش و جهت نور و سایه و نیز عبور نور از میان احتمالاً یک پرده ککره‌ای، برحسب عکس باورنکردنی است» (همان: ۲۲-۲۳)



تصویر ۴۱

آن چه خواندید، عاقبت روش تحقیق غیرعلمی است که سرانجام، باعث غلبه توهّم «جعل» شده و باعث می‌گردد که پورپیرار حتی امور عادی را نیز چشم‌بندی و جعل بداند؛ تا جایی که چنین تصور عجیبی داشته باشد که یک جاعل چنان مهارتی داشته که حتی نور و سایه را نیز در عکس بالا، از هیچ پدید آورده است! آیا این خدایان که پورپیرار به عنوان «یهود» در ذهن خود پرورده، باید چنان عاجز باشند که نتوانند نظیر همین جعل را در سایر موارد تکرار کنند؟ در آن صورت، آیا اصلاً پورپیرار قادر بوده که جعل را در کارهای این خدایان تشخیص دهد؟ و به راستی آیا اصلاً چنان افراد مافوق بشری، سزاوار پرستش نیستند؟! این که نگارنده اصرار دارد که توهّم توطئه باعث تخریب ذهن و روان انسان می‌شود و او را متوهّم و از واقعیت جدا می‌کند، به همین دلیل است. باورمند به تئوری توطئه، قائل به وجود توطئه‌گرانی است که کم از خدایان نیستند؛ اما با این وجود، آن‌ها را چنان احمق می‌پندارد که تصور می‌کند جعل‌هایی چنان ناشیانه دارند که هیچ کس نتوانسته آن‌ها را تشخیص دهد، الا خودش! چنان که پورپیرار معتقد بود این جاعلان، پاسارگاد را ساخته و از همان جعل خودشان عکس گرفته و در کتاب‌ها منتشر کرده‌اند!

برخلاف ادعای پورپیرار، به نظر نمی‌رسد که هدفش تحقیق علمی باشد. او تلاش دارد که به هر شکل ممکن فقط تاریخ را بی اعتبار کند و به مخاطبش بیاوراند که تاریخ جعلی است. برای رسیدن به این مقصود، از هر روشی استفاده می‌کند. گاهی که برای مقصودش به عکسی نیاز دارد، اصولاً زیاد با آن درگیر نمی‌شود و با وجود این که عکس کیفیت زیادی ندارد، اصالت آن را قبول می‌کند؛ اما هنگامی که عکسی مثلاً نشان از «شاه بودن» ناصرالدین شاه باشد، او تلاش دارد به هر صورت ممکن، آن را جعلی بخواند تا بتواند ادعا کند که «ناصرالدین شاهی وجود نداشته و فقط یک آکتور بوده که جاعلان برای تاریخ‌سازی از او عکس می‌گرفته‌اند!» در این اوقات، همانند مورد بالا، قافیه تنگ می‌آید و ما شاهد بیهوده‌گویی و لفاظی پورپیرار هستیم. نسخه باکیفیت عکس را در زیر می‌بینید و همچنان که شاهد هستید، با یک عکس طبیعی مواجه هستیم که در کاخ گلستان گرفته شده است. نگارنده واقعاً نمی‌داند چرا باید به یک

۱. این مطلب نیز که در کتاب ساسانیان پورپیرار عنوان شده، کاملاً نادرست و پر از اشتباهات تأسف‌آور است. ر.ک پورپیرار، ۱۳۸۴: ۲۸۱-۳۷۷.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۶۵

عکس طبیعی که در مقابل پنجره گرفته شده و طبعاً باید شاهد تابش نور به داخل اتاق باشد، چنین ایرادات بنی اسرائیلی عجیبی بگیرد. اگر جاعلی واقعاً بتواند چنین کاری کند، دیگر اصلاً چه نیازی به دوربین عکاسی و عکس گرفتن دارد؟! او خودش یک دوربین عکاسی است که می‌تواند به جای نقاشی، تمام تخیلاتش را به عکس تبدیل کند! در این صورت، با وجود چنین افرادی، آیا اصلاً می‌توان به هیچ عکسی در هیچ کجای دنیا استناد کرد؟! چگونه بفهمیم که عکس‌ها واقعی‌اند یا این «دوربین‌های عکاسی زنده» آن‌ها را ساخته‌اند؟! عکس فوق را آنتوان سوروگین، عکاس مشهور، گرفته است و نسخه بسیار خوبی از آن در مجموعه اسمیت^۱ مؤسسه اسمیتسونیان^۲ موجود است که در زیر می‌بینید. ناصرالدین شاه در این عکس کاملاً مشخص بوده و به نظر من نیز چنان نوشته‌ها و تشخیص‌هایی تنها به مدد چشم‌بندی و رمل و اسطرلاب پورپیراری ممکن است. در هر صورت، ما در این جا نیز شاهد دلیلی بر جعلی بودن عکس نیستیم و مدعای پورپیرار باطل است و علیه او عمل می‌کند.



تصویر ۴۲. ناصرالدین شاه و همراهان در تار سلام

(مجموعه اسمیت مؤسسه اسمیتسونیان، <https://collections.si.edu>)

1. Smith, Myron Bement
2. Smithsonian Institution

۱۶۶ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

در توضیح عکس نوشته شده است:

«این عکس، اتاق تخت یا تالار سلام را نشان می دهد ... ناصرالدین شاه را در جمع خادمان دربارش به تصویر می کشد که در حال بررسی چیزهایی است که شبیه اشیای جواهرنشان و گران بهای خزانه به نظر می رسند» (مجموعه اسمیت مؤسسه اسمیتسونیان، <https://collections.si.edu>).

پورپیرار از این هم مطلع نبوده که این بررسی وسایل، عکس دیگری نیز در همان تالار دارد.



تصویر ۴۳. (مجموعه اسمیت مؤسسه اسمیتسونیان، <https://collections.si.edu>)

در توضیح ذیل این عکس آمده است:

«این عکس اتاق تخت یا تالار سلام کاخ گلستان را به تصویر می کشد ... جعبه ها و پنبه موجود در آن ها برای محافظت از اشیای قیمتی به کار می رود که برای مشاهده به حضور ناصرالدین شاه آورده شده است» (مجموعه اسمیت مؤسسه اسمیتسونیان، <https://collections.si.edu>)

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۶۷

سپس پورپیرار دوباره به سراغ یک عکس دیگر از کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان می رود تا آن را نیز از برجسب جعل بی نصیب نکند.



تصویر ۴۴

او برای این عکس می نویسد:

«این عکس را هم که قلبی بودن آن با نظری به سایه های اشخاص و اشیای کنار آب تأیید می شود، بنا بر مندرجات ذیل آن، که باز هم تقریر شاه قجر است، در پارکی متعلق به شاهزاده خانمی لهستانی گرفته اند. در ذیل این عکس هم، درست مانند آن دیگران، به تقریر ناصرالدین شاه نوشته اند: «در پارک شاهزاده خانم لهستانی است در ورشو. کورک و امیرال پاف هم ایستاده اند، انداخته شده سفر سیم فرنگستان، اودییل ۱۳۰۶». بدین ترتیب مجموعه اسناد تصویری و تفریحی موجود که می باید سفر سوم ناصرالدین شاه را تأیید کند، به پایان می رسد، با این قید که سفر اول و دوم شاه قجر، همین دو سه عکس قلبی را هم ندارد» (همان: ۲۳-۲۴).

ما هم می توانیم بگوییم که «بدین ترتیب مجموعه اسناد تصویری و تفریحی موجود که می باید مدعاهای پورپیرار را درباره سفرهای ناصرالدین شاه تأیید کند، به پایان می رسد» و ما تا این جا دانستیم که حتی یکی از بررسی های پورپیرار درست نبود، و در ادامه می بینیم که مورد بالا

نیز چنین است. در این صورت، باید متن او را به این صورت درآورد:

«بدین ترتیب، هیچ کدام از تشخیص‌های من، یعنی پورپیرار، به عنوان فوق تخصص عکاسی درست نبود، و چون این بررسی همه نادرست و عاجز از آوردن حتی یک دلیل صحیح برای جعلی بودن عکس‌ها بود، نتیجه این می‌شود که نه تنها تمام بحث‌های من و حواشی آن‌ها نادرست و تخیلی است، بل اصولاً منطقی و روش بررسی‌های من نادرست است. اگر جعلی در کار نبوده، پس جاعلی هم وجود ندارد و اگر «حکم»‌های من اشتباه است، پس «مفروضات» و «استدلال» من نادرست بوده است. علاوه بر این، چنین اشتباهات و کم‌اطلاعی‌های فاحشی، خود مرا از مقام یک مورخ صاحب صلاحیت برای بررسی تاریخ خلع می‌کند. من اطلاع کافی از تاریخ و عکس‌های دوره قاجار نداشته‌ام و هیچ اشاره‌ای هم به عکس‌های سفر اول و دوم ناصرالدین شاه به فرنگ نکرده و اساساً متوجه نبوده‌ام که چند عکسی که ناصرالدین شاه را در کالسکه در قلعه وینزور نشان می‌دهد، مربوط به سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ است. بنابراین با چنین کارنامه‌ای، حتی در سطح یک ناظر عادی سالم نیز نخواهم بود، چه رسد به یک مورخ».

اما پیردازیم به مدعای اخیر. اولاً باید بگوییم که نسخه بهتری از این عکس در مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و در زیر ارائه شده است. متأسفانه نسخه باکیفیت‌تر را نیافتم که جزئیات بیش‌تری نشان دهد؛ اما همچنان که می‌بینید، همانند موارد پیشین، یک عکس سالم است و همچنین تفاوت آن با عکس بی‌کیفیت مورد استفاده پورپیرار مشخص است:



تصویر ۴۵. ناصرالدین شاه در پارک ویلانف (مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

ثانیاً منظور پورپیرار از «سایه‌های اشخاص و اشیای کنار آب» مشخص نیست. کدام اشیای کنار آب؟! در این جا که شیئی در کنار آب وجود ندارد! فقط درختچه‌های کنار آب هستند. سایه‌ای هم در این قسمت تصویر نیست و معلوم نیست او از کدام سایه صحبت می‌کند! شاید توقع داشته که سایه این اشخاص را در داخل آب ببیند. این ممکن نیست؛ زیرا زاویه دوربین و وجود درختچه‌ها مانع دیدن سایه در درون آب می‌شود و زاویه تابش نور نیز چنان نیست که سایه اشخاص را در سمت راست و درون آب بیندازد. تنها یک نوع سایه در عکس دیده می‌شود که آن هم مربوط به آن دو درخت در سمت راست است و آن نیز انعکاس درختان است، نه سایه. حال پورپیرار چگونه جهت نور را تشخیص داده که بتواند سایه اشخاص کنار آب را ببیند؟! وانگهی اگر جهت تابش نور در سمت چپ باشد، دیگر اصلاً سایه‌ای ایجاد نمی‌شود؛ زیرا آن درختان یا دیوار پوشیده از گیاه سمت چپ، بر همه چیز سایه انداخته و سایه دیگری دیده نخواهد شد. آن چه نگارنده «فقط با توجه به خود عکس» می‌تواند تشخیص دهد، این است که این عکس احتمالاً یا در هوای ابری گرفته شده است و

۱. یعنی فقط با نگاه کردن به خود این عکس سیاه و سفید، بدون در نظر گرفتن شرح و توصیف آن و یا سخنان ناصرالدین شاه. همان کاری که پورپیرار می‌کند و می‌خواهد تمام اطلاعات را فقط از خود عکس به دست آورد.

۱۷۰ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

یا زاویه تابش نور در سمت چپ تصویر است. دلیلش هم این است که جز انعکاس تصویر آن درخت بزرگ سمت راست در آب، اشیای دیگر سایه چندان محسوس و واضحی ندارند. به خاطر درک بهتر موضوع، باید توضیحی درباره مکان این عکس بیاورم و عکس های جدیدی از آن نشان دهم. جایی که ناصرالدین شاه این عکس را گرفته، مجموعه ای است به نام عمارت و پارک ویلانف^۱ در کشور لهستان (رضوانی و قاضی ها، ۱۳۶۸: ۱۷۰).

این جایک عمارت و پارک وجود دارد که به سبک زیبایی طراحی شده است و نهرهایی در آن وجود دارد. چند عکس امروزی و جدید از مکان هایی شبیه به منظره عکس ناصرالدین شاه ارائه می کنم^۲ تا بهتر بتوانیم سایه ها را ببینیم و بدانیم که چرا عکس فوق چنین است و ناصرالدین شاه و همراهانش چرا در آن قسمت عکس گرفته اند. البته دقت داشته باشید که نمی توانیم عیناً همان تصویر بالا را ببینیم؛ زیرا بیش از ۱۳۰ سال از تاریخ عکس فوق گذشته است و طبیعت الزاماً به همان شکل نمی ماند. قصد نگارنده تنها توجه به سایه ها است.



تصویر ۴۶. پارک ویلانف (وبلاگ موزه کاخ شاه ژان سوم در ویلانف،

<https://wiescizparku.wordpress.com/page/6>)

1. Wilanów

۲. تهیه این عکس ها از همین زاویه در مراجع رسمی چندان امکان پذیر نیست، و نگارنده نیز امکان حضور در آن صحنه و گرفتن عکس را ندارد. عکس اول از وبلاگ وابسته به سایت «موزه کاخ شاه ژان سوم در ویلانف» (https://www.wilanow-palac.pl/palac_i_park) برداشته شده و برای تهیه سایر عکس ها از جست و جوی تصاویر گوگل در وب سایت های مختلف استفاده شده است. البته به این دلیل که امکان جست و جو و صحت سنجی این عکس ها و یافتن نمونه های مشابه برای هر کسی ممکن است، می توان به آن استناد کرد.



تصویر ۴۷. تصاویری از پارک ویلانف

این عکس‌ها در فصول مختلف، در هوای ابری و آفتابی و ساعات متفاوت گرفته شده‌اند. همچنان که می‌بینید، نمی‌توان فقط از روی انعکاس درختان در آب، تشخیص داد که عکس در چه هوایی و در چه ساعتی گرفته شده است.

زیرا انعکاس درختان در آب، در همه حال، چه در ساعات ابری و چه در ساعات آفتابی، دیده می‌شود؛ در حالی که گاهی جهت تابش نور در کنار رودخانه، گاهی از سمت راست است و گاهی چپ و گاهی جهات دیگر. وقتی سمت چپ سایه باشد، اگر افرادی در آن قسمت بایستند، سایه‌ای نخواهند داشت. دلیل این که ناصرالدین شاه و همراهانش در آن جا

عکس گرفته‌اند، به خاطر همین سایه بوده؛ زیرا آن قسمت به خاطر درختان بلندش سایه‌ای فراهم داشته است. کدام انسان سالم و عاقلی توقع دارد که در عکسی چنان بی‌کیفیت که پورپیرار استفاده کرده، آن هم بدون دانستن وضع هوا، جهت تابش نور، وجود یا عدم موانع دیگر و دیدن تمام منظره، بتوان سایه اشخاص را تشخیص داد؟! پورپیرار از کجا فهمیده که این عکس در چه ساعتی از روز گرفته شده و آیا هوا آفتابی است یا ابری و نیمه‌ابری، یا مثلاً مانعی، مثل درختان بلند، برای تابش نور و ایجاد سایه وجود ندارد؟ جایی که ناصرالدین شاه رفته، یک پارک بوده است. آیا باید توقع داشته باشیم که او برای عکس گرفتن، به جای سایه درختان پارک، زیر نور آفتاب بایستد؟! پورپیرار به هیچ کدام از این مسائل نمی‌پردازد و همچنان که نشان دادیم، چون کیفیت عکس و اطلاعات ما برای بررسی این عکس کافی نیست، آن چه پورپیرار گفته، به عنوان دلیل شناخته نمی‌شود؛ لذا برای جعلی خواندن آن کافی نیست و دلالت بر جعل عکس نمی‌کند.

ما با یک عکس معمولی مواجه هستیم و دلیلی وجود ندارد که با این حدس‌های مبهم، قاطعانه به آن برجسب جعل بزنیم. در این جا مطلب دیگری نیز مشخص می‌شود. این که پورپیرار اصلاً این قسمت از سفرنامه ناصرالدین شاه را نخوانده و اصلاً اطلاعی هم از مکان پارک ویلانف نداشته و هرگز مطلع نبوده که وضع هوا و جهت تابش نور و وجود آب و انعکاس، چه تأثیری بر عکس دارد. روش او بسیار خام است؛ اما واقعاً باید گفت که هنر فاخر «استخراج همه چیز از درون عکس‌های بی‌کیفیت و مبهم» تنها در انحصار پورپیرار است و بس. نگارنده حتی از درون عکس باکیفیت‌تر دوم نیز قادر به اظهار نظر دقیق نیست، چه رسد به عکسی که پورپیرار آورده است.

در انتهای این بخش، این مطلب را هم بیفزایم که در کتاب روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان چند عکس دیگر هم هست که پورپیرار به آن‌ها اشاره نکرده است. تکلیف آن‌ها نیز همانند عکس‌های دیگر است؛ یعنی نسخه اصل آن‌ها موجود است و جعلی هم در کار نیست. تازه این عکس‌ها، تمام عکس‌های مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگ نیست و عکس‌های دیگری نیز موجود است. نتیجه این می‌شود که برعکس تصور

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۷۳

پورپیرار، سفرهای ناصرالدین شاه، عکس‌های سالم زیادی دارد که آن‌ها را تأیید می‌کند. اگر این تعداد کم می‌بود، می‌شد به سخن پورپیرار اندک اعتنایی کرد؛ اما وقتی مثلاً در همین حضور او در لهستان، به قول معروف، در هر قدم عکس انداخته‌اند، دیگر تصور جعل بسیار بی‌معناست. این را نیز بیفزاییم که بنا به منطق، تأیید حضور ناصرالدین شاه در اروپا، تنها و تنها نیازمند یک عکس سالم است؛ در حالی که رد چنین مطلبی و گفتن این که «ناصرالدین شاه به اروپا نرفته»، نیازمند رد تمام این عکس‌هاست.^۱

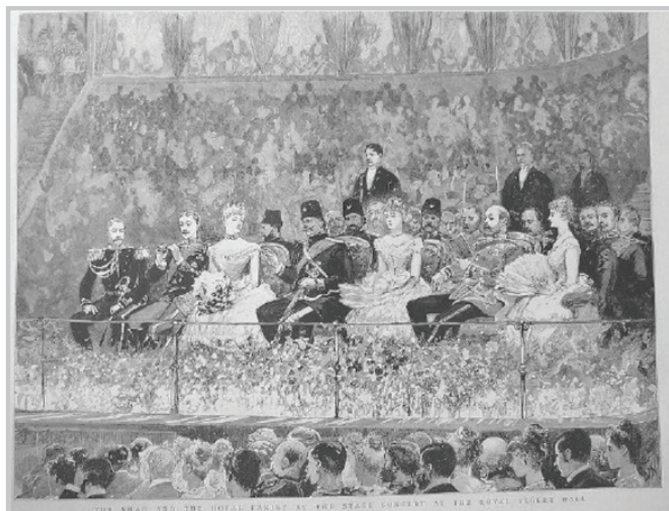
حال آن که در این جا تازه قضیه عکس این است؛ یعنی ما عکس‌های زیادی از حضور ناصرالدین شاه در اروپا داریم و چنان که دیدیم، پورپیرار حتی از نمایش جعلی بودن یکی از آن‌ها نیز ناتوان بوده است.

وی سپس در «مقدمه بیست‌وسه»، با ارائه دو عکس زیر، مطلب خود را چنین ادامه می‌دهد:

«این صحنه‌ای است از حضور ناصرالدین شاه در سالن اپرای لندن و گرچه شاه قجر در میان لژ مهمانان دربار دیده نمی‌شود، اما به هر حال جای این سؤال را باز می‌گذارد که چرا این صحنه را از ممداد رسامی گرافیست‌ها و نه دوربین عکاسی ارائه می‌دهند. حال آن که در سال ۱۸۸۹ عکاسی در روابط اجتماعی عادی و غیررسمی هم، فضا و رسوخ گسترده‌ای داشته است. چهره‌وار یخته بعد راهم نشانه دیگری از حضور شاه شهید در لندن گرفته و نمی‌دانیم به کدام علت باز هم به جای عکس، به رسامی پناه برده‌اند؟ این سؤال که اگر این هفته‌نامه لندن، که اخبار را به صورت مصور ارائه می‌داد، برای نمایش سیمای شاه از امکانات عکاسی سود نبرده، پاسخ ساده و اولیه‌ای دارد که: شاه ایران هرگز در لندن نبوده است» (همان: ۲۸).

۱. برای تأیید ادعای وجود چیزی، ارائه فقط یک مورد از آن کفایت می‌کند؛ اما تأیید ادعای وجود نداشتن آن، دشوار است و باید همه موارد مدعی وجود را رد کرد. مثلاً اگر کسی بگوید «در اتاق سوزن هست»، برای تأیید حرفش تنها نیازمند نمایش یک سوزن است؛ اما اگر بگوید «در اتاق هیچ سوزنی وجود ندارد»، باید تمام اتاق را کاملاً بگردد و حتی اگر چیزی مانند سوزن یافت، نشان دهد که سوزن نیست؛ تا مدعایش تأیید شود. اگر حتی یک سوزن بیابد، مدعایش مردود خواهد بود.

۱۷۴ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱



تصویر ۴۸



تصویر ۴۹

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۷۵

اول این که قبلاً نشان دادیم که ناصرالدین شاه در لندن حضور داشته و همان چیزی که پورپیرار نشانه جعل خوانده بود، صحت عکس ناصرالدین شاه و شاهزاده لئوپولد را نشان می‌داد؛ بنابراین دیگر چنین بهانه‌هایی، محلی از اعراب ندارد. دوم این که در رسامی بالا نیز عکس شاه با لباس تیره، کاملاً در وسط عکس دیده می‌شود و معلوم نیست پورپیرار به چه چیزی معترض است که می‌گوید «شاه قجر در میان لژ مهمانان دربار دیده نمی‌شود!» اما مطلب سوم، ما را با یکی دیگر از شواهد کم‌اطلاعی پورپیرار آشنا می‌سازد. وقتی محقق می‌خواهد چنین سؤالی پرسد که «چرا این صحنه را از مداد رسامی گرافیکست‌ها و نه دوربین عکاسی ارائه می‌دهند»، لازمه‌اش این است که ابتدا یک تحقیق انجام دهد و مقاله‌ای بنویسد و در آن نشان دهد که نشریه‌ای که تصویر ناصرالدین شاه را به شکل رسامی چاپ کرده، «همه جا» از عکس استفاده کرده و فقط برای ناصرالدین شاه استثنا قائل شده است و بعد تعجب کند که «چرا برای ناصرالدین شاه از عکس استفاده نکرده است؟».

در این حالت نیز، حکم عقل و علم این است که جا را برای جواب‌های ممکن باز بگذاریم و با گردآوری شواهد، «بهترین پاسخ ممکن» را انتخاب کنیم. در این جا شاهد رعایت هیچ کدام از این موارد از سوی پورپیرار نیستیم. او گذشته از آن که اصلاً منبع تصویر را معرفی نمی‌کند، بدون آن که حتی نام نشریه را بداند و سبک و تاریخچه و نمونه‌هایی از آن را بیاورد، بلافاصله همین رسامی‌ها را دستاویز قرار داده و باز همه را متهم به جعل می‌کند! به جای آن که مطلب را بررسی کند که شاید دلیلی داشته که آن نشریه از رسامی استفاده کرده، بلافاصله نتیجه دلخواه خود را می‌گیرد که «شاه ایران هرگز در لندن نبوده است!»! چنین کاری را «تحقیق علمی» نمی‌گویند و بیش‌تر به دستاویزی برای فرو کردن یک نتیجه خاص به ذهن مخاطب عامی و از همه جا بی‌خبر می‌ماند.

باری تصویر اول از نشریه «گرافیک»^۱ است و تصویر دوم از نشریه «اخبار مصور لندن»^۲. در بررسی نگارنده مشخص شد که دو نشریه مذکور اساساً در آن تاریخ، از عکس استفاده نمی‌کردند و روش کار آن‌ها استفاده از رسامی بوده است؛ لذا ایراد پورپیرار وارد نیست.

1. The Graphic

2. The Illustrated London News

۱۷۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

اگر بگوییم «چون آن‌ها به جای عکس از رسامی استفاده کرده‌اند، پس اخبارشان جعلی است»، باید تمام اخبار انگلستان و جهان و تمام شخصیت‌های تاریخی اروپا را در صدها و هزاران نسخه این نشریات، مجعول بدانیم!

به عنوان نمونه، دو صفحه از نشریه گرافیک را که در سال ۱۸۷۳ منتشر شده، به عنوان نمونه ارائه می‌کنم. هیچ کدام از این دو تصویر ربطی به ایران ندارد. در ذیل تصویر اول، مربوط به ۱۱ اکتبر ۱۸۷۳، آمده است: «دیدار شاه ویکتور امانوئل از برلین، معرفی مقامات دولتی به پادشاه هنگام ورودش به کاخ»:

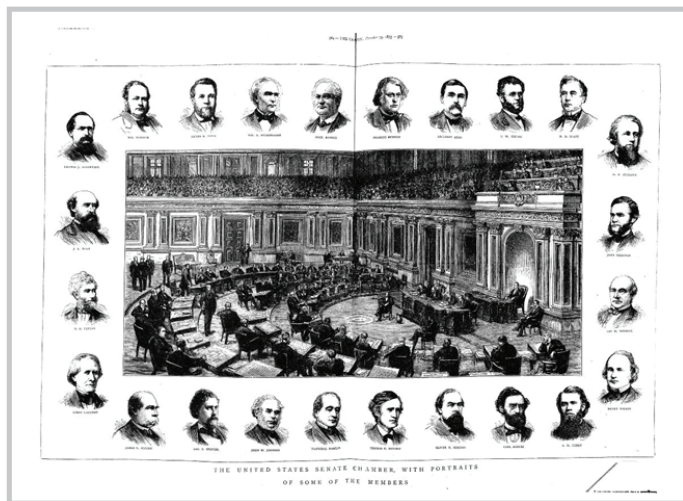


تصویر ۵۰. تصویر نشریه گرافیک در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۸۷۳، از دیدار شاه ویکتور امانوئل از برلین

(آرشیو نیوزپیپر، <https://www.newspapers.com>)

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۷۷

در ذیل تصویر دوم هم که مربوط به ۱۳ دسامبر ۱۸۷۳ است، نوشته شده: «تالار سنای ایالات متحده، با پرتره برخی از اعضا»:



تصویر ۵۱. تصویر نشریه گرافیک در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۸۷۳، سنای آمریکا (آرشیو نیوزپیپر، <https://www.newspapers.com>)

این‌ها همه در همان سال سفر ناصرالدین شاه به اروپا و بعد از اختراع عکاسی منتشر شده‌اند و مشتق از خروار رسامی‌های این نشریه‌اند. آیا باید بگوییم که شاه و یکتور امانوئل ایتالیایی وجود نداشته و به آلمان نرفته، و همچنین سنای آمریکا و ساختمان آن و اعضایش همگی قلابی‌اند و وجود نداشته‌اند؛ چون به جای عکس، رسامی‌شان در این نشریه چاپ شده و پورپیرار چنان روش نادرست و بی‌مبنایی ارائه کرده است؟! جالب آن است که بدانیم رسامی‌ها گاهی عیناً از روی عکس انجام می‌شده است و این خود نمایانگر روش این نشریات بوده که عکس چاپ نمی‌کرده‌اند. مثلاً همان به قول پورپیرار، «چهره واریخته» ناصرالدین شاه که پورپیرار با آوردن این صفت می‌خواهد آن را مجعول قلمداد کند، عیناً از روی عکس او رسم شده است. این عکس را در زیر می‌بینید که ظاهراً توسط عکاسی به نام «یولیوس کرنلیوس شاروشر»^۱

1. Julius Cornelius Schaarwächter (1847-1904)



تصویر ۵۲. پرتره ناصرالدین شاه

(مجموعه اولشتاین بیلد^۲ در سایت گتی ایمیجز، <https://www.gettyimages.ac>)

ما در آن نشریه، در واقع، با یک کپی وفادارانه و برابر با اصل مواجه هستیم و این حاوی چهار نکته است: اول این که برخلاف تصور پورپیرار، این عکس ها جعلی و خیالی نیستند و از روی تخیل و بدون ما به ازای خارجی رسم نشده اند؛ دوم این که امانت و دقت رسام و نشریه را نشان می دهد؛ سوم این که این نشریات، تصاویر را به صورت رسامی چاپ می کرده اند، نه

۱. توضیحات ذیل عکس:

<https://www.gettyimages.ac/detail/news-photo/nasir-ad-din-1831-1896-schah-von-persien-1848-1896-news-photo/541534725>

2. <https://www.ullsteinbild.de>

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۷۹

عکس؛ دلیلش هم نبود عکس نیست. و چهارم این که این رسامی‌ها درست به اندازه عکس معتبرند. این مطلب با دیدن رسامی‌ها و نقاشی‌های بیش‌تری از ناصرالدین شاه و دیگر افراد حکومت ایران در این نشریات که عکس‌های معادل آن‌ها را نیز در دست داریم، به شدت تقویت می‌شود. بنابراین ادعای این که «شاه ایران هرگز در لندن نبوده است» فقط می‌تواند از کسی صادر شود که در این حوزه بی‌اطلاع است و حتی یک ثانیه هم برای تحقیق در این باره وقت صرف نکرده و با همین کارش نشان می‌دهد که نه روش تحقیق علمی را می‌داند، نه منطق را، و نه صلاحیت نظر دادن در این حوزه را دارد.

استفاده از رسامی، دلیل بر جعل نیست. این روزنامه‌ها، نشریات معتبر و شناخته شده‌ای بوده و هستند و نسخه‌های آن‌ها هم اکنون نیز در دسترس است. به طور کلی، اخبار بسیار زیادی از ناصرالدین شاه و ایران دوره قاجار، در نشریات اروپایی و حتی آمریکایی بازتاب داده شده است و همین از اسناد محکم آن دوره است. اخبار اروپا و دیگر نقاط جهان نیز به همین شکل منتشر شده‌اند. آیا باید بگوییم که مثلاً ملکه ویکتوریا نیز وجود نداشته، چون در این نشریات، به جای عکس، رسامی او را منتشر کرده‌اند؟! آیا پورپیرار به این توجه نکرده که چگونه می‌توان در این همه نشریات که در معرض دید عموم بوده، مرتکب جعل شد؟! آیا کسی نمی‌پرسیده «این چهره ناصرالدین شاه، متعلق به کیست که در صفحه اول نشریه مملکت چاپ کرده‌اید؟»

پورپیرار سپس در مورد دو تصویر زیر می‌نویسد:

«عجیب این است که هر دو رسامی بعد از لحظه برخورد و معرفی ناصرالدین شاه با ملکه انگلیس گفته‌اند. هرچند که در نمونه زیر، نه ملکه و نه ناصرالدین شاه ریش نتراشیده، اندک شباهتی به اصل خویش و الگوی نقاشی پیش‌دارند و همراهان ملکه در رسامی زیر و بالباس غیررسمی گویا از ملکه و یا مهمان او تقاضای کمک دارند. این نقاشی‌های ناشیانه و باسماه‌ای، هر جست‌وجوگری را به این نتیجه واضح می‌رساند که سفرهای ناصرالدین شاه، واقعیت بیرونی نداشته و در مسیر اطلاع‌رسانی و اخبار مربوط به موضوع خود نبوده است» (پورپیرار، ۱۳۹۴ الف: ۲۹-۳۰).

۱۸۰ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱



تصویر ۵۳



تصویر ۵۴

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله ۱۸۱۷

ایراد کار پورپیرار در این جا هم مشخص است. او باز هم از تصاویری کیفیت استفاده کرده است.^۱ متأسفانه مطابق معمول، منبع خود را نیز مشخص نمی‌کند که مخاطب بتواند ادعای او را پی‌گیری کند. نگارنده به زحمت می‌تواند در ذیل تصویر دوم، تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۸۷۳ را ببیند و اصل تصویر را از سایت «آرشیو روزنامه بریتانیا»^۲ در این جا قرار می‌دهد. این سایت، تعداد بسیار زیادی از نسخه‌های روزنامه‌های بریتانیا را از قرن نوزدهم در خود دارد.^۳ نسخه با کیفیت تصویر اول را در زیر می‌بینید:



تصویر ۵۵. روزنامه The Graphic، به تاریخ ۲۸ ژوئن

۱۸۷۳ (<https://www.britishnewspaperarchive.co.uk>)

۱. چون هر دو تصویر بالا درازای زیادی دارند، به مناسبت کاهش فضای مورد استفاده، آن‌ها را کوچک کرده و در کنار هم قرار دادیم؛ اما اصل تصاویر در کتاب پورپیرار نیز کیفیت چندانی ندارند.

2. The British Newspaper Archive

3. <https://www.britishnewspaperarchive.co.uk>

قسمت مربوطه را نیز به شکل بزرگ شده، در تصویر زیر می‌بینید:



تصویر ۵۶



تصویر ۵۷

در سایت مربوطه می‌توانید آن را به شکل بزرگ‌تر هم ببینید. نکته‌اول که آن را بررسی می‌کنیم، چندان مهم نیست و فقط به خاطر پاسخ حداکثری به ایرادات پورپیرار ارائه می‌شود. آن چه پورپیرار به عنوان «ریش» برای شاه تشخیص داده، تا بالای گوش او نرفته و نمی‌تواند ریش شمرده شود. این مطلب خصوصاً با مقایسه آن با مرد ریش‌دار در سمت راست مشخص‌تر

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۸۳

می‌شود. خصوصاً اگر آن را ریش تصور کنیم، باید این ریش را روی گردن شاه و حتی زیر چشم او نیز تصور کنیم و حتی گردن و چانه خود ملکه و دوزن پشت او را نیز ریش دار بدانیم! واقعیت این است که چهره مردانه و تیره‌تر ناصرالدین شاه - ه شاید ته ریش اندکی هم داشته، به همراه سایه‌ها به این شکل توسط طراح ترسیم شده است. پورپیرار چون از تصویر بی‌کیفیتی استفاده کرده، این طرح به شکل متراکم و شبیه ریش به نظرش رسیده است. ثانیاً حتی اگر آن را ریش نیز تصور کنیم، باعث جعلی شدن رسامی نمی‌شود؛ زیرا ناصرالدین شاه الزاماً قرار نیست بدون ریش باشد. او خصوصاً در عکس‌های دوران جوانی ریش هم دارد، و حتی به همان شکل عکس رسمی هم گرفته است.

این عکس مربوط به اولین سفر او به فرنگ است. اما نکته دوم این است که نگارنده متوجه نشد که پورپیرار چگونه «غیررسمی بودن لباس» همراهان ملکه و نیز احساس «تقاضای کمک» را تشخیص داده است، و معلوم هم نمی‌کند که منظورش از «لباس رسمی» چیست. این‌ها همه از معجزات استفاده از عکس بی‌کیفیت و تخیل بیش از حد است. پورپیرار با همین کارش نشان می‌دهد که هرگز خود از یک آرشیو روزنامه و مجلات دیدن نکرده و حتی اطلاعی نیز از این مراکز نداشته است؛ یا این که می‌دانسته و آن قدر ولنگار بوده که برای نظر دادن در امری با این اهمیت، خود را موظف به رجوع به هیچ آرشیوی ندیده است. چگونه چنین کسی می‌تواند مدعی «تأمل» در تاریخ و نگارش تاریخ صحیح باشد؟!

از همه این‌ها که بگذریم، پورپیرار ظاهراً تصور کرده که رسامی برای مطبوعات عین صحنه را نشان می‌دهد و رسام هم حتماً در صحنه حضور داشته. چرا و به چه دلیلی چنین تصور کرده است؟ چنین الزامی وجود ندارد. ممکن است که طراح، امکان حضور در صحنه را نداشته و یک تصویر را با ذهنیت خود از شخصیت‌ها، فقط به منظور رساندن مطلب ایجاد کند. چرا و به کدام دلیل باید کار او را جعل بدانیم؟! چه کسی گفته این کار جعل است؟ مثلاً در مورد بالا، ممکن است هدف فقط این باشد که نشان دهد ملکه و ناصرالدین شاه با هم دیدار کرده‌اند، نه این که همه افراد حاضر در تصویر و مکان و خصوصیاتش عیناً مطابق با واقع باشد. این ادعا تنها وقتی قابل طرح است که خود طراح مدعی شده باشد که در محل حضور

داشته و این طرح را کشیده است؛ زیرا طراحی نیازمند زمان است و مثل عکس نیست که فقط چند دقیقه از حضار زمان بگیرد. بدیهی است که ملکه و دیگران نمی‌توانسته‌اند مدتی همان‌جا در حالت دست‌دادن، ثابت بایستند تا طراح بتواند آن‌ها را عیناً به تصویر بکشد. نگارنده واقعاً نمی‌داند که پورپیرار این فرضیات و ذهنیات بی‌دلیل و سند را از کجا آورده و چرا باید آن‌ها را مبنای قضاوت درباره‌ی امور تاریخی قرار داد! این نیز یکی از اشکالات روش اوست که همواره با ذهنیاتی که معلوم نیست از کجا آمده و چه کسی تأییدشان کرده، به قضاوت درباره‌ی همه چیز می‌پردازد. مورد بالا فقط یک نمونه از این ذهنیت‌هاست.

در نهایت می‌گوید «این نقاشی‌های ناشیانه و باسماه‌ای، هر جست‌وجوگری را به این نتیجه واضح می‌رساند که سفرهای ناصرالدین شاه واقعیت بیرونی نداشته و در مسیر اطلاع‌رسانی و اخبار مربوط به موضوع خود نبوده است!» البته پورپیرار که در این‌جا خود شایسته‌ی عنوان «جست‌وجوگر» نیست؛ زیرا هیچ جست‌وجویی در این باره انجام نداده و فقط چند تصویر دلخواه و گزینش شده را دستمایه نظریه‌پردازی خویش کرده است؛ اما نگارنده می‌تواند همین سؤال را از پورپیرار بپرسد که «پس چرا من به عنوان یک جست‌وجوگر که بیش از شما این روزنامه‌ها را گشته‌ام، به چنان نتیجه‌ای نرسیده‌ام و اتفاقاً فهمیده‌ام که نظر شما نادرست است؟» و مهم‌تر این که «چگونه سفرهای ناصرالدین شاه واقعیت بیرونی نداشته و در مسیر اطلاع‌رسانی و اخبار مربوط به موضوع خود نبوده است، وقتی این مطلب به کرات در روزنامه‌های اروپایی آمده است؟!» پورپیرار چون به این آرشیوها دسترسی نداشته و به خود زحمت تحقیق هم نداده، نمی‌دانسته که این دو نشریه اتفاقاً به شکل ویژه به این مطلب پرداخته‌اند و در چندین شماره، سفر ناصرالدین شاه را بازتاب داده‌اند. علاوه بر این، چه چیزی بالاتر از «انتشار خبر و تصویر در صفحه اول» می‌تواند «اهمیت موضوع» و «جاری بودن» آن را برای یک روزنامه مشخص کند؟ تنها معیار برای این نتیجه‌گیری عجولانه و غیرعلمی پورپیرار آن است که او به غلط تصور می‌کند که هر چیزی جز عکس، مجعول است و به راحتی هم می‌توان آن را جعل کرد. البته بگذریم که حتی در صورت ارائه عکس نیز او بهانه‌هایی می‌گیرد و آن را جعلی می‌خواند. آیا با این روش اصلاً چیزی باقی می‌ماند که بتوان

با آن تاریخ نوشت؟! بهتر نبود پورپیرار خیلی ساده و بدون گرفتن ژست علمی، می‌گفت «من دوست ندارم ناصرالدین شاه به اروپا رفته باشد، تا بتوانم مدعی پوریم شوم و ایران را یک سرزمین خالی از سکنه بی حکومت تصور کنم که برایش تاریخ جعل کرده‌اند؟»

و اکنون نکته آخر که از روش‌های شناخته شده پورپیرار است که متأسفانه بارها در نوشته‌هایش از آن استفاده کرده است. این روش همان «بازی با زمان» است. پورپیرار معمولاً تصاویر و عکس‌های دلخواهش را بدون ذکر منبع و تاریخ ردیف کرده، و یا با هم مقایسه می‌کند و سپس نتیجه دلخواه خود را می‌گیرد و مخاطب بیچاره نیز اغلب فریب آن را می‌خورد؛ زیرا تمام حواس او فقط به عکس‌هایی است که پورپیرار پشت سر هم ردیف می‌کند و تصور می‌کند که او دارد سند ارائه می‌دهد! واقعیت این است که حتی عکس و اشیا نیز به خودی خود سند متقن نیستند. بدون «مکتوب» و «نوشته» ای که تاریخ آن‌ها را مشخص کند و یا توضیحی درباره‌شان بدهد، استفاده خاصی از عکس‌ها نمی‌توان کرد. برای روشن شدن این مطلب، همین تصاویر بالا را مثال می‌زنم.

تصور کنید هیچ نوشته‌ای نداشته باشند و شما هم قبلاً تاریخ نخوانده باشید. از کجا می‌خواهید بدانید اشخاص حاضر در تصویر چه کسانی هستند و عکس در کجا گرفته شده و مشغول چه کاری هستند؟ حداکثر چیزی که می‌توان مثلاً با دیدن تصویر دوم گفت، این است که مردی به دیدار زنی آمده! چون ما حتی هویت و طرز لباس پوشیدن و ... را «قبلاً» از تاریخ و شنیده‌ها آموخته‌ایم. ادعای پورپیرار که می‌خواهد به خواننده القا کند که «عکس» یا «اشیا» یا «بناها» و ... اسناد «متقن» هستند و بدون «مکتوبات» می‌توان از آن‌ها استفاده کرد، مصداق «دور در استدلال» و مغالطه «استدلال دوری»^۱ و کاملاً نادرست است. او از همان تاریخی که دارد می‌کوشد آن را نقد کند، برای قضاوت درباره‌اش استفاده می‌کند و اصلاً نمی‌پرسد که «این اطلاعاتم را از کجا آورده‌ام؟» زیرا هدف او این است که به هر وسیله ممکن خود را از شر مکتوبات خلاص کند تا بتواند داستان دلخواه خودش را به مخاطب بیاوراند؛ زیرا قیدوبند مکتوبات اجازه نمی‌دهند که مورخ هر چیزی را که دلش خواست بگوید و هر

۱. این مغالطه وقتی اتفاق می‌افتد که برای اثبات نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم، از مقدمه‌ای استفاده کنیم که صحتش وابسته به اثبات همان نتیجه باشد (خندان، ۱۳۸۴: ۳۴۵-۳۴۶).

داستانی بسازد. وقتی این همه کتاب و اسناد و نقشه ها و ... چه داخلی و چه خارجی، گواهی داده اند که در ایران، حکومت و حکمرانی به نام ناصرالدین شاه وجود داشته و به اروپا رفته، هیچ مورخ صاحب عقلی نمی تواند بگوید «او یک آکتور بوده که از او عکس می گرفته اند»؛ اما وقتی مکتوبات را انکار کنیم، می توان هر تفسیر دلخواهی را به عکس ها نسبت داد. چنان که این کار را صد سال بعد درباره رهبران امروز جهان نیز می توان انجام داد و می توان همه را بازیگر تصور کرد که فقط عکس و فیلم می گیرند! نه فقط آن ها، حتی خود ما را می توان آکتورهای خواند که در این دوره از تاریخ عکس های سفارشی می گرفته ایم! مسلماً اگر پورپیراری در صد سال بعد ظهور کند، همین را در مورد رهبران امروز و مردم عادی می گوید. پیدا است که ارزش چنین تصوراتی در چه حدی است.

با مراجعه به آرشیو روزنامه ها درمی یابیم که تصویر اولی که پورپیرار گذاشته (تصویر ۴۸)، مربوط به ۱۳ ژوئیه ۱۸۸۹ است؛ تصویر دوم (تصویر ۴۹) مربوط به ۶ ژوئیه ۱۸۸۹ و تصویر سوم (تصویر ۵۳) مربوط به ۱۳ ژوئیه ۱۸۸۹ است؛ هر سه مربوط به سفر سوم ناصرالدین شاه است. تصویر چهارم (تصویر ۵۴) را نیز گفتیم که مربوط به ۲۸ ژوئن ۱۸۷۳ و سفر اول ناصرالدین شاه است.^۱ به عبارت دیگر، دو تصویری که پورپیرار در کنار هم گذاشته، متعلق به یک لحظه و حتی یک سفر ناصرالدین شاه نیست؛ اما پورپیرار دارد آن دو را با هم مقایسه می کند و می گوید «هر دو رسامی بعد از لحظه برخورد و معرفی ناصرالدین شاه با ملکه انگلیس گفته اند!» واقعاً چه کسانی چنین گفته اند؟ تصویر چهارم به سفر اول ناصرالدین شاه تعلق دارد که شاه جوان بوده است. همچنان که در بالا گفتیم، اگر حتی ریش هم می داشته، ریش داشتن او غیرعادی نبوده است. ما عکس هایی با ریش از دوره جوانی او داریم که نمونه ای از آن را در زیر می بینید (تصویر ۲۹). ملکه نیز در آن تصویر جوان است و در تصویر دیگر پیر. پورپیرار اگر می خواست ایراد بگیرد، می توانست به این موارد دقت کند، و نه این که توقع غیرممکن رسم عین مناظر توسط رسام در لحظه را داشته باشد، و البته این را هم نمی دانیم که

۱. ر.ک آرشیو نیوز پیپرز و نیز آرشیو روزنامه های بریتانیا:

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۸۷

تصویر دیدار ناصرالدین شاه با ملکه را از کجا یافته که دارد این رسامی را با آن مقایسه می‌کند. طبعاً او خود در آن لحظه حضور نداشته و عکس آن لحظه را هم در اختیار نداشته و ارائه نداده است! البته برای او که قبلاً در نظری اعجاب‌آور، رسامی را حتی برتر از عکاسی تصور کرده بود، این‌گونه تصورات نیز تعجیبی ندارد. بدین ترتیب، دانستیم که ایرادهای پورپیرار در این مورد نیز کاملاً اشتباه و باطل است.



تصویر ۵۸. ناصرالدین شاه با ریش در یکی از لباس‌های رسمی (منبع: افشار، ۱۳۷۰: ۸)

وی سپس کار خود را با تصویر زیر ادامه می‌دهد و می‌نویسد:

«و سرانجام سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ، محکم‌ترین سند خود را به تماشای تاریخ گذارده و آن تصویر عکاسی شده‌ای از شاه ذوالقرنین است که در قاب گردنی ملکه پاندول شاه است! هرچند خست ملکه یا کم حوصلگی جاعل، مروارید چینی اطراف قاب عکس را نیمه‌کاره رها کرده باشد!» (همان: ۳۱).



تصویر ۵۹

در ابتدا باید تذکر دهم که این کار پورپیزار صورتی از مغالطه «پهلوان پنبه» است. در این مغالطه، مدعای سستی را به کسی نسبت می دهند و به جای مدعای اصلی او مورد نقد قرار می دهند (خندان، ۱۳۸۰: ۲۰۳-۲۰۷). پورپیزار در این جا نیز بدون این که مرجع عکس را مشخص کند و بگوید کدام منبع معتبر این عکس را تایید کرده و بر اساس آن مدعی شده که ناصرالدین شاه به اروپا رفته، به نقد آن مشغول است! البته نگارنده می داند که این تصویر را پورپیزار، همانند بسیاری از تصاویر مطالبش، از سایت های اینترنتی و وبلاگ ها برداشته است. اولاً باید بگوییم که این کار به کلی اشتباه و غیرعلمی است و شایسته اعتنا نیست. ثانیاً تصویر فوق نیز کیفیت مناسبی ندارد و معلوم نیست پورپیزار چگونه متوجه شده که آن قاب کوچک نیمه کاره است. در نهایت این که همچنان که دیدیم، تأیید سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ، عکس های محکمی دارد و ابداً نمی توان این تصویر را «محکم ترین سند» آن سفرها خواند. جعلی بودن یا نبودن این عکس، خدشه ای به آن مطلب وارد نمی کند. چنان که تصاویر مونتاژ شده ای که امروزه با عکس های دوره قاجار می سازند، ربطی به آن دوره ندارد. کاش پورپیزار می گفت که کدام منبع این عکس را ارائه داده، و آن را دلیل

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۸۹۷

رفتن ناصرالدین شاه به اروپا دانسته است. نگارنده با جست و جو دریافت که پورپیرار این عکس را نه از یک کتاب، بلکه عیناً از فضای مجازی کپی کرده است. چند سایت ایرانی این عکس را گذاشته و با همین عنوان از آن نام برده‌اند و ظاهراً کار شخصی فردی به نام M. Samei است و آن را در ویکی‌پدیا آپلود کرده است. البته این عکس اکنون دیگر در ویکی‌پدیا وجود ندارد و معلوم نیست که آیا او خود ادعای اصالت عکس را کرده و یا این که فقط خواسته یک تصویر نمادین بسازد. گفتیم که این کار پورپیرار، مصداق مغالطه و یک کار غیرعلمی است؛ اما او متأسفانه باز هم نتوانسته عکس را تحلیل کند و ظاهراً استعدادش تنها در مغالطه است، نه تحقیق. اصل این عکس، متعلق به عکاس خانه برادران داوونی^۱ است و ملکه ویکتوریا را نشان می‌دهد. ناصرالدین شاه درون قاب دیده نمی‌شود، اما برخلاف تصور پورپیرار، قاب هم نیمه‌تمام نیست و عکس سالم است. این عکس را در زیر می‌بینید:



تصویر ۶۰. ملکه ویکتوریا (مجموعه سلطنتی بریتانیا، <https://www.rct.uk>)

1. W. & D. Downey (William & Daniel)

۱۹۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱
این عکس در سال ۱۸۷۶ گرفته شده و در توضیح ذیل عکس در سایت مربوطه چنین آمده است:

«عکس ملکه ویکتوریا که روی تخت عاج تراوانکور در موقعیت سه چهارم به سمت چپ نشسته است. او یک بادبزن در هر دو دست دارد و حمایل مدال نشان آفتاب را که از سوی شاه ایران به او اهدا شده بود، بر تن دارد. [این] پرتره، به عنوان پرتره رسمی او به عنوان ملکه هند در ژانویه ۱۸۷۶ استفاده شد.»

این عکس یک نمونه مشابه بر همین تخت، و نمونه دیگری بر صندلی دارد که در ادامه می بینید:



تصویر ۶۱. ملکه ویکتوریا (https://www.rct.uk)

در زیر این عکس نیز همان متن بالا نوشته شده است. حمایل نشان آفتاب را می شناسیم و آن را در هر دو عکس، با دو جفت نوار دو طرفش می توان تشخیص داد؛ اما به دلیل زاویه

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۹۱

عکس و تابش نور، تصویر درون قاب را نمی‌توان در دو عکس بالادید؛ همچنان که سمت چپ ملکه و نیز بالای عکس چندان واضح نیست. در این جا نمی‌توان قضاوت کرد که آیا به همراه حمایل، تصویر ناصرالدین شاه نیز هست یا نه. ناصرالدین شاه در خاطرات سفر اولش گفته است:

«من هم نشان حمایل اختراعی آفتاب را مکلل به الماس با نشان تصویر خودم الماس به ملکه دادم، او هم با کمال احترام قبول کرد و زد به خودش» (قاضی‌ها، ۱۳۷۷: ۱۴۹-۱۵۰).

جست‌وجو را ادامه می‌دهیم و به عکس زیر می‌رسیم:



تصویر ۶۲. ملکه ویکتوریا (<https://www.rct.uk>)

۱۹۲ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱
این بار ملکه رو به چپ نشسته است و آن قاب هم به سمت مخالف نور است؛ پس اگر این
عکس را با اندازه بزرگ ببینیم، می توانیم تا حدودی تصویر درون قاب را تشخیص دهیم:



تصویر ۶۳

در اینجا تصویر ناصرالدین شاه را به شکل مبهم می بینیم. آیا می توان عکس واضح تری به
دست آورد؟ جواب مثبت است. ملکه ویکتوریا، لااقل دو عکس دیگر نیز با همین لباس و
همین صندلی دارد که شاید با آن بتوان فرد درون قاب را شناخت:



تصویر ۶۴. ملکه ویکتوریا (<https://www.tatler.com>)

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۹۳

تصویر قاب را به شکل بزرگ‌تر، در زیر می بینید:



تصویر ۶۵. ملکه ویکتوریا (https://www.tatler.com)

تصویر ناصرالدین شاه با کلاه پر و جقه دارش، با وضوح مناسبی، به شکل طبیعی در عکس دیده می شود و تزیینات دور قاب نیز نیمه تمام نیست. و تصویر دوم:



تصویر ۶۶. ملکه ویکتوریا

(مجموعه برادران داوونی در سایت گتی ایمیجز، https://www.gettyimages.com.au)

تصویر بزرگ شده قاب در زیر ارائه می شود:



تصویر ۶۷

در این جا نیز می توان تصویر ناصرالدین شاه را دید. امکان این هم وجود ندارد که کسی مدعی شود این عکس ها جعلی است و یا تزئین دور قاب ناتمام مانده! چون اولاً تعداد عکس ها زیاد است و من همه عکس های ملکه با این لباس را نیاورده ام. ثانیاً تصویر ناصرالدین شاه در عکس ها طبیعی است، و لبته با تابش نور و فاصله همخوانی دارد و کاملاً واضح نیست. این خود نشان از اصالت عکس است. اگر کسی می خواست این ها را جعل کند، بهتر می بود عکس دیگری برگزیند تا بتواند تصویر ناصرالدین شاه را به شکل واضح رسم کند. ضمناً تا جایی که من جست و جو کرده ام، در هیچ کتاب داخلی از این عکس ها به عنوان سند رفتن شاه به اروپا استفاده نشده، و یا لاقبل معروف و مورد توجه نیستند. اگر جعلی می بودند، باید همان جاعل و یا کارفرمایش از این جعل استفاده هم می کردند، نه این که در هیچ کجا به عنوان سند سفرهای شاه به کار نرود! بدین ترتیب، پورپیرار ناخواسته یک مدرک دیگر نیز برای تأیید سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ در اختیار ما قرار داد، و آن هم دیدن همین تصاویر و نشان ها در اروپاست که در این مقاله ارائه شد.

پورپیرار در این جا، مبحث سفرهای ناصرالدین شاه را به طور موقت پایان می دهد و چون پاسخی به مطالب او داده نشده، شیپور پیروزی می نوازد و دامنه ادعاهای خود را گسترش می دهد و در مطالب بعدی اش، به مظفرالدین شاه و دیگر شئون حیات ناصرالدین شاه

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۹۵

می‌پردازد و گه‌گاه نیز به موضوع سفرهای ناصرالدین شاه بازمی‌گردد. ما به خاطر حفظ انسجام بحث، آن مطالب را نیز در این جا بررسی می‌کنیم. در این جا فقط سرود پیروزی او را می‌آوریم که نشان دهیم این همه ناآگاهی و مغالطه و غلط‌نویسی منجر به چگونه توهماتی می‌شود:

«هنگامی که تنها بخش قابل اعتنای تاریخ قاجار، یعنی ماجراهای سه سفر ناصرالدین شاه به فرنگ که پشتیبان توافق رژی و جنبش تنباکو قرار داده، در وصف آن فصاحت‌ها رانده و مدخل و مبنای تحولات دوران ساز در ایران گرفته‌اند، به قدر پشت ناخن حشره‌ای تأییدیه ندارد، پس تمام تفصیلات و تفضیلات موجود در باب سلسله قاجار که ناصرالدین شاه تنها شاخص آوازه‌مند آن است، از جمله ۵۰ سال سلطنت و نیز ترور او در کنار ضریح امامزاده عبدالعظیم، با باد تحقیق پراکنده می‌شود و به مورخ وظیفه می‌دهد که بر آن ناصرالدین شاه کج‌کلاهی تأمل کند که جز تصاویری بر پشت اسب و زن ندارد، پیاپی بازی‌اش می‌دهند و مالک و شایق آن ظرفیت و درکی نیست که فی‌المثل ضرورت به قدرت رساندن و یا سرنگون کردن خدمت‌گزاران خویش را تحلیل کند» (پورپیرار، ۱۳۹۴ الف: ۳۲).

من البته نتوانستم بفهمم که حشرات صاحب ناخن چه موجوداتی هستند، اما در این جا دیدیم که این بادهای تحقیق که پورپیرار می‌گوید، در حد نسیم نیز توان ندارند. در این متن می‌توانید ببینید که او با همین به اصطلاح بررسی‌های سراپا نادرستش چه نتایج عجیبی گرفته، و چگونه در سطح کلان به نظریه‌پردازی مشغول است. این خلاصه‌ای است از روش او در تاریخ‌نویسی.^۱ با همین ناآگاهی‌ها و بررسی‌های ناقص و نادرست، مطلبی را جعلی می‌خواند. سپس هر چیزی را که به آن متصل است، ساختگی اعلام می‌کند. به همین راحتی! تعجبی هم ندارد که او منبعی برای بررسی تاریخ ایران باقی نگذاشته است. با چنین روشی، می‌توان حتی حضور انسان‌ها و وقایع حاضر را نیز انکار کرد، چه رسد به گذشته. کافی است

۱. پورپیرار این روش حقیقتاً بی‌بنیان و بی‌مبنا و نادرست را که جواب‌های نادرست و کاملاً مخالف واقعیت تولید می‌کند، و اساساً نسبتی با اندیشه‌ورزی مبتنی بر عقل، منطق و اسناد ندارد را «بنیان‌اندیشی» نامیده است!

۱۹۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

بدون آگاهی کافی از تاریخ، چند عکس بی‌کیفیت و بدون منبع بیاوریم و همین ایرادها را بگیریم و بگوییم جعل است. بعد با پرسیدن این که «چون این‌ها جعلی است، پس یعنی عکس واقعی از آن شخصیت نداشته‌اند»، او و تمام مطالب منسوب به او و هر کتاب و کتیبه را که یک کلمه راجع به او گفته، قلابی اعلام کنیم!

او در «مقدمه بیست و شش» همان کتابش مطلبی می‌آورد که نشان می‌دهد دارای گونه‌ای مشکل در ادراک متون است.^۱

او باز با نمایش بی‌منبع تصویر زیر می‌نویسد:

«به گمانم با نصب عکس مطلب زیر که مدعی است برای نخستین بار تصویر ناصرالدین شاه در فرنگ را به دید جهانیان می‌رساند، قاطعانه سفر نرفتن قبله عالم را به اثبات رسانده‌ام. این که وسائل ارتباط جمعی اروپا، یعنی همان سرزمین‌هایی که میزبان شاه قجر بوده‌اند، انتشار تصویری از آن واقعه پراهمیت را، سالیانی پس از انجام، به روزنامه‌ای سپرده باشند که عنوان آن را نیافتم، حامل پیام ساده‌ای است که بدانیم اصل آن فرضیه، دروغی بی‌پروا و آزاردهنده است.... [سازندگان این تصاویر] چنان عمل کرده‌اند که گویا از فقدان صاحب نظری خرده‌گیر در سطوح گوناگون جامعه ایران مطمئن بوده‌اند. اصرار متن قبل در انتشار اختصاصی و برای نخستین بار این عکس، در عین حال گواه دیگری است که سفرهای قبله عالم به فرنگ مستندات مصور ندارد، زیرا در همین عکس شاهد گرفته شده، باز هم شاه قاجار دیده نمی‌شود. در نهایت امر، این ادعای گزافی نیست اگر بگوییم تصاویر مانده از دوران قاجار، تنها در مورد حرم و شکار و پرتره‌ها قابل رجوع است» (همان: ۵۱-۵۲).

۱. البته نگارنده در بخش‌های دیگری از نوشته‌های او نیز این برداشت‌های عجیب را از مطالب دیگران دیده است. نمونه آن، برداشت حیرت‌آور پورپیرار از واژه «سکو» در نوشته پرویز رجبی درباره کعبه زرتشت است که هیچ ربطی به سخن او ندارد. با این حال، پورپیرار با همین درک اشتباه، رجبی را نیز متهم به ناراستی با مخاطب می‌کند! رک پورپیرار، ۱۳۸۳: ۲۶۱-۲۷۶.



تصویر ۶۸

پورپیرار پس از این همه اشتباه فاحش، مدعی است که «اثبات» کرده که ناصرالدین شاه به فرنگ نرفته است! حتی اگر تمام مطالب نادرستی که نوشته بود، درست هم می‌بود، نمی‌توانست ادعای او را «اثبات» کند و حداکثر می‌توانست بگوید «ما عکسی از سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ نیافته‌ایم»؛ اما او که در کتاب‌ها و بررسی‌هایش نشان داده که اصلاً با تاریخ و تاریخ‌نویسی آشنا نیست، این را هم نمی‌داند که به طور کلی، کاربرد واژه «اثبات» در تاریخ‌نویسی اشتباه است. این از عجایب تاریخ منطق است که کسی با «مغالطه»، آن هم در تاریخ‌نویسی، بتواند چیزی را «اثبات» کند! چنان که از نوشته‌ی روی عکس می‌بینید، پورپیرار عکس را از یک وبلاگ برداشته است.

در نوشتار فوق، با این مسئله مواجه می‌شویم که پورپیرار ناصرالدین شاه و امین‌السلطان را در عکس نمی‌تواند تشخیص دهد و می‌گوید «در همین عکس شاهد گرفته شده، باز هم شاه قاجار دیده نمی‌شود»، اما مدعی شناخت عکس او دست بردگی در عکس‌هاست! هرچند

۱۹۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

شاید حتی امین‌السلطان را شناسد، اما لااقل انتظار می‌رفت که ناصرالدین شاه را به وضوح در کنار آن زن تشخیص دهد. در این جا شاهد آن هستیم که او با لفاظی خود، خواننده را سرگرم می‌کند؛ اما حتی به خود زحمت آن را نداده که استدلالی در رد عکس بیاورد. اگر تنها چیزی که او می‌گوید، همین است، پس چنان که می‌بینیم، نادرست است و لذا عکس صحیح است. حال اگر تنها و تنها عکس رفتن ناصرالدین شاه به اروپا همین هم باشد، آیا می‌توان گفت که «سفرهای قبله عالم به فرنگ مستندات مصور ندارد»؟! علاوه بر این، در این جا شاهد آن هستیم که او مثل همیشه به تحلیل یک عکس بی‌کیفیت مشغول است که در روزنامه‌ای چاپ شده است. قبلاً گفتیم که این عکس‌ها دارای نمونه‌های اصل هستند و باید به آن‌ها رجوع شود. در نهایت، بدترین اشتباه پورپیرار در این جا همان استنباط نادرست از متن است. در متن آمده است:

«این عکس تاریخی و منحصر به فرد که برای اولین بار در مطبوعات ایران و جهان

چاپ می‌شود، «ناصرالدین شاه» را در فرنگ نشان می‌دهد.»

نویسنده، کجا سخن پورپیرار را گفته که «برای نخستین بار تصویر ناصرالدین شاه در فرنگ را به دید جهانیان می‌رساند»؟! نویسنده آشکارا نوشته که این عکس برای نخستین بار در مطبوعات چاپ شده؛ یعنی وجود داشته و او اکنون آن را برای اولین بار در مطبوعات چاپ می‌کند؛ یا این که تازه یافته شده و در معرض دید عموم قرار داده می‌شود. منظورش واضح است، و آن انتشار این عکس خاص برای اولین بار در مطبوعات است، نه ادعای احمقانه «انتشار اولین عکس از ناصرالدین شاه در فرنگ»! نگارنده قبلاً اشاره کرده که چندین هزار عکس از دوره قاجار وجود دارد.

آیا اگر من اکنون یکی از آن‌ها را برای اولین بار در این مقاله چاپ کنم و همان حرف نویسنده متن بالا را بزنم، یعنی برای نخستین بار عکسی از قاجاریه را به دید جهانیان می‌رسانم؟! به نظر نگارنده، پورپیرار در سودای خویش، در هر قدم، دارد بیش‌تر به خواننده‌اش نشان می‌دهد که در هیچ رشته‌ای صاحب نظر نیست. چگونه کسی که مدعی شناخت ادبیات است، می‌تواند چنین درک نازلی از «متن» داشته باشد؟!

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۱۹۹

پورپیرار در «مقدمه سی و سه» مطلب عجیب دیگری در حوزه «تشخیص» عرضه می‌کند. او درباره عکس زیر می‌نویسد:

«ناگهان با چنین تصویری روبه‌رو می‌شویم که بسیار قابل توجه و نمایی از ناصرالدین شاه است که تکیه زده بر بالش‌های فراوان و احتمالاً مشغول ثبت نام خود در دفتری به شیوه نگارش لاتین و آن هم با استفاده از پر به جای قلم است؟! اگر در باب این عکس هم باید سخنی سرود، کافی است توجه دهم که ناصرالدین شاه، بدون احساس ناامنی، بر قبضه شمشیر خود نشسته و نیمی از آن را محو کرده است!!!» (همان: ۱۱۴).



تصویر ۶۹

پورپیرار در این جا خود متوجه است که عکس کاملاً سالم است و حرفی در باب آن نمی‌توان زد؛ با این حال، چنین ایراد ناشیانه‌ای گرفته است. در توضیح باید بگویم که این از همان عکس‌هایی است که ناصرالدین شاه در اروپا گرفته است. عکس‌های او معمولاً چندتایی

۲۰۰ / بررسی های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱
هستند، و قبلاً هم گفته ام که همین امر امکان جعل را نفی می کند. اصل این عکس از سایت
«گالری ملی پرتره» و تصویر دیگری از همان منظره را در زیر می بینید:



تصویر ۰۷۰. ناصرالدین شاه (گالری ملی پرتره، <https://www.npg.org.uk>)



تصویر ۷۱. پرتره ناصرالدین شاه (https://www.worthpoint.com)

همچنان که می بینید، هر دو عکس و مشخصات آن‌ها کاملاً واضح است. پشت عکس دوم را نیز آورده‌ام. این عکس توسط عکاسی به نام آ. ج. مله‌یوش (آرتور جیمز مله‌یوش)^۱ در ۱۸۷۳ در انگلستان گرفته شده است. ناصرالدین شاه از این عکس‌ها فراوان دارد. مله‌یوش نیز عکاس شناخته شده‌ای است که عکس‌های زیادی از دیگران گرفته و علاقه‌مندان می‌توانند در همین سایت ببینند.

از جمله عکس زیر از شاه ادوارد هفتم، در سال ۱۸۷۱ و قبل از پادشاهی. اگر به خاطر داشته باشید، این همان لباسی است که بر تن یکی از افراد درون رسامی ۱۸۷۳ نیز هست، و پورپیرار طوری صحبت می‌کند که انگار لباس آن افراد فقیرانه است و تقاضای کمک دارند! بیچاره ادوارد هفتم، حتی شلواری نداشته که پاهایش را بپوشاند!

1. Arthur James Melhuish (1829-1895)



تصویر ۷۲. ادوارد هفتم (گالری ملی پرتره، <https://www.npg.org.uk>)

کتاب دایرةالمعارف عکاسی قرن نوزدهم در قسمتی از مدخلی به نام «ملهیوش» چنین می‌گوید:

«آرتور جیمز ملهیوش در سال ۱۸۲۹ در لندن به دنیا آمد... ملهیوش یک عکاس، ناشر، نقاش پرتره، فروشنده عکس و طراح دستگاه‌های عکاسی بود. او در سال ۱۸۵۶ به انجمن عکاسی پیوست. استودیوی عکاسی او، دل مشغولی اصلی اش بود و اولین استودیو خود را در بلک هیث، گرینویچ، در سال ۱۸۵۷ افتتاح کرد، سپس به یورک پالاس ۱۲، میدان پورتمن در سال ۱۸۶۳، و سپس به خیابان قدیمی باند و پال مال نقل مکان کرد؛ که همه در لندن بودند... در سال ۱۸۷۳، پس از سفر شاه ایران به لندن، به عنوان عکاس سلطنتی او انتخاب شد... او در ۱ نوامبر ۱۸۹۵ در

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۲۰۳

بروندزبری لندن درگذشت» (Pritchard, 2008: 919-920).

دو عکس بالا از ناصرالدین شاه همراه سومی نیز دارند که متأسفانه نگارنده نتوانست نسخه باکیفیتی از آن را بیابد و همین را ارائه می‌کند، و فایده آن هم این است که دریابیم تعداد عکس‌ها زیاد است و فرض جعل را بی‌اعتبارتر می‌کند:



تصویر ۷۳

در شکل زیر، آن قسمت از عکس را به شکل بزرگ آورده‌ام که مخاطب بتواند رد شمشیر را از پایین تا پشت دفتر دنبال کند. همه چیز واضح است:



تصویر ۷۴

پورپیرار البته می توانست باز هم به همان توهم کفش های زنانه ناصرالدین شاه اشاره کند؛^۱ اما این بار خطای بدی مرتکب شده است. او نوشته است «ناصرالدین شاه، بدون احساس ناامنی، بر قبضه شمشیر خود نشست و نیمی از آن را محو کرده است»!

۱. تعداد زیاد عکس های ناصرالدین شاه و درباریان قاجار و نیز خارجیان با چنین کفش هایی برای پورپیرار معمایی است و گشودن این معمای ساختگی بر عهده او خواهد بود که تصور می کند ظن جعل در تاریخ، هیچ هزینه ای ندارد. لابد ما باید تصور کنیم همه این افراد زن هستند و یا این که یهودیان برای همه عکس جعل کرده اند!

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۲۰۵

اگر قبضه شمشیر طبعاً همان «دسته شمشیر» است،^۱ من نمی دانم پورپیرار از کجا دسته شمشیر را در تصویر تشخیص داده و فهمیده که شاه بر دسته شمشیر نشسته است! ثانیه دسته شمشیر چرا باید سبب «ناامنی» شود؟! مگر توان بریدن دارد؟! اما اگر معنای «قبضه» را نمی داند و منظورش این است که شاه بر خود شمشیر نشسته، که ظاهراً همین طور است، اولاً شمشیر درون غلاف است و ایجاد «ناامنی» نمی کند؛ و ثانیاً واضح است که شمشیر روی پای ناصرالدین شاه قرار داده شده، نه زیر پای او! او به شکل ساده، شمشیر را روی پای خود و زیر دفتر قرار داده و امتدادش نیز در میان پاهای او قرار گرفته است. ظاهراً باید عدم اطلاع از اسلحه و علوم نظامی را نیز به ناآگاهی های پورپیرار بیفزاییم. فایده عکس سوم این است که علاوه بر رد قاطع فرض جعل، حتی به پورپیرار نیز نشان می دهد که ناصرالدین شاه چگونه شمشیر را بر پای خود گذاشته و نه در زیر آن. ظاهراً شمشیر شاه در این جا انحنای کمی دارد و دارای محافظ دسته نیز هست.

او در عکس ها، انواع شمشیرها را به دست گرفته است. در این جا عکس دیگری از ناصرالدین شاه ارائه می کنیم که نظیر همین نوع از شمشیر را در دست گرفته و بر پای خود نهاده است. این مطلب با توجه به یکسانی نوع لباس و کلاه شاه در عکس ها نیز تأیید می شود. اکنون می توان دریافت که در عکس مورد رجوع پورپیرار، قبضه شمشیر اتفاقاً در پشت دفتر قرار گرفته و دیده نمی شود. بدین دلیل است که گفتم «پورپیرار از کجا دسته شمشیر را در تصویر تشخیص داده و فهمیده که شاه بر دسته شمشیر نشسته است».

۱. رک فرهنگ معین، ج ۲، ذیل مدخل «قبضه».



تصویر ۷۵

ظاهراً شاه در این عکاس خانه عکس های زیادی گرفته. عکس دیگری نیز در دست است که شمشیر او را به شکل بهتری نشان می دهد:



تصویر ۷۶

بنابراین می‌بینیم که هیچ دلیلی برای جعل این عکس وجود ندارد و چنین تصویری فقط از ناآگاهی برمی‌آید. پورپیرار اطلاعی از عکاسی اروپا نداشته و با خود فکر کرده که ناصرالدین شاه فقط همین یک عکس را دارد! این نکته برای ما بسیار مهم است و شایسته است که مخاطب به آن توجه کند:

وقتی می‌بینیم پورپیرار کوشیده عکس را جعلی نشان دهد و برایش «استدلال معقول» ارائه دهد و با خود هم تصور کرده که واقعاً چنین کرده است، اکنون که با ارائه شواهد عینی متوجه می‌شویم او به خطا رفته و اصلاً دلیلی برای جعل آن عکس وجود ندارد، باید از خود پرسیم که «چرا پورپیراری که سخن از عقل می‌گوید و می‌خواهد همه چیز را محک عقلی بزند، دچار چنین خطایی شده است؟ چرا نتیجه‌ای که او گرفته، در تضاد با واقعیت قرار دارد؟» دلیل این امر «مفروضات» و «روش» اشتباه اوست. به عبارت دیگر، برخلاف «مفروضات» پورپیرار، نه در ایران چیزی به نام «قتل عام پوریم» اتفاق افتاده، نه این جا خالی از سکنه بوده و نه کسی چنین جعل‌هایی مرتکب شده؛ و «روش» بررسی پورپیرار نیز چون نادرست است، «جواب»‌های غلطی تولید می‌کند که کاملاً در تضاد با واقعیت است. با عقل تنها نمی‌توان در مورد مسائل علمی نظر داد. آن چه پورپیرار به نام «عقل» می‌شناسد، در واقع اطلاعات و دانسته‌های محدود خودش است که طبعاً همه چیز را تا حد دانش اندک او تقلیل داده و واقعیت را وارونه نشان می‌دهد.^۲ او با همین بررسی‌های نادرست، به چنان باوری رسیده

۱. او در کتاب پلی برگزیده (۳) می‌گوید: «خرد، آدمی را از تعصب دور می‌دارد و عقل، داور نهایی هر برهانی است. اقوال مرده، که از عصر هر نسل دورتر رود، به سنت می‌گراید و باور آن به مرور دوباره و به تأیید عقل زمان موکول است» (پورپیرار، ۱۳۸۱: ۷).

۲. عقل انسان تنها درباره امور محدودی می‌تواند مستقیماً نظر دهد که معمولاً کلیات هستند. درباره امور جزئی نیازمند جمع‌آوری اطلاعات هستیم. مثلاً اگر انسان از همان عقل بپرسد که «در هزار کیلومتر آن طرف‌تر اوضاع چگونه است؟»، عقل هیچ جوابی ندارد. برای پاسخ به این پرسش، نیازمند اطلاعات و «علم» هستیم؛ نه این که با توهم «عقل‌گرایی» و «خردمندی»، با همان دانش قلیل خود، درباره آن‌ها خیال بافی کنیم. متأسفانه پورپیرار تصویری را رواج داد که انگار هر فرد غیرمتخصصی، بدون تحصیل در زمینه تاریخ و باستان‌شناسی و ... می‌تواند درباره این علوم نظر دهد. همچنان که عدم دانش او از عکاسی به چنین اشتباهات و قلب آشکار واقعیت انجامیده، عدم دانش در این علوم نیز تنها تولید جهالت و عامی‌گری خواهد کرد.

بود که تصور می‌کرد ناصرالدین شاه به اروپا نرفته و یک آکتور بوده است؛ در حالی که واقعیت درست خلاف این است. پس این روش، به درد بررسی تاریخ نمی‌خورد و تنها ما را از درک تاریخ دورتر می‌کند و ما را به وادی توهم می‌برد. به همین ترتیب، این روش نادرست و نسنجیده که پورپیرار هرگز مبانی آن را توضیح نداده و معلوم نیست از کجا آورده و کدام مورخ آن را تأیید کرده، نخواهد توانست گذشته را برای ما آشکار کند، و اتفاقاً به هر چیز سالم و صحیحی برچسب «جعل» می‌زند. در همان سرزمینی که پورپیرار صدها برگه نوشته که بگوید «امکانات مادی وجود نداشته» و لذا «شاهی هم نمی‌توانسته وجود داشته باشد»، یک باره می‌بینیم که نه تنها شاهی هست، بل به اروپا هم می‌رود! این معنایش فقط یک چیز است: روش پورپیرار نادرست است و جواب‌های نادرست و خلاف واقع تولید می‌کند و بر اساس آن نمی‌توان راجع به تاریخ قضاوت کرد.

اگرچه هر اهل نظری می‌داند که این روش نادرست است، اما این استدلال را در این جا آوردیم که حتی کسانی که به مطالب پورپیرار «ایمان» آورده‌اند، لحظه‌ای با خود بیندیشند و بدانند که کار تاریخ‌نویسی با این بررسی‌های سطحی و بی‌بنیان به نتیجه‌ای نمی‌رسد.^۱ به

۱. البته تجربه و واکنش «مؤمنان به پورپیرار» به دو مقاله منتشر شده در شماره بهار و تابستان ۱۳۹۹ همین فصلنامه (با عناوین «کاوش‌های باستان‌شناسانه ایران‌شناسان اروپایی در تخت جمشید در دوره قاجاریه» و «تأملی در چرایی ظهور پدیده پوریم پورپیرار! نقد و نظری در باب مجموعه تأملی در بنیان تاریخ ایران») نشان داد که انتظار حتی لحظه‌ای اندیشه‌ورزی برای این مدعیان «بنیان‌اندیشی» امری بسیار بعید است! در حقیقت، همان طور که برای پورپیرار نیز «تأمل» و «اندیشیدن» در باب این مبانی بدیهی محلی از اعراب نداشت، نزد پیروان «پورپیرارپرست» و «شخص‌پرست» او که تا کنون خود را صرفاً به صورت هرزه‌درانی عاری از هر گونه تربیت اخلاقی، علمی، دینی، خانوادگی و ... نشان داده‌اند هم چنین انتظاری به کلی بی‌مورد است. برای نمونه، پیروان فرقه «پورپیراریه» در مقابل یک بررسی ساده که به بیان و شرح گفته‌های سیاحان اروپایی در توصیف و بررسی ویرانه‌های تخت جمشید در دوره قاجار می‌پرداخت، با فریادهایی دلخراش و نثار ناسزاهایی اوباشانه به نویسنده آن مقاله، آشکارا نشان دادند که تا چه اندازه از برملا شدن داعیه رهبر فرقه‌شان به عنوان نخستین کاشف ناتمام ماندن بخش‌هایی از تخت جمشید، خشمگین و درمانده‌اند، زیرا در آن مقاله بدون هیچ اشاره‌ای به سخنان پورپیرار و به صورتی غیرمستقیم و غیرعامدانه، تنها نشان داده شده بود که حتی چند قرن پیش از پورپیرار نیز تقریباً همه برسان تخت جمشید به ناتمام ماندن بخش‌هایی از آن پی برده و آن را بیان کرده بودند!!

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۲۰۹

راستی «اگر روش پورپیرار، در بررسی زمان معاصر و دوره نزدیک به ما به نتایج غلط می‌رسد، چگونه می‌تواند درباره زمان‌های دورتر به کار آید و نتایج درست تولید کند؟»

به بررسی عکس بازگردیم. پورپیرار همچنین از لاتین‌نویسی ناصرالدین شاه در عکس متعجب است، و این هم گواه دیگری است بر آن که تاریخ قاجار را نمی‌شناسد و خاطرات ناصرالدین شاه را هم نخوانده، و فقط برای ژست محقق گرفتن بخش‌هایی از آن را آورده است. او نمی‌داند که این شاه قاجار، با فرانسه و انگلیسی آشنا بوده و حتی در خاطرات خود نیز که اصل آن‌ها در کاخ گلستان موجود است، بعضی کلمات را به لاتین نوشته است (ر.ک قاضی‌ها، ۱۳۷۷؛ محمدی، ۱۳۹۹). بنابراین، نوشتن چند کلمه لاتین در آن دفتر چرا باید مایه تعجب باشد؟! پورپیرار در این جا ظاهراً هیچ اطلاعی نداشته که این عکس در خارج از ایران گرفته شده، و اشاره‌اش به نوشتن ناصرالدین شاه «با استفاده از پر به جای قلم» احتمالاً به این خاطر است که تعجب خود را به خواننده هم منتقل کند و بگوید «این عکس یک فرد خارجی است که سر ناصرالدین شاه را بر آن سوار کرده‌اند.» البته او قبل از این بررسی‌هایش، مطالب کاملاً نادرست و بی‌بنیان دیگری نیز در باب قلم و تاریخ نگارش نوشته است^۱ که اشاره‌ای هم به آن دارد. بدین ترتیب، در این جا نیز پورپیرار نتوانسته دلیل موجهی بر عدم اصالت این عکس ارائه دهد، و اتفاقاً همین عکس دلیل دیگری خواهد شد بر حضور ناصرالدین شاه در انگلستان و نادرستی نوشته‌های پورپیرار. هر چه تعداد اشتباهات ناصرخان بیش‌تر شود، وزنه به نفع ناصرشاه سنگین‌تر خواهد شد. پورپیرار در ادامه نوشته‌های خود به مطلب عجیب زیر می‌رسد. وی در «مقدمه سی و هشت» با آوردن عکس زیر می‌نویسد:

«حالا به عکس صفحه قبل نگاه کنید که از صفحه ۵۲ مجموعه یحیی ذکاء

برداشته‌ام که می‌خواهد ناصرالدین شاه و قسمتی از همراهانش را در سفر اروپا و به

۱. وی در این نوشته‌ها، باز به همین ترتیب، بدون ارائه اسناد کافی، و با روش نادرست، مدعی است که تا چند قرن پیش اصولاً نگارش در جهان وجود نداشته، و جز قرآن تمام کتاب‌هایی که به پیش از این چند قرن نسبت می‌دهند، جعلی است! آن نوشته‌ها انصافاً بسیار کم‌مایه‌تر از مبحث ناصرالدین شاه اوست. ر.ک پورپیرار، بی‌تا: ۲۳۷۲-۲۴۲۶.

۲۱۰ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

شهر وین نمایش دهد. وضعیت دست‌های دو نفر اول از سمت راست غیرعادی است، لوله‌های شلوار نفر دوم با رنگ سفید تولید شده، بالاتنهٔ نفر سوم به چپ چرخیده، ولی پایین‌تنه‌اش رو به مقابل دارد، دست چپ نفر چهارم احتمالاً افلیج است، آستین چپ نفر هفتم خالی مانده و به پنجه ختم نمی‌شود و سرانجام بی‌آبروتر از موارد دیگر تصویر چهره‌های این هشت نفر فقط به پاهای هفت نفر ختم، ولی برای حاضران در تصویر ۹ نام ذکر می‌شود: از راست به چپ نفر اول شناخته نشد، حکیم‌الملک، مجدالدوله، عضدالملک، کامران میرزا، شاه، آقا رضا اقبال‌السلطنه، مهماندار اتریشی. عکاس اتریشی، ۱۲۹۰ هجری قمری. «آیا هنوز چنان بی‌خردانی یافت می‌شوند که با وجود این سیاه‌کاری‌های جااعلانه و واضح، بر صحت سفر ناصرالدین شاه به فرنگ گواهی دهند؟» (همان: ۱۴۹).



تصویر ۷۷: ناصرالدین شاه و همراهان در سفر اول اروپا در بریتانیا از راست به چپ: ناصرالدین شاه، کامران میرزا، آقا رضا اقبال‌السلطنه، مهماندار اتریشی، عکاس اتریشی، ۱۲۹۰ هجری قمری. مصحح: منصور

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۲۱۱

قبل از پاسخ به یکایک ایرادهای فوق باید به سؤال پورپیرار جواب دهم و بگویم «بله آقای پورپیرار! من از آن بی‌خردانی هستم که گواهی می‌دهم هیچ جعلی در این جا صورت نگرفته است، و این که شما با تمام تلاش‌تان نتوانسته‌اید ایراد درستی بر این عکس وارد سازید، بر یقین من می‌افزاید». اجازه دهید ابتدا اصل همین صفحه از کتاب یحیی ذکاء را ببینیم:



تصویر ۷۸

در همین ابتدا باید بگویم که بعضی از عکس‌های ناصرالدین شاه چندتایی هستند؛ یعنی در یک جلسه، چند عکس گرفته شده است. نگارنده قبلاً نمونه‌ای از این عکس‌ها را نشان داد و در ادامه مقاله نیز ارائه خواهد کرد. عکس فوق نیز چنین است و همتای آن را در زیر می‌بینید:



تصویر ۷۹. ناصرالدین شاه و تعدادی از همراهان در وین (افشار، ۱۳۷۰: ۴)

کاملاً معلوم است که همانند نمونه های پیشین، جعلی صورت نگرفته. دلیلی ندارد که جاعل دو عکس جعل کند! آن هم جاعلانی که پورپیرار تصور می کند که برای مخاطب شان حتی ذره ای شعور قائل نبوده اند که لااقل جعل های بهتری بسازند.

چنان جاعلانی، حتی حوصله ساخت یک عکس جعلی نیز نداشته اند، چه رسد به دو تا و سه تا. حقیقت این است که دو عکس فوق پشت سر هم گرفته شده اند. می توان این عکس را رسمی تر از دیگری دانست که افراد به شکل کامل ایستاده اند. در عکس پیشین به نظر می رسد که عضدالملک جوان، هنوز به درستی آماده نشده است؛ چنان که فرد سمت راست شاه هم نگاهش به سمت دوربین نیست. من می خواهم تصور کنم اصلاً عکس اول مجعول است. با بودن عکس دوم، اصولاً نیازی به عکس اول نیست. اما حقیقت آن است که حتی عکس اول هم سالم است و متأسفانه امانتداران آن را نگه داشته اند؛ زیرا همانند ارنست هرتسفلد که عکس مخدوش کتیبه بیستون را امانتداران نگه داشته است،^۱ هرگز به

۱. پورپیرار با روشی کم مایه تر و بدتر از آن چه در این نوشته هایش می بینید، عکس مخدوشی از

مخیله‌شان هم خطور نمی‌کرده که یک قرن بعد کسی به نام پورپیرار ظهور کند و با یک استعداد منحصر به فرد، حاصل امانت آن‌ها را جعل بخواند! نکته بعد هم این است که پورپیرار باز هم از عکس بی‌کیفیت استفاده کرده است.

پاسخ به ایرادهای پورپیرار را در زیر فهرست می‌کنم:

۱. غیرعادی بودن وضعیت دست‌های دو نفر سمت راست اصلاً معنای خاصی ندارد و الزاماً دلیلی بر جعلی بودن عکس نیست. نظیر این عکس‌ها را در قبلاً در مجموعه عکس ناصرالدین شاه در قلعه وینزر دیدیم و موارد فراوان دیگری نیز در ایران و خارج از ایران هست. بدیهی است که اگر چند عکس گرفته شود، ممکن است در یکی دو تای آن‌ها، افراد کاملاً ژست مطلوب را نگرفته نباشند یا به اطراف نگاه کنند و... امروزه نیز چنین اتفاقاتی در حین عکاسی می‌افتد. پورپیرار نیز دلیلی بر سخنش نیاورده و توضیح نداده که چرا این مطلب باید حتماً دلالت بر جعل عکس کند. بنابراین مطلب او قابل اعتنا نیست.

۲. لوله‌های شلوار نفر دوم با رنگ سفید تولید نشده است. شلوار او یکدست سفید است. در عکس باکیفیت دوم حتی می‌توانیم چین خوردگی شلوار را هم ببینیم که نشان می‌دهد با رنگ تولید نشده است. اما نظیر این سفیدی بعضاً در عکس‌های قدیمی دیده می‌شود که ممکن است به دلیل چاپ عکس در کتاب باشد. در همین عکس، یقه‌های سفید نیز به همان رنگ دیده می‌شوند. خود پورپیرار اگر دقت می‌کرد، می‌دید در کتاب ارنست هولتسر که خودش آن را قبول داشته و در مطالبش از عکس‌هایش استفاده کرده، قسمت‌های سفید مانند عمامه، به همین شکل دیده می‌شوند؛ اما در هر حال، پورپیرار در این جا نیز هیچ دلیلی برای این نظرش نیاورده است و معلوم نیست بر اساس چه بررسی قبلی اظهار شده است.

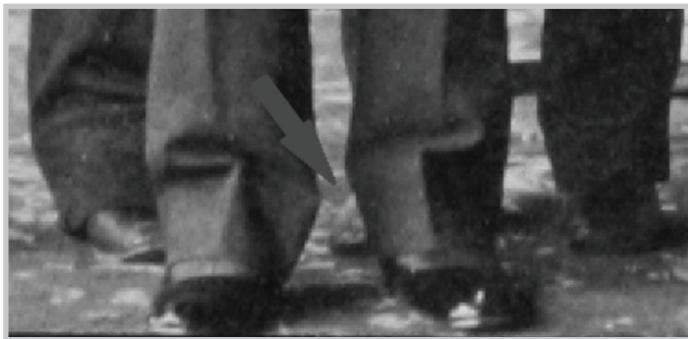
۳. پورپیرار مدعی است که بالاتنه نفر سوم به چپ چرخیده، ولی پایین‌تنه‌اش رو به مقابل دارد! اولاً چنین چیزی برای نگارنده چندان محسوس نیست؛ ثانیاً نمی‌دانم چرا این را باید دلیل جعلی بودن خواند! آیا انسان نمی‌تواند بالاتنه‌اش را بدون چرخاندن پایین‌تنه

هرتسفلد را دلیل بر جعلی بودن کتیبه بیستون گرفته و شبه مستندی به نام «ابطال شناسنامه» درباره آن ساخته است که رد کامل آن نیز به سادگی همین چیزی است که در این مقاله می‌بینید.

بچرخاند؟! ثالثاً در توضیح گفتم که افراد هنوز ژست مناسب نگرفته اند.

۴. دست چپ نفر چهارم افلیج نیست. در همان حالت عدم آمادگی، عکس گرفته شده است. جالب این است که نوک انگشتان دستش هم به دلیل سایه ها، در عکس بی کیفیت، خوب به نظر نمی رسند. بیننده حتی ممکن است انگشت شست او را نبیند و تصور کند که الحاقی است. ولی در عکس با کیفیت، هیچ کدام از این مشکلات وجود ندارد.

۵. آستین چپ نفر هفتم خالی نیست و پشت لباس ناصرالدین شاه مخفی است. در عکس دوم، دست او نیز دیده می شود. چنان که یک پای دیگر نفر پنجم در پشت پای ناصرالدین شاه است و پورپیرار تصور کرده که یک پا ندارد و جعلی است! ناگفته نماند که در عکس دوم نیز پای همان فرد به زحمت از پشت پای ناصرالدین شاه دیده می شود و باید عکس را از نزدیک دید. من همان قسمت را به شکل بزرگ شده در پایین قرار می دهم. به امتداد علامت نگاه کنید. نوک پای فرد را می بینید. همین پا وقتی به شکل مستقیم قرار گیرد (همانند عکس قبل)، در پشت پای ناصرالدین شاه مخفی می شود. بنابراین عکس دوم به خوبی نشان می دهد که پای فرد پنجم چنان در پشت پای ناصرالدین شاه مخفی است که فقط نوک پای او دیده می شود. دلیل دیده نشدن پای نفر پنجم در عکس اول نیز همین است، و برای توضیح آن نیازی به توسل به فرض «جعل» نیست. هرچند با دقت در هر دو عکس می توان حتی ساق پای نفر پنجم را هم در پشت پای ناصرالدین شاه دید که به دلیل رنگ همسان شلواریهای شاه و آن فرد، از دور دیده نمی شود.



ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۲۱۵

از این گذشته معلوم نیست پورپیرار که چنین همت تمامی در تشخیص جزئیات عکس دارد، چرا از خود نپرسیده «آن سایه کنار پای فردی که می‌گوید یک پا ندارد، از کجا آمده است؟» این قسمت را به شکل بزرگ شده در تصویر زیر می‌بینید و معلوم است که سایه پای اوست.



تصویر ۸۱

همه این خیال بافی‌های اعجاب‌آور که شبیه به کارآگاه بازی برای پیدا کردن مجرم خیالی است، به این دلیل است که پورپیرار نه تنها به خود زحمت نداده که یک بررسی کوچک در آرشیوهای عکس انجام دهد، بل حتی نمی‌دانسته که این عکس یک همسان نیز دارد. چگونه کسی که نه آرشیوها را می‌شناسد و نه کتاب‌های عکس با کیفیت را، می‌تواند خود را متخصص عکس بخواند و دست به چنین بررسی‌های کلانی بزند و بعد هم با قاطعیت بگوید «اثبات» کرده‌ام که فلان و فلان؟! آیا نباید پرسید که اگر عکس اول مجعول است، پس تکلیف عکس سالم دوم چیست؟ و اگر عکس دوم سالم است، چرا باید کسی عین همان را جعل کند؟! اصلاً چگونه با چنین روش مضحکی، از روی یک عکس بی‌کیفیت، می‌شود متوجه جزئیات شد و قضاوت تاریخی کرد؟! از همه این‌ها که بگذریم، آیا تنها راه توضیح ایراداتی که در هنگام گرفتن عکس پیش می‌آید (همچون نور کم، نور زیاد، حرکت سریع افراد، آماده نبودن افراد و...)، این است که بگوییم «عکس جعلی است»؟! بعد این می‌شود «اثبات» این که جعل صورت گرفته است؟ اگر این «اثبات» جعل است، پس چرا

بدون پناه بردن به فرض «جعل» نیز می‌توان همه این ایرادها را پاسخ داد؟^۱ حال بپردازیم به نقطه اوج این بخش که اعتراض پورپیرار به تعداد افراد است. نوشته زیر عکس در کتاب ذکاء را به شکل بزرگ نیز قرار می‌دهم تا بهتر بتوانیم آن را بررسی کنیم:

پیکره: ۵۱ ناصرالدین شاه و همراهان در سفر اول اروپا در وینه. از راست به چپ: نفر اول شناخته نشد، حکیم المعالک، مجدالدوله، عضدالملک، کامران میرزا، شاه، آقا رضا اقبال السلطنه، مهماندار اتریشی. عکاس اتریشی: ۱۲۹۰ ه.ق.؛ مجموعه خصوصی

تصویر ۸۲

همچنان که می‌بینید، ذکاء برای جدا کردن نام افراد، همه جا از علامت ویرگول استفاده کرده، و بعد از نام آخرین نفر نقطه گذاشته است که به معنای پایان است. به عبارت دیگر، دقیقاً نام هشت نفر ذکر شده است. اما آن «عکاس اتریشی» چیست؟ خیلی ساده است. او جزء افراد درون عکس نیست و کسی است که عکس را گرفته. یعنی عبارت «عکاس اتریشی؛ ۱۲۹۰ ه.ق.»؛ مجموعه خصوصی» یک واحد، و مشخصات عکس است! خود عکاس اتریشی در عکس نیست. ذکاء در ذیل سایر عکس‌های کتابش نیز به این شکل عمل کرده و به نام عکاس اشاره کرده است. متأسفانه پورپیرار چون با عینک توهم توطئه به همه چیز نگاه می‌کند و از گفتن سخنان سست نیز ابایی ندارد، هر چیزی را دستمایه ظن جعل و توهین به دیگران قرار می‌دهد. البته پسندیده‌تر می‌بود که این قسمت، پایین‌تر نوشته می‌شد؛ اما ذکاء نمی‌دانسته که چنین افرادی کتابش را می‌خوانند و به او برچسب «جاعل» می‌زنند؛ و الا نوعی علائم راهنمایی و رانندگی، در متن نصب می‌کرد که «لطفاً در اینجا توقف کنید».

۱. وقتی درستی گزاره‌ای اثبات شود، مفهوم این است که خلاف آن قطعاً نادرست و منجر به تناقض می‌شود؛ یعنی نمی‌تواند نادرست شود. اگر روش پورپیرار باعث «اثبات» جعل می‌شد، معنایش این می‌بود که آن مطلب، فقط به همان روش قابل توضیح است و لذا دیگر به روش نگارنده قابل توضیح نمی‌بود. به عبارت دیگر، اگر پورپیرار معتقد است که اشکالاتی که به زعم او در عکس‌ها وجود دارد، اثبات می‌کند که جعل رخ داده، پس به هیچ وجه ممکن دیگری نباید می‌توانستیم آن‌ها را توضیح دهیم.

ناصر پورپیرار و ناصرالدین شاه قاجار: نقدی بر یک افسانه ده ساله / ۲۱۷

جالب است که پورپیرار، خودش در نقل قول کتابش، به جای نقطه‌ای که ذکاء گذاشته، علامت ویرگول قرار داده و جمله او را تحریف کرده است. نقطه ویرگول‌ها را هم که به کلی حذف کرده! تصویرش را در زیر می‌بینید. اگر این کار را خود ذکاء می‌کرد، پورپیرار مسلماً فریادش به آسمان بلند می‌شد. حتی اگر ذکاء نقطه هم نمی‌گذاشت، انصاف و اخلاق علمی حکم می‌کرد که این را به حساب اشتباه او بگذاریم، نه این که فوراً او را متهم به جعل کنیم! به فرض که مثلاً ذکاء چنان اشتباهی هم می‌کرد. آیا به صرف همان اشتباه، جاعل و مأمور جاعلان است؟! در منش علمی، اشتباهات محققان را یادداشت کرده و ضمن تشکر از تلاش آن‌ها، محترمانه برای شان می‌فرستند که در چاپ‌های بعد اصلاح شود؛ نه این که هر گوشه متن آنان را برای اشتباه بکاویم و بعد فوراً همان را دستاویز قرار دهیم!



تصویر ۸۳

این آخرین عکسی است که پورپیرار درباره سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ بررسی می‌کند؛ و چون همانند انبوه نوشته‌های پیشین خود اعتنایی نمی‌بیند و پاسخی دریافت نمی‌کند، تصور می‌کند حرف‌هایی زده که کسی توان نقد یک سطرش را هم ندارد؛ بنابراین دامنه

۱. نظیر همین تصور و به بیان دقیق‌تر توهم را در میان «تطویلات لاطائل» اعضای فرقه پورپیرایه نیز

ادعای خود را فراتر برده و حتی شاه بودن خود ناصرالدین شاه، سفرهای مظفرالدین شاه به فرنگ، مشروطه و... را نیز جعلی می‌خواند! ما در این جا دیدیم که پورپی‌رار در مورد حتی یکی از این عکس‌ها درست نگفته و تمام استدلال‌های او نادرست است. این کارنامه بسیار بدی برای یک به اصطلاح مورخ است، و باید پرسید که آیا این مطالب اصلاً شایسته عنوان «تحقیق تاریخی» هست که بعد بخواهد «درست» باشد؟! بدین ترتیب، پس از آن که مشخص شد بررسی و مدعای پورپی‌رار درباره عکس‌های ناصرالدین شاه نادرست است، معلوم می‌شود که او به اروپا رفته و نشریات و رسامی‌های آن زمان نیز معتبر هستند؛ بنابراین در ادامه این نوشتار که به صورت مقاله‌ای جداگانه منتشر می‌شود، اسناد جالب توجه بیش تری از عکس و مطبوعات درباره سفرهای ناصرالدین شاه عرضه خواهیم کرد.

نتیجه‌گیری

- پس از بررسی مفصل یکایک عکس‌هایی که پورپیرار مدعی جعل آن‌ها بود، دریافتیم که:
۱. ادعای پورپیرار دربارهٔ جعلی بودن عکس‌های سفر ناصرالدین شاه به اروپا، حتی در یک مورد نیز صحیح نبوده است.
 ۲. پورپیرار دانشی در زمینهٔ عکاسی و تاریخ عکس در ایران و جهان نداشته؛ و همچنین از وجود آرشیوهای عکس و کتب تخصصی عکس و عکاسی بی‌خبر بوده است.
 ۳. پورپیرار آگاهی کافی از تاریخ قاجار و نیز تاریخ جهان نداشته است.
 ۴. پورپیرار برخلاف ژستی که می‌گیرد، با محتوای سفرنامه‌های ناصرالدین شاه به فرنگ آشنا نبوده و تنها چند صفحه را به دلخواه ذکر کرده است.
 ۵. پورپیرار در قضاوت‌هایش به هیچ تحقیق و کتاب پژوهشی عکاسی ارجاع نداده، و با ادبیات این حوزه آشنا نبوده است.
 ۶. پورپیرار مبانی نظری بررسی خود را مشخص نکرده، و در بررسی خود هیچ‌گونه معیار علمی را رعایت نکرده است.
 ۷. روش، مدعاها و نتیجه‌گیری‌های پورپیرار از لحاظ منطقی نیز دچار اشکال و معمولاً مغالطه آمیز است.
 ۸. ناصرالدین شاه یک حاکم و پادشاه واقعی بوده است؛ و نه یک آکتور، به زعم پورپیرار.
 ۹. ناصرالدین شاه واقعاً به اروپا سفر کرده و در اروپا حضور داشته است.
- اما مهم‌ترین نتیجه‌ای که از بررسی این مطالب، به مثابهٔ مشت نمونهٔ خروار نوشته‌های پورپیرار، می‌توان گرفت، آن است که روش بررسی پورپیرار، برخلاف ادعای او، نه تنها «بی‌بنیان» و فاقد مبانی نظری مشخص و تایید شده است، بل جواب‌های نادرست تولید می‌کند که خلاف واقعیت است؛ بنابراین به کار بررسی تاریخ نمی‌آید. این روش، دارای پیش‌فرض‌های نادرستی است که معلوم نیست کدام مورخ، باستان‌شناس، متخصص عکس و... آن‌ها را بیان کرده و در کجا تایید شده است و چرا باید تاریخ را چنین بررسی کنیم. همچنان که در این بررسی دیدیم، این روش دقیقاً به نتایجی می‌رسد که خلاف واقعیت است و حاصل

آن فرورفتن مخاطب در توهم است؛ به نحوی که حتی به عکس‌های سالم مقابل چشمش برچسب جعل می‌زند، و نمی‌تواند آن‌ها را به شکل طبیعی ببیند. روش پورپیرار، در واقع فروکاستن همهٔ جوانب تاریخ به چند مؤلفه و معیار دلخواه و بی‌دلیل است که حاصل آن، زدن برچسب جعل به همه چیز خواهد بود. وقتی می‌بینیم که در پس تمام تلاش‌های پورپیرار برای جعلی‌نمایاندن عکس‌های ناصرالدین شاه به فرنگ، اعتقاد راسخ او به فرض پوریم و خالی از سکنه بودن ایران و نبود حکومت در این سرزمین است، با ابطال حکم او متوجه می‌شویم که فرض او دارای ایراد بوده و نادرست است.

همچنین لازم است یک بار دیگر به این نکتهٔ مهم نیز اشاره کنیم که چون با این بررسی مشخص شد که پورپیرار دانش کافی در زمینهٔ عکس و عکاسی نداشته، در هر موضع از نوشته‌ها و کتاب‌هایش که به بررسی عکس پرداخته و بدون ارجاع به متخصصان این حوزه، دربارهٔ هر چیزی که مربوط به عکس است، اظهار نظر کرده است، نظر او تنها عقیدهٔ یک فرد ناآگاه غیرحرفه‌ای و عادی است و شایستهٔ اعتنا نیست.

مواردی همچون جعلی بودن عکس، اصالت عکس، قدیمی یا جدید بودن عکس، بررسی آثار باستانی با عکس، بررسی تاریخ با عکس و... که به او به دفعات دربارهٔ آن‌ها نظر و حکم داده است، ارزش علمی ندارد و او یا هر کسی که مدافع نظر اوست، لازم است که ابتدا نظر خود را با دلایل و اسناد لازم به تأیید برساند، و سپس مورد استفاده قرار دهد. اثبات این مدعاها بر عهدهٔ مدعیان است و هیچ مورخی موظف و مجبور نیست که به مدعاها تأیید نشدهٔ پورپیرار در این زمینه پاسخ دهد. (پایان قسمت اول)

کتاب‌نامه

- افشار، ایرج، ۱۳۷۰، گنجینه عکس‌های ایران، تهران: نشر فرهنگ ایران.
- پورپیرار، ناصر، ۱۳۸۱، پلی بر گذشته (۳)، تهران: کارنگ.
- _____، ۱۳۸۳، ساسانیان؛ قسمت دوم: پیشینه‌های ناراستی، تهران: کارنگ.
- _____، ۱۳۸۴، ساسانیان؛ قسمت سوم: پیشینه‌های ناراستی، تهران: کارنگ.
- _____، ۱۳۸۵، برآمدن هخامنشیان، تهران: کارنگ.
- _____، ۱۳۹۴ الف، پایان پراکندگی (برآمدن مردم)؛ کتاب دوم: قرینه‌ها و امارات.
- _____، ۱۳۹۴ ب، پایان پراکندگی (برآمدن مردم)؛ کتاب سوم: داستان حیات.
- _____، بی تا، برآمدن صفویه؛ بخش هفتم: ثمرات، تهران: کارنگ.
- خندان، علی اصغر، ۱۳۸۰، مغالطات، قم: بوستان کتاب.
- رضوانی، محمداسماعیل، و فاطمه قاضی‌ها، ۱۳۶۹، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، تهران: دفتر پژوهش و تحقیقات سازمان اسناد ملی ایران با همکاری مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- رضوانی، محمداسماعیل، و فاطمه قاضی‌ها، ۱۳۷۱، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان؛ کتاب دوم، تهران: مدیریت پژوهش و انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- سمسار، محمدحسن، و فاطمه سراییان، ۱۳۸۲، کاخ گلستان (آلبوم خانه)، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- صافی، قاسم، ۱۳۶۴، فهرست عکس‌های تاریخی ایران، تهران: دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
- طرفداری، علی محمد، ۱۳۹۹، «تأملی در چرایی ظهور پدیده پوریم پوپیرار! نقد و نظری در باب مجموعه تأملی در بنیان تاریخ ایران»، بررسی‌های نوین تاریخی، سال ۴، شماره ۳، بهار و تابستان، ۱۴۴-۱۵۳.
- طریقی، مژگان، ۱۳۸۵، آقا رضا عکاس باشی، تهران: سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، معاونت هنری.
- طهماسب پور، محمدرضا، ۱۳۸۱، ناصرالدین، شاه عکاس: پیرامون تاریخ عکاسی ایران، تهران: نشر تاریخ ایران.
- قاضی‌ها، فاطمه، ۱۳۷۷، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- محمدی، نسیم، ۱۳۹۹، «اطلاعاتی نویافته درباره ناصرالدین شاه قاجار بر اساس حذیفات پنج تصحیح غیرتخصصی از روزنامه خاطرات او؛ مطالعه موردی: لاتین‌نوشت‌های ناصرالدین شاه در

۲۲۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

آلبوم شماره ۱۹ بیوتات سلطنتی (املائی لاتین اسامی بانوان حرم)». پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۱۲، شماره ۴، زمستان، ۱۰۲-۱۲۸.

- معین، محمد، ۱۳۸۱، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، تهران: ادنا.

- Brown, Susan, 2012, Fashion: the definitive history of costume and style, New York: DK Publishing.

- Figs, Orlando, 1998, A People's Tragedy; A History of the Russian Revolution, Penguin Publishing Group.

- Massie Robert & Suzanne Massie, 1975, Journey, New York: Alfred A. Knopf.

- Pritchard, Michael, 2008, "MELHUIISH, ARTHUR JAMES (1829-1895)", In Encyclopedia of Nineteenth-Century Photography, Edited by John Hannavy, Routledge, Vol. 1, p. 919-920.

- Rezakhani, Khodadad, 2019, THE SELFIE KING: <https://iranologie.com/201928/12//the-selfie-king>.

- Shawcross, Rebecca, 2005, Encyclopedia of Clothing and Fashion, Valerie Steele (Ed.), Thomson Gale, Vol.2, p. 204205-.

ژورنال آسیاتیک^۱

ناصرالدین پروین^۲

چکیده

ژورنال آسیاتیک یکی از قدیم‌ترین نشریه‌های خاورشناسی جهان است. این مجله، به عنوان ارگان علمی مؤسسه آسیایی پاریس از ۱۸۲۲ تا کنون انتشار می‌یابد و چنان که خواهد گذشت، هم مؤسسه و هم ارگانش، از ابتدا به تمدن ایرانی توجه نشان دادند.

واژگان کلیدی: ژورنال آسیاتیک، فرانسه، ایران‌شناسی، زبان فارسی

مؤسسه آسیایی

پس از برپایی انجمن‌های مشابه در آمستردام (۱۷۷۸) و کلکته (۱۷۸۴)، شماری از خاورشناسان فرانسوی «مؤسسه آسیایی فرانسه» را در پاریس بنیاد نهادند (یکم آوریل ۱۸۲۲) و اگر چه مؤسسه با فرمان شاهانه ۱۵ آوریل ۱۸۲۹ مورد حمایت رسمی قرار گرفت، همواره ساختار غیردولتی‌اش محفوظ ماند. برابر قانون ۱۹۰۱، مؤسسه به صورت انجمن درآمد و در ۱۹۶۵ نیز مجمع عمومی تغییرهای اندکی در اساسنامه آن پدید آورد. تنها بر پایه توافقی‌های دوجانبه است که دبیرخانه مؤسسه آسیایی در «آکادمی نبشته‌ها و ادبیات»^۳ و کتابخانه آن در «کولژ دو فرانس»^۴ قرار دارد. این پیوندها را عضویت دانشمندان آن دو نهاد دانشگاهی و همچنین استادان دانشگاه‌ها و مدرسه‌های عالی دولتی در مؤسسه

1. Journal Asiatique

۲. پژوهشگر مستقل تاریخ روزنامه نگاری فارسی napipa3@gmail.com

3. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres

۴. Collège de France والاترین نهاد آموزش عالی فرانسه که درس دادن در آن مهم‌ترین افتخار استادان است. این نهاد، آموزش آزاد می‌دهد و آموزشش به دیپلم نمی‌انجامد.

آسیایی، توجیه می‌کند. هموندان مؤسسه، هنگام تنظیم این مقاله بیش از ۸۰۰ تن گزارش شده است که شماری از آنان، دانشمندان و پژوهشگران غیرفرانسوی‌اند.

سه گروه پیوستگان به این انجمن را تشکیل می‌دهند: هموندان رسمی با شمار نامحدود، هموندان افتخاری که شمارشان نباید از ۳۰ درگذرد، و هموندانی که دهش مالی کرده‌اند. در آغاز، توجه مؤسسه آسیایی به پژوهش در زمینه زبان‌های شرقی بود و کم‌کم، به رسم‌ها و آئین‌ها، تاریخ و باستان‌شناسی و ادب... نیز پرداخت. اگرچه نام مؤسسه به عنوان وفاداری به خواست بنیادگذاران و رعایت سنتی جا افتاده همچنان با قاره آسیا پیوند دارد، فعالیت‌های پژوهشی آن، شمال آفریقا و چند کشور آفریقای سیاه مانند اتیوپی را نیز در برمی‌گیرد و در واقع، کانون خاورشناسان نیست که از کشورهای مغرب آفریقا تا آسیای جنوب شرقی را میدانگاه پژوهش علمی خود ساخته‌اند. از این روست که اکنون، در ژورنال آسیاتیک، خطابه‌ها و معرفی مؤسسه، به جای اشاره جغرافیایی از خاورشناسی یاد می‌شود.

افزون بر کنجکاو علمی، منطق بنیادگذاران، دریافت تأثیر تمدن‌های خاورزمین در شکل‌گیری فرهنگ‌های اروپایی بوده است. هدف‌های کنونی انجمن بدین سان اعلام شده‌اند:

- شرکت در گسترده‌ترین پژوهش‌های شرقی به صورت همکاری با مؤسسه‌های علمی خارجی و جهانی کوشا در زمینه خاورشناسی؛

- انتشار ژورنال آسیاتیک با همکاری مرکز ملی پژوهش‌های علمی فرانسه^۱ و همچنین نشر دفترهای مؤسسه آسیایی (دفتر سوسیته آسیاتیک)^۲؛

- برگزاری «روزهای شرق» هر ۴ تا ۵ سال.

همزمان با آغاز کار مؤسسه به سال ۱۸۲۲، پایه کتابخانه‌ای مرجع نیز گذاشته شد. این کتابخانه غنی، اینک شامل بیش از یکصد هزار عنوان است و در آن، مجموعه‌ها و یادداشت‌های خاورشناسان برجسته نگاه‌داری می‌شود. شمار در خور توجهی از عنوان‌ها به زبان‌های آسیایی است. افزون بر انبوهی کتاب و نشریه که با ایران‌شناسی ارتباط دارد، کتابخانه دارای بیش از هزار عنوان کتاب و نزدیک به یکصد پایبند فارسی‌زبان یا مربوط به جهان ایرانی

1. National de la Recherche Scientifique (CNRS)

2. Cahiers de la Société asiatique

است. برای نگاه‌داری بهتر، از ۱۹۸۱ بخشی از کتاب‌های خطی به کتابخانه ملی پاریس انتقال یافته و نسخه‌های فارسی در (cotes Suppl. Persan) آن کتابخانه جا گرفته است. مؤسسه آسیایی کتاب‌هایی را در زمینه کار خود انتشار می‌دهد و دوفصلنامه ژورنال آسیاتیک ارگان رسمی آن است. دفترهای مؤسسه آسیایی، شامل مقاله‌های کتابگونه و تک‌نگاری و گزارش‌های بلندی است که ژورنال آسیاتیک گنجایش آن‌ها را ندارد. از جمله تحقیق در اسطوره‌شناسی هند و ایرانی اثر بنویست و رنو (۱۹۳۴) و بیریان اسطوره ایرانی به زبان گورانی ... اثر محمد مگری (۲۰۰۳).

دوفصلنامه

ژورنال آسیاتیک از آوریل ۱۸۲۲ آغاز به انتشار کرد و نشرش بدون وقفه ادامه یافت. سیصد و نهمین شماره آن در سال ۲۰۲۰ / ۱۴۰۰ درآمده است. سالانه دو شماره از این ارگان به چاپ می‌رسد.

ژورنال آسیاتیک دستاورد پژوهش در زمینه‌ها و تخصص‌های شرقی را معرفی می‌کند. زبان اصلی آن فرانسه است، اما محققان می‌توانند مقاله‌های خود را به یکی از زبان‌های آلمانی، انگلیسی، اسپانیایی و یا ایتالیایی بنویسند. علاوه بر این، متن مقاله‌ها و گزارش‌ها به زبان شرقی مربوط به آن نوشتار نیز تکثیر می‌شوند.

هر شماره از ژورنال آسیاتیک با حدود ۳۰۰ صفحه و به ندرت همراه با تصویر، دارای مقاله‌های پژوهشی، صورت نشست‌های ماهانه، صورت هموندان مؤسسه آسیایی و گزارش کتاب‌هایی است که مؤسسه دریافت داشته است.

مجله را شورای علمی مؤسسه آسیایی فرانسه با همکاری مرکز ملی پژوهش‌های علمی آن کشور هدایت می‌کند و منتشر می‌سازد. شورای نویسندگان این نشریه از متخصصان برجسته رشته‌های مختلف خاورشناسی که در فرانسه می‌زیند تشکیل یافته و از سال ۱۹۹۹ محمد علی امیرمعزی استاد اسلام‌شناس ایرانی مقیم پاریس یکی از هموندان آن است.

تا ۱۳۹۱ و در درازای ۱۹۰ سال حیات آن، ژورنال آسیاتیک ۱۶ سردبیر به خود دیده است: آنتوان ژان سن مارتن (۱۸۲۲-۱۸۳۲)، گرانتز دو لاگرانژ (۱۸۳۲-۱۸۵۸)، ژول مول (۱۸۵۸-

۲۲۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

۱۸۷۶)، باریبه دو منار (۱۸۷۶-۱۸۹۲)، روبنس دووال (۱۸۹۲-۱۹۰۸)، لویی فینو (۱۹۰۸-۱۹۳۵)، گابریل فران (۱۹۲۰-۱۹۳۵)، رنه گروسه (۱۹۳۵-۱۹۴۶)، ژان سواژه (۱۹۴۶-۱۹۵۰)، مارسل لالو (۱۹۵۰-۱۹۶۷)، جمس فوریه (۱۹۶۷-۱۹۷۲)، دانیل ژیماره (۱۹۷۲-۱۹۹۲)، دُنی مارتنز (۱۹۹۳-۲۰۰۱)، کریستینا شِررشوآب (۲۰۰۱-۲۰۰۸)، ژرار کولا (۲۰۰۸-۲۰۱۱) و ژان ماری دوران (از ۲۰۱۱).

جهان ایرانی در نشریه

از آغاز نشر ژورنال آزیاتیک، به آن چه با حوزه ایران تاریخی، فضای فرهنگی آن و زبان فارسی پیوند دارد، توجه شده است. در شماره نخست، مقاله‌ای از سن مارتن درباره اشکانیان و شعری از جامی با برگردان شری به چاپ رسید. در شماره بعدی مجله، سه مطلب مربوط به جهان ایرانی دیده می‌شود که یکی از آن‌ها را زبان‌شناس دانمارکی راسموس کریستیان راسک (فیونی، ۱۷۸۷-کپنهاگ، ۱۸۳۲) از کپنهاگ ارسال داشته است.

پس از آن گام‌های آغازین و دردرازی عمر ژورنال آزیاتیک، هیچ شماره‌ای از نوشتاری که از دور و نزدیک به ایران توجه داشته باشد، بی بهره نیست و در آن میان، اسلام و تشیع هم جای شایسته‌ای به خود اختصاص داده است. با این حال، نگاهی به فهرست شماره‌های پس از جنگ دوم جهانی آن نشان می‌دهد که بخشی از سهم ایران‌شناسی و ترک‌شناسی را به پژوهش در تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر سپرده‌اند. با این حال، باید توجه داشت که نشریه‌های ویژه ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی و حتی در زمینه‌های دانش‌های عمومی همچون جامعه‌شناسی و تاریخ، این فضای خالی را در جهان فرانسه زبان انباشته‌اند.

اکثریت نزدیک به تمامی دانشمندان ایران‌شناس و اسلام‌شناس فرانسوی یادگار خود را در این نشریه برجانه‌اند و به آنان باید شمار درخور توجهی دانشمندان دیگر سامان‌ها را افزود. از این رو، تنها شماری از ایران‌شناسان برجسته‌ای را که در دهه‌های نخست انتشار ژورنال آزیاتیک به همکاری با آن پرداخته‌اند معرفی می‌کنیم:

- بارون آنتوان ایزاک سیلوستر دوساسی (پاریس، ۱۷۵۸-۱۸۳۸) نخستین (۱۸۲۲-۱۸۲۹) و سومین (۱۸۳۲-۱۸۳۴) رئیس مؤسسه آسیایی فرانسه، استاد فارسی کولژ دو فرانس بود و از

۱۷۹۹ به بعد کتاب‌ها و مقاله‌های متعدد او درباره تاریخ ایران، ادب فارسی و دین اسلام و شمار مهمی از آن‌ها در ژورنال آزیاتیک به چاپ رسیده است.

- آنتوان لئونار سززی (نویی، ۱۷۷۳- پاریس، ۱۸۳۲) نخستین محققی است که مقاله او در ژورنال آزیاتیک چاپ شد. اگر چه سززی بعدها به دیگر زبان‌های شرقی و به ویژه سانسکریت نیز پرداخت، از پژوهندگان ادب فارسی بود. ترجمه وی از مجنون و لیلی جامی در خور جایزه شناخته شد (۱۸۰۸) و استادی کرسی فارسی در مدرسه زبان‌های شرقی از ۱۸۲۷ به او اختصاص یافت. چنان که اشاره شد، برگردان او از شعر جامی در شماره اول نشریه دیده می‌شود.

- آنتوان ژان سن مارتن (پاریس، ۱۷۹۱-۱۸۳۲) در سال‌های ۱۸۲۵-۱۸۲۶ مدیر و سردبیر ژورنال آزیاتیک بود و پیش و پس از آن هم مقاله‌هایش درباره اشکانیان و همچنین ارمنستان و ارمنیان در این نشریه و دیگر جاها به چاپ می‌رسید. از مقاله او در شماره نخست یاد شد. - در سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۶، ژول مول (اشتوتگارت، ۱۸۰۰- پاریس، ۱۸۷۶) شاهنامه‌شناس و مترجم معروف شاهنامه (۷ جلد ۱۸۳۸-۱۸۷۸) به ریاست مؤسسه رسید. وی، از آلمان برای آموختن فارسی نزد سیلوستر دو ساسی به پاریس رفته بود، اما در آن جا ماندگار شد و کرسی زبان فارسی کلژ دو فرانس را به خود اختصاص داد. مول، همواره نخستین دستاورد پژوهش‌هایش را در ارگان مؤسسه به چاپ می‌رساند.

- مول، استاد شارل باریه دومنار (مارسی، ۱۸۲۶- پاریس، ۱۹۰۸م) بود و او را به کار در مورد شاهنامه تشویق کرد. دومنار پس از او، جانشینش در کولژ دو فرانس شد، ترجمه شاهنامه را تمام کرد و در این مسیر، مقاله‌های متعددی در ژورنال آزیاتیک نوشت. وی، در ۱۸۹۲ به جای ارنست رنان به ریاست مؤسسه آسیایی رسیده است.

- کِلیمان هوآر (پاریس، ۱۸۵۴-۱۹۲۶) از آغاز کارهای پژوهشی متنوعش درباره زبان فارسی، حروفیه، مولوی و مولویه، موسیقی ایرانی ... با ژورنال آزیاتیک همکاری داشته است. وی، صاحب کرسی زبان فارسی در مدرسه زبان‌های شرقی پاریس بود و بیست سال برآن مدرسه ریاست کرد.

۲۲۸ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

- جمس دارمستتر (شاتوسالن، ۱۸۴۹- مزون لافیت، ۱۸۹۴) ایران‌شناس معروف فرانسوی به سال ۱۸۷۵ به مؤسسه آسیایی پیوست و در دهه آخر حیات خود دبیر آن بود. مقاله‌ها و یادداشت‌های بسیاری از او در ژورنال آسیاتیک دیده می‌شود.

مجموعه‌های ژورنال آسیاتیک در کتابخانه‌های معتبر جهان و به ویژه مؤسسه‌های خاورشناسی نگاه‌داری می‌شود. در ایران، کتابخانه‌های ملی، مرکزی دانشگاه تهران و انجمن ایران‌شناسی فرانسه تهران، مجموعه‌ها و شماره‌های پراکنده این نشریه را در اختیار دارند. یک سازمان انتشاراتی آلمان به چاپ مجدد آن دست‌یازیده است. افزون بر این، تا زمان نگارش مقاله حاضر، ۱۱۱ سال آن تا ۱۹۴۰ و با ۲۰۰ شماره در وبگاه کتابخانه ملی فرانسه قابل خواندن و تکثیر است:

<http://gallica.bnf.fr/ark:/12148/cb34348774p/date>

کتاب نامه گزیده

- J. M. Allier, A. Fenet, « La Société Asiatique : histoires et collections. I. Les tribulations de la bibliothèque de la Société Asiatique (18222010-) », Journal asiatique CCIC, 2011, 1
- M. Durand-Lacaze, « La Société Asiatique. Une société savante du XIXe siècle à la longévité surprenante », émission de Canal Académie, 2006 (Archives).
- A. Fenet, P.-S. Filliozat et È. Gran-Aymerich, « La Société Asiatique, une société savante au cœur de l'orientalisme français », Les nouvelles de l'archéologie CX. Archives de l'archéologie européenne (AREA), nov. 2007
- A. Fenet, « Les archives Alfred Foucher (18651952-) de la Société Asiatique (Paris) », Anabases VII, 2008, p. 163 [باستان شناسی افغانستان 192-].
- A. Fenet, « La Société Asiatique : histoires et collections. II. Genèse d'une bibliothèque orientaliste, de la Restauration au début du Second Empire », Journal asiatique CCC, 2012, 1.
- Table alphabétique du Journal asiatique (...); suivie d'un index alphabétique pour l'Amara Kocha, et d'un autre pour le Vocabulaire sanskrit-bengali et anglais de M. Yates, par M. Jules Klapproth ; avec le catalogue de la bibliothèque de la Société Asiatique, Paris, 1829
- P.-S. Fillozat, « La Société Asiatique, mémoire vivante de l'orientalisme français », www. Clio. fr, mars 2003
- Journal asiatique CCLXI. Cinquante ans d'orientalisme en France. Numéro spécial pour le cent-cinquantenaire de la Société Asiatique (18221972-), Paris, 1973, particulièrement J. Filliozat, « La Société Asiatique : d'hier à demain ».
- P. Labrousse (dir.), Langues' O 17951995-. Deux siècles d'histoire de l'École des langues orientales (17951995-), Paris, 1995.
- J.-P. Mahé, « La Société Asiatique et l'orientalisme européen », in Les sociétés savantes de l'outre-mer hier et demain : leur rôle scientifique, culturel et social ». Actes des journées d'étude du CTHS et des sociétés savantes (Paris, 2223- novembre 2011).
- J. Mohl, Vingt-sept ans d'histoire des études orientales. Rapports faits à la Société Asiatique de Paris de 1840 à 1867, Paris, 18792 ,1880- vol.
- Société Asiatique. Discours d'ouverture prononcé à la première séance générale, le 1er avril 1822, par M. le baron de Sacy ; précédé du prospectus de la Société, et suivi du Règlement qu'elle a adopté, et de la Liste des membres qui la composent. Publié par la Société, pour servir d'introduction ou de programme au Journal asiatique, [Paris, 1822]
- Société Asiatique, Le livre du centenaire (18221922-), Paris, 1922, particulièrement la partie I. : L. Finot, « Historique de la Société »
- <http://www.aibl.fr/societe-asiatique/>



نقش محمدتقی عسکری کامران در بنیان نشریه «ندای یزد» و رشد و بالندگی فرهنگ یزد

حسین مسرت^۱

چکیده

محمدتقی عسکری کامران از دانش‌آموختگان نخستین دوره آموزش روزنامه‌نگاری در ایران بود که سال‌ها با نشریات طوفان یزد، کیهان هفته و کتاب هفته همکاری داشت و در بهمن ۱۳۶۳ با بنیان‌گذاری هفته‌نامه «ندای یزد» و جلب نویسندگان نام‌آور و بها دادن به نویسندگان نوپا و با چاپ گفتارهایی در زمینه تاریخ، فرهنگ، ادب، جامعه، هنر، میراث فرهنگی و تاریخی یزد، نقشی بس ارزنده در شکوفایی این زمینه‌ها در شهر یزد داشت، و اکنون این نشریه سی و هشتمین سال فعالیت خود را دنبال می‌کند.

واژگان کلیدی: یزد، فرهنگ یزد، ندای یزد، محمدتقی عسکری کامران

نگارنده در زمینه تاریخ مطبوعات یزد، خوشبختانه موفق شده که تحقیقات خوبی را از حدود سال‌های ۶۳-۱۳۶۴ شروع کند و بخش‌های نخست آن را در کتاب نامواره دکتر محمود افشار و بعدها در کتاب یزد، یادگار تاریخ جلد یک درج کند. در آن جا مطبوعات یزد به پنج دوره تقسیم شده است: از آغاز تا جنگ جهانی نخست، از جنگ جهانی‌گیر نخست تا شهریور ۱۳۲۰، از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ و از آن تاریخ تا بهمن ۱۳۵۷ و از بهمن ۱۳۵۷ تاکنون که دوره انقلاب اسلامی است.

این تقسیم‌بندی بر اساس برهه‌های مهم تاریخ ایران انجام شده است که هر دوره‌ای ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند در این تقسیم‌بندی لحاظ شود. خوشبختانه از نخستین نشریه که در سال ۱۳۲۵ قمری، یک سال پس از پیروزی مشروطه در یزد به نام «سفینه نجات» چاپ شد تا اکنون که صدها نشریه در یزد وجود دارد، زیرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی تعداد

۱. مدرس دانشگاه میبد hmasarrat@yahoo.com

۲۳۲ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

نشریات به دلیل امکات سخت افزاری و نرم افزاری خوب بسیار رشد کرده، ولی در چهار دوره اول تقریباً ۱۰۰ نشریه وجود دارد که بعضی نشریه‌ها از پیش از سال ۱۳۳۲ بوده، پس از ۱۳۳۲ هم بوده، و بعضی از نشریه‌ها مانند «شیرکوه» از سال ۱۳۰۱ ش آغاز شد و در سال ۱۳۲۱ با فرمان نخست وزیر که همه نشریات را به دلیل واهی تعطیل کردند، به یک باره بسته و عمرش تمام شد. برخی نشریات هم عمری طولانی داشتند، همچنان که هفته‌نامه‌ای به نام «ملک یزد» است که از سال ۱۳۲۹ تا اکنون که سال ۱۳۹۹ است، ۷۰ سال است هر هفته این نشریه چاپ می‌شود و در هر برهه‌ای از تاریخ بنا به مقتضیات روز، بازتاب دهنده اخبار روز مطالب و گفتارهای تاریخی تا به اکنون بوده است.

اما در این دوره‌ها یکی از دوره‌های طلایی مطبوعات یزد دوره سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ است که در این دوره تقریباً یک زمانی حدود ۶۰ نشریه در یزد چاپ می‌شد و این برای شهر کوچکی مانند یزد بسیار جای درنگ دارد. (دوره طلایی منظور پیش از سال ۱۳۵۷ است، یعنی دوره‌ای که صنعت نشر، چاپخانه‌ها و حرفه‌چینی دستی بود و همه کاری با دشواری انجام می‌شد. در آن دوره چاپ کردن روزنامه و مطبوعات کار شگفت و طاقت فرسایی بود. اکنون با امکانات جدید در عرض چند ساعت می‌شود یک نشریه را حرفه‌چینی، طراحی و چاپ کرد. آن وقت یک روندی طولانی داشت).

در آن دوره گروه‌های سیاسی گوناگون با خط‌فکرهای گوناگون برای خودشان نشریه داشتند، از گروه‌های راست تا گروه‌های چپ آن روزگار، از گروه‌های افراطی تا گروه‌های اسلامی، همه گروهی برای خودشان نشریه داشتند و با بروز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به استثنای چند تا نشریه، بقیه تعطیل شدند. نشریاتی بودند که در فضای ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ رشد کرده بودند، یک فضای آزادی بود که تقریباً در سال‌های ۳۰ تا ۱۳۳۲ با آمدن دولت مردمی دکتر محمد مصدق اوج گرفت و نشریات آزاد به خصوص نشریات آزادی خواه زیادی پای به عرصه گذاشتند.

در زمینه تاریخ مطبوعات یزد می‌توان بسیار نوشت. خوشبختانه این جانب دو بخش از این تاریخ را تا شهریور ۱۳۲۰ در کتاب یزد، یادگار تاریخ آوردم. در زمینه مطبوعات یزد باید گفته

نقش محمدتقی عسکری کامران در بنیان نشریه «ندای یزد» و رشد و بالندگی فرهنگ یزد / ۲۳۳

شود که خوشبختانه با توجه به اهمیتی که نویسندگان، خبرنگاران و مدیران جراید داشتند، نشریات یزد تاریخ پرباری داشته است و امیدوارم در سال ۱۴۰۰ بخش سوم یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ را در کتاب خودم یزد، یادگار تاریخ یا جای دیگری چاپ کنم. اما گفته شود که «فهرست مطبوعات یزد» که بیش تر هفته نامه هست تا سال ۱۳۵۷ در همان چهار بخشی که اشاره شد، در کتاب نامبرده همراه با تاریخ نخستین شماره و تاریخ آخرین شماره‌ای که دیده شده، چاپ شده است. اما درباره نشریات یزد پس از انقلاب اسلامی باید گفته شود که با توجه به امکانات جدید و نرم افزارهایی که آمد، روز به روز بر تعداد آن افزوده شد. اما در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ نشریه شاخصی در یزد نبود. منظور من از نشریه شاخص از لحاظ درج مطالب تاریخی فرهنگی و ادبی است. و تنها یک هفته نامه به نام «ملک یزد» به کار خودش ادامه می داد و نشریه «ناصر یزد» هم در سال ۱۳۵۹ تعطیل شد (چند نشریه تک شماره‌ای مانند «گل واژه» و غیره در سال ۱۳۵۸ چاپ شد که عمری نداشت). در این زمان بود که محمدتقی عسکری کامران که خود از نویسندگان و روزنامه نگاران خوب یزد بود و سال‌ها در هفته نامه «طوفان» به سردبیری کاظم اسلامیه قلم می زد و جزو نخستین فارغ التحصیلان روزنامه نگاری در ایران بود، پس از بازنشستگی در سال ۱۳۵۹ در پی چاپ روزنامه‌ای برآمد و درخواست هفته نامه «ندای یزد» را کرد و خوشبختانه در سال ۱۳۶۳ با آن موافقت شد و نخستین شماره این نشریه در ۱۳۶۳/۱۱/۳۰ چاپ شد.

وی با همکاری برادر دانشمند خود محمدعلی عسکری کامران که سال‌ها در تهران با مطبوعات مهم همکاری داشت و سال‌ها سردبیر «ماه نو» به مدیریت مرحوم شیرازی بود، همکاری‌اش شد و از نخستین شماره با شناختی که از اهالی قلم، نویسندگان، شاعران و هنرمندان یزد داشتند، از نخستین شماره با گفتارهای بسیار خوبی در حوزه تاریخ، فرهنگ و ادب یزد شروع به کار کرد و این نشریه در اندک مدتی با توجه به پیشینه‌ای که این دو برادر داشتند و هم درج مطالب نو و گفتارهای تاریخی که برای یزد تازگی داشت، جای خودش را باز کرد و به حدی رسید که در اندک مدتی حتی خوانندگانی بیرون از کشور داشت، مشترکان خوبی در سراسر استان و در ایران داشت و به عنوان یک نشریه قوی فرهنگی - اجتماعی

۲۳۴ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

جای خودش را باز کرد. هرچند مطالب تاریخی و ادبی هم داشت.

«ندای یزد» از لحاظ زمانی تاکنون دو دوره شاخص را داشته است؛ یک دوره از بهمن ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۳/۱۱/۳ دقیقاً ده سال که با مرگ ناگهانی محمدتقی عسکری کامران، نشریه وارد دوره جدید خود شد که در دوره نوین با مدیریت و صاحب امتیازی فرزندشان مهدی عسکری کامران و با کمک دو برادرشان محمد و محمود عسکری کامران و با اشراف عمومی شان محمدعلی عسکری کامران، این نشریه همچنان به چاپ مقالات فرهنگی، ادبی و اجتماعی به ویژه در حوزه یزد می‌پردازد. خوشبختانه سبک و شیوه نشریه هیچ تفاوتی نکرده است، چه در زمان حیات محمدتقی عسکری کامران و چه پس از درگذشت وی، خوشبختانه همان روند را ادامه داد و اکنون در سال ۳۷ عمر خود، شماره ۱۶۲۸، در ۱۳۹۹/۱۲/۵ چاپ شده است و تا پایان سال هم شماره ۱۶۳۰ چاپ می‌شود.

از بد روزگار و دقیقاً برابر با دهمین سالگرد نشریه و در دقیقاً در همان ماه محمدتقی عسری کامران بر اثر سکتۀ دارفانی را وداع گفت و یزد از وجود دانشمندی که به مباحث تاریخی و فرهنگی علاقه داشت، خالی شد. درباره زنده‌یاد محمدتقی عسکری کامران باید گفته شود که وی در سال ۱۳۱۰ در محله دارالشفاء یزد به دنیا آمد. پدرش از صاحب‌نامان یزد و داماد صدرالعلماء بود. محمدتقی بعد از این که تحصیلات ابتدایی را در دبستان سعدی و دبیرستان را در دبیرستان‌های مارکار، کیخسروی و ایرانشهر یزد گذراند. عسکری کامران در زمانی که در دبیرستان مارکار درس می‌خواند، یک نشریه دست‌نویس به نام «ندای وجدان» با همکاری دانش‌آموزان همان دبیرستان و با سردبیری آقای آرامی منتشر می‌کرد که در چند نسخه تکثیر می‌شد، و به دست دوستان می‌رسید.

وی دیپلم ادبی خود را در مدرسه علمیه تهران گرفت. پس از آن رشته حقوق را چند مدتی خواند، ولی چون علاقه به روزنامه‌نگاری داشت و رشته روزنامه‌نگاری تازه بنیان شده بود، وی به رشته روزنامه‌نگاری رفت و جزو نخستین فارغ‌التحصیلان بود. او در تهران هم با نشریاتی مانند «تجدد ایران»، «خوشه»، «خواندنی‌ها»، «تندرست»، «دنیای جدید» که مدیر آن علی حافظی یزدی بود و با بسیاری از نشریات همکاری داشت. وی همچنین انجمن

نقش محمدتقی عسکری کامران در بنیان نشریه «ندای یزد» و رشد و بالندگی فرهنگ یزد / ۲۳۵

یزدی‌های مقیم تهران را راه‌اندازی کرد و پس از این که به یزد بازگشت، به استخدام سازمان تامین اجتماعی یزد درآمد. و در شهرهای رفسنجان و کرمان خدمت کرد و در دو استان یزد و هرمزگان، مدتی رئیس سازمان تامین اجتماعی بود. وی چند کتاب نیز در زمینه تامین اجتماعی نوشته است، ولی یک کار ماندگار او کتاب «ننه زهرا و پسرش» است که داستانی به گویش یزدی است و قرار است ویرایش دوم آن در سال ۱۴۰۰ چاپ شود.

او در سال ۱۳۵۹ به درخواست خودش بازنشسته شد و پی‌گیر امتیاز نشریه شد و از آن زمان تا پایان حیات به طور مستمر در «ندای یزد» که هم مدیر و هم نویسنده آن بود، فعال بود و توانست نویسندگان ناموری مانند ایرج افشار، محمدابراهیم باستانی پاریزی، محمدعلی جراحی، اسعدی، روح‌الله مفیدی، سید محمد نواب رضوی، عبدالعظیم پویا، محمدحسین رافی، محمدحسین پایلی یزدی، کاظم متولی، شمس‌آل‌احمد و شاعرانی مانند عبدالحسین جلالیان، کاظم کشمیرشکن، علی باقرزاده یزدی (بقاء)، باقر دهقان و هنرمندانی همچون محمود رهبران را به همکاری فرا بخواند.

این نکته قابل توجه است که بسیاری از نوqlمان هم با این نشریه همکاری داشتند که یکی از این نوqlمان خود من بودم که از سال ۱۳۶۳ به صورت علاقه‌مندانه به این نشریه نگاه می‌کردم و نخستین گفتارم در تابستان ۱۳۶۴ در این نشریه چاپ شد و تاکنون بیش از ۱۰۰ گفتار از من در این نشریه چاپ شده است. این نشریه به غیر بازتاب مقالات بزرگان به بازتاب آثار نویسندگان نوپا و نوqlم هم مبادرت کرد که اکنون برخی از آن‌ها خودشان جزو نویسندگان نامدار استان یزد هستند و اکنون هم حسین سماوات، شهریار هیربد، عباس سوزنی و دیگران با این نشریه همکاری دارند و محمدعلی عسکری کامران هم تقریباً هر شماره یک مقاله از او چاپ می‌شود، ولی ایشان با توجه به روحیه کم‌نامی و گمنامی که دنبال آن هستند، در طول این ۳۷ سال، مقالات بسیاری را در «ندای یزد» یا به نام دیگری یا به نام مستعار چاپ کردند و هیچ مقاله‌ای به قلم ایشان در نشریه دیده نمی‌شود، در حالی که هر شماره یک مقاله‌ای دارند، به ویژه ستون «چشم‌ها چه می‌بیند؟» که با قلم ریزین و نکته‌سنج وی نوشته می‌شود. نگارنده امیدوار است که این نشریه سال‌های سال پایدار باشد و همچنان که نقش خوبی

۲۳۶ / بررسی‌های نوین تاریخی؛ دوره جدید، سال ششم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

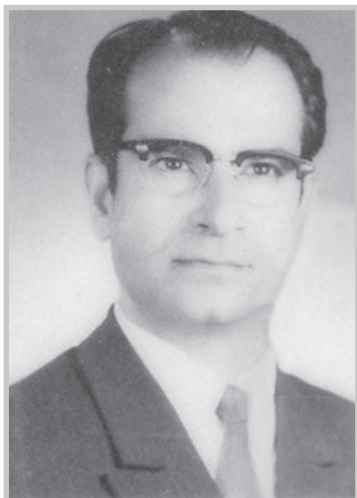
در رشد فرهنگی یزد داشته، این نقش را ادامه دهد. من بارها آرزو کرده بودم و به مدیران «ندای یزد»، هم به زنده‌یاد محمدتقی عسکری کامران و هم به محمدعلی عسکری کامران و فرزندان‌شان گفتم که می‌توانند بسیاری از مقالاتی را که به صورت سلسله‌ای در این نشریه چاپ شده، به صورت کتابی بیرون بیاورند و چاپ کنند.

امیدوارم شرایط فرهنگی این‌گونه ایجاد کند که افرادی دست به کار تدوین مقالات ارزشمند این نشریه به صورت کتاب شوند، چون بایگانی کامل این نشریه فقط در کتابخانه وزیری یزد و یکی دو جای دیگر بیش‌تر نیست و دسترسی به بعضی شماره‌های نشریه دشوار است. از این رو پیشنهاد می‌شود که مقالات به صورت یک کتاب بیرون بیاید. امیدوارم که عمر محمدعلی عسکری کامران همچنان بابرکت و خوب باشد و بتواند سال‌های سال بر چاپ «ندای یزد» نظارت داشته باشد.

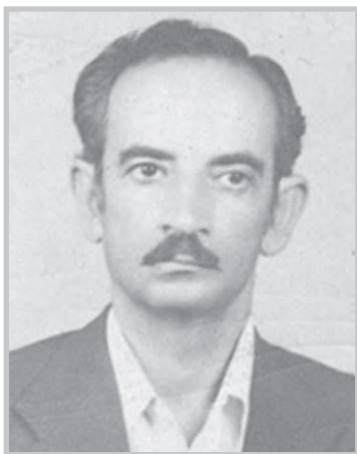


نشان «ندای یزد»

نقش محمدتقی عسکری کامران در بنیان نشریه «ندای یزد» و رشد و بالندگی فرهنگ یزد / ۲۳۷



محمدتقی عسکری کامران



محمدعلی عسکری کامران

The confrontation of Shah Abbas I Safavid with the growing power of Qezelbash

Ghorbanali Kenarroudi¹ and Taghi Latifisirdar ²

Abstract

Ghezelbash were an influential force in the formation and stabilization of the Safavid government. The gradual handing over of the states to the heads of Qezelbash clans, which was initially done in return for their military services, made the Safavid government aware of the danger of their rebellion. The Ghezelbash gradually increased their political and economic power by maintaining the military function, and this provided the ground for their intervention in political issues and as a result created problems for the Safavid government. Although the Safavid government was aware of the threat of increasing influence of Qezelbash from the beginning, but until the time of Shah Abbas (996-1038 AH), the policies implemented to reduce their influence and power did not have any results. Shah Abbas, while understanding the government's need for the military services of the Qezelbash, sought to reduce and weaken their political and economic power. With a historical approach and a library method that relies on historical texts and analysis of source information, the present article aims to answer the following question, "With what measures did Shah Abbas reduce the growing power of Qezelbash"?

Keywords:

Safavid; Qezelbash; Local governments; Military forces; Political instability.

1. Corresponding Author, Associate Professor and faculty member of the National Library and Archive of I.R. of Iran; gh.k.edu@gmail.com.

2. Associate Professor and faculty member of the Department of Theology and Islamic Studies, Islamic Azad University, GhaemShahr Branch; t.latifi2016@gmail.com.

Voyages of sailors of the northern coasts of the Persian Gulf and its impact on the communities of origin and destination

Mohammad HasanNiya¹

Abstract

Iranian seafarers' voyages have many hidden and hidden economies. The sea-oriented economy of the southern ports of Iran has been based on maritime trade, barge management and barge building. Therefore, sea voyages of sailors from the southern ports of Iran, which took place with long-term voyages (gap) to India, Africa and Yemen and small voyages to the countries of the southern Persian Gulf throughout the year, in addition to having an economic role, have also been influential on art, architecture, handicrafts, language, customs, etc. of the origin and destination communities. Major ports such as Bombay, Calicut, Aden, Barbara, Lamu, Dar es Salaam, Mombasa, Mekalla, etc., which were the destinations of Iranian sailors in the Persian Gulf on sea voyages, have had an advanced urban planning system and urban society. On the other hand, the Iranian ports of the Persian Gulf and the Oman Sea also had a great civilizational history in the field of cultural and maritime issues and had very advanced maritime techniques from the past, and even with the help of a compass and celestial objects and maritime experience, with wooden barges made by Iranian barges, they traveled to India, Africa and Yemen. Therefore, these sea voyages have had a great impact on architecture, including architectural style, architectural materials, and urban planning.

The use of some architectural materials such as chandel in the roofs of houses in the south of Iran, which were brought from African ports, created a huge change in the architecture of the southern ports of Iran. The high-quality boards that were brought from India to Iranian ports for barge-making have also been very influential in barge-making.

1. PhD in the history of Iran in the Islamic period from the University of Tehran;
m.hassannia1354@gmail.com

From the people of the southern ports of Iran, handicrafts such as tulk, baskets, etc. are taken to the ports of the destination countries, which had good buyers. On the other hand, the influence of Iranian seafaring on the destination communities led to the formation of seafaring songs such as Razif, in which Persian, Arabic and Swahili sounds were used. This article, which was written with the method of library research, oral history and field observations of the writer, intends to have a general look at the history of the civilization area of southern Iran and its relationship with the neighboring countries in the context of history and the influence of the sea-oriented economy on the formation of numerous cities and settlements in the southern regions of Iran.

Keywords:

Sea voyages; Persian Gulf; India; Africa; Yemen; Barge; Urban development; Sea trade; Architecture.

Reflections of Qajar Dynasty in the Nationalistic Historiography of the Pahlavi Period

Ali M. Tarafdari¹

Abstract

The place of Iranian historical dynasties in nationalistic historiography of the modern era in general, and the image of the Qajar dynasty in the nationalist historiography of the Pahlavi period in particular, are among the reflections of the nationalist approach in modern Iranian historiography. In fact, the nationalist approach, which forms the main aspect of Pahlavi historiography about different eras of Iranian history, became a tool for gaining political and national legitimacy by Pahlavi dynasty, and Pahlavi Shahs, unlike the previous sultans who needed political legitimacy based on religious principles, sought to gain the necessary political legitimacy by abandoning religious principles and values and turning to national values and principles, and in the meantime, history and historiography became a very vital tool for gaining legitimacy, origin and national prestige for the Pahlavi dynasty. The inevitable and major result of this was the politicization and ideology of history and historiography in contemporary Iran, an inconsistent phenomenon that still plagues Iranian academic and non-academic historiography. In this approach, the Pahlavi government extensively tried to show a more ideal and legitimate image by destroying the image of the Qajar government and to introduce the overthrow of the Qajar dynasty as a movement and a national necessity. In the present paper, by examining some of the most prominent nationalist literature created in that period, the dimensions and manner of historiography in question with the approach of examining the image of Qajar government in the national historiography of the Pahlavi period have been studied.

Keywords:

Qajar, Pahlavi, Nationalism, Nationalistic Historiography, Qajar Studies

1. Assistant Professor of History, National Library & Archives of Iran

Supreme Council of Culture and Certification of Ijtihad License: Examining the performance of the Ijtihad and AftaShura Commission to approve the ijthihad of mujtahids

Rahim Rouhbakhsh¹

Abstract

With the formation of the new educational system in Iran from the middle of the Qajar period, the traditional educational system was challenged. In this challenge, school education gradually disappeared completely, and despite resistance over several decades in some areas, including villages, it was gradually defeated by new schools. But in the meantime, the important branch of traditional education, namely seminary education, moved in step with the modern education system and continued to exist despite some ups and downs. But later, especially during the Pahlavi era, especially the second Pahlavi era, the issue arose that mechanisms to formalize the seminary education system should be formulated and approved. This article, that is a descriptive and a library method one, indicates that during the second Pahlavi era, with the formation of a commission in the Supreme Council of Culture (1346-1317) under the title of Ijtihad and Afta Commission, the country's cultural policymakers recognized Shiite Mujtahid's ijthihad as equivalent to a new education diploma, and by granting certificates to this group of mujtahids, they made it possible to enjoy some of its benefits.

Keywords:

Supreme Council of Culture; Ijtihad and Afta Commission; Ijtihad; Approvals.

1. The responsible person of the Records Center of the Supreme Council of Education and Research; roohbakhsh1965@yahoo.com

Naser Pourpirar and Naser al-Din Shah Qajar: A review of a ten-year legend (1)

Mahmoud Mohammadi¹

Abstract

In his series of blog notes in 2013, which were published a few years later in his book "The Rise of the People", Naser Pourpirar claimed that Naser al-Din Shah never went to Europe and his photos during these trips were fake. In this article, referring to the sources and archives, this claim has been examined and it has been shown that not only Pourpirar's claim is false, but none of his arguments and opinions about the samples he examined are correct either. He had no knowledge in the field of photography, photo archives, and the history of photography, and for this reason, he did not know the difference between an original photo and a printed photo, and he made a mistake. In addition, he did not even know enough about Qajar history and the travelogues of Naser al-Din Shah, as well as the history and historical places of Europe. The reason for his mistakes is his lack of knowledge, ambiguity of the basics and methods of research, the use of baseless assumptions and logical fallacies; and in general, his statements cannot be considered scientific in this regard.

Keywords:

Naser Pourpirar; Naser al-Din Shah: Qajar; Photo; Conspiracy theory.

1. Ph.D. candidate of Iranology, University of Tehran; m.mohammadi2@hotmail.com. It necessary to thank the management and staff of the Central Library of Tehran University for their cooperation. Many photos of the Qajar era cannot be found even on the internet and foreign archives, and in the absence of the original photos of the Golestan Palace, the Central Library archive greatly helped in the preparation of this article.

Journal Asiatique

Naser al-Din Parvin¹

Abstract

JournalAsiatic is one of the oldest Orientalist journals in the world.This journal, as a scientific organ of the Asian Institute of Paris, has been published since 1822 until now, and as it will be mentioned, both the institute and its organ showed attention to Iranian civilization from the beginning.

Keywords:

JournalAsiatic; France; Iran; Iranology; Persian Language.

1. Independent researcher of the history of Persian journalism; napipa3@gmail.com.

The role of Mohammad TaghiAskari Kamran in the foundation of “Neday-e Yazd” magazine and the growth of Yazd culture

Hossein Masserat¹

Abstract

Mohammad TaghiAskari Kamran was one of the graduates of the first journalism training course in Iran, who collaborated with Tofan-e Yazd, Keyhan-eHafte and Ketab-e Hafte for many years. In February 2013, by establishing the weekly newspaper “Neday-e Yazd” and attracting well-known writers and rewarding new writers, and by publishing speeches in the fields of history, culture, literature, society, art, cultural and historical heritage of Yazd, he played a valuable role in the flourishing of these fields in He had the city of Yazd. And now this magazine is published in its 38th year of activity.

Keywords:

Yazd; Yazd culture; Neday-e Yazd; Mohammad TaghiAskari Kamran.

1. University lecturer of Meybod University; hmasarrat@yahoo.com.

Table of contentes

- The confrontation of Shah Abbas I Safavid with the growing power of Qezelbash. Ghorbanali Kenarroudi and Taghi LatifiShirdar
- Voyages of sailors of the northern coasts of the Persian Gulf and its impact on the communities of origin and destination. Mohammad HasanNiya
- Reflections of Qajar Dynasty in the Nationalistic Historiography of the Pahlavi Period. Ali M. Tarafdari
- Supreme Council of Culture and Certification of Ijtihad License: Examining the performance of the Ijtihad and AftaShura Commission to approve the ijtehad of mujtahids. Rahom Rouhbakhsh
- Naser Pourpirar and Naser al-Din Shah Qajar: A review of a ten-year legend (1). Mahmoud Mohammadi
- Journal Asiatique. Naser al-Din Parvin
- The role of Mohammad TaghiAskari Kamran in the foundation of «Neday-e Yazd» magazine and the growth of Yazd culture. Hossein Masserat

The New Historical Studies

Professionals Quarterly on Historical Studies of the Middle East

Volume 6. No 1 & 2. Spring & Summer. 2022

Director: Ali Mohammad Tarafdari

Editor-in-Chief: Ghorban ali Kenarrudi